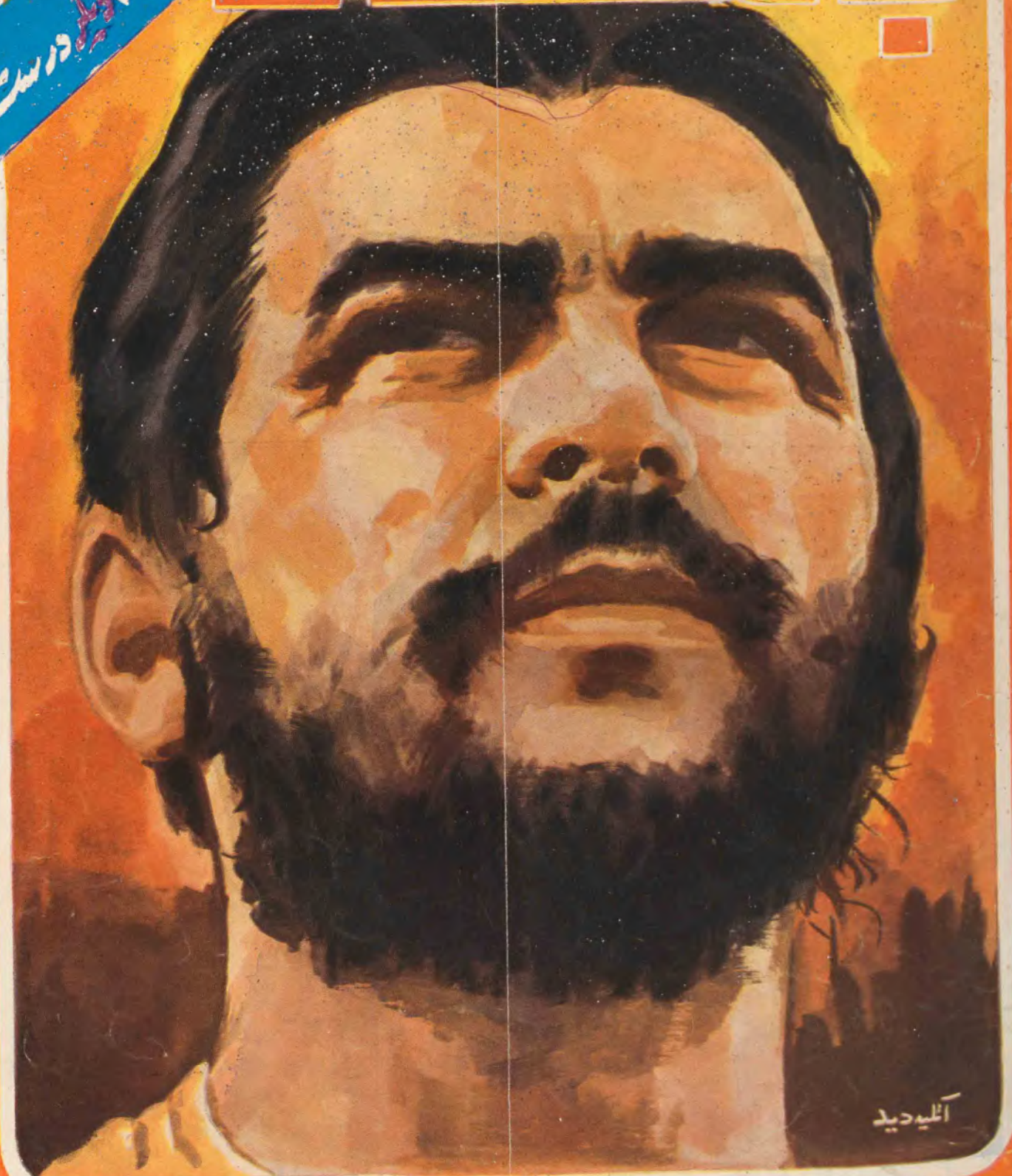


سنگواره باید چندین سال در دست نگردد

یامشاد



آلویه دید

بهای اشتراك ساليانه ۴۰۰ ريال
شش ماهه ۲۱۰ ريال
باضافه هزينه پست زميني يا هوائي

در خارج

بهای تکفروشی ۱۰ ريال
يكساله ۴۵۰ ريال
شش ماهه ۲۳۰ ريال

در ايران

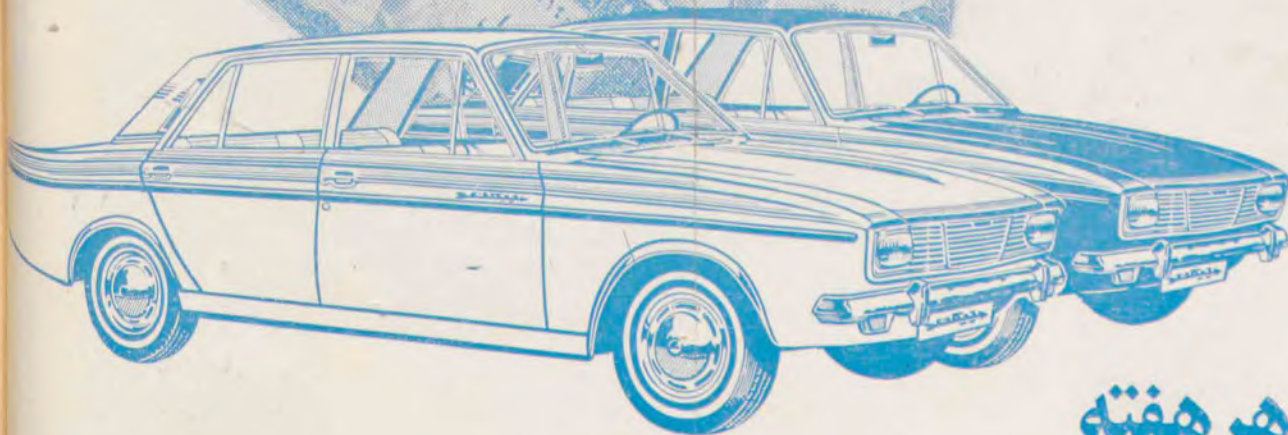
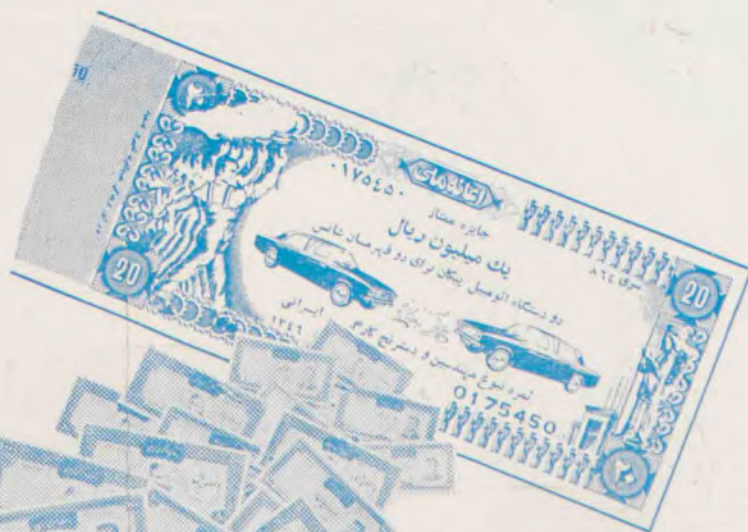
باقچه‌پروزی کارگران ایرانی در ساخت اتومبیل پیکان

بنگاه اعانه‌ای

با انتشار بلیطهای جدید
علاوه بر جوایز بزرگ نقدی
هر هفته:

۲ دستگاه اتومبیل پیکان

که نمونه نوع مهندسی و دسترنج کارگران ایرانی است
به ۲ قهرمان شانس بلیطهای اعانه‌ای
اهداء میکند



هر هفته

۲ دستگاه اتومبیل پیکان برای ۲ قهرمان شانس

نمایشگاه صنایع دستی فروشگاه فردوسی در شیراز

مورداستقبال خارجیان و مردم این شهرستان قرار گرفت

نمایشگاه صنایع دستی فروشگاه فردوسی که مقارن با جشن هنر شیراز بوسیله علیاحضرت شهبانوی ایران گشایش یافت مورداستقبال و توجه فراوان خارجیان قرار گرفته و هر روز صدها تن ایرانی و خارجی از آن دیدن میکنند.

چایسرای حافظ که بوسیله فروشگاه فردوسی در قسمت دیگری از حافظیه ترتیب یافته، نیز جلب توجه میکند و استراحتگاه خارجیان بشمار میآید.

در این محل جلوه‌هایی از هنر ایران که در کنار حوض‌ها و فواره‌های زیبا صنایع دستی فروشگاه فردوسی که اخیرا گشایش یافته عملا بکارهای هنری خود پردازند.

شهبانو تاکید فرمودند که از این طریق مردم با نحوه تهیه و اهمیت هنر-های دستی ایران بیشتر آشنا خواهند



شهبانوی ایران هنگام بازدید از نمایشگاه صنایع دستی فروشگاه فردوسی در شیراز
آقای دکتر ایقانی مدیر عامل فروشگاه فردوسی توضیحات لازم را بعرض میرساند

خبرنگار ما از شیراز گزارش میدهد که هنرمندان خاتم کار-مینا کار-قلمزن - مینیاتور پست و تهیه کنندگان پرده‌های قلمکار و نقره کاران که در قسمتهایی از نمایشگاه سرگرم تهیه صنایع دستی هستند برای مهمانان خارجی جشن هنر، سوژه جالبی بشمار میرود. آنها ضمن گفتگو با این هنرمندان عکسها و فیلمهای منحصر بفردی تهیه می کنند

خودنمایی میکند بینندگان را مسحور میسازد و پذیرایی با چای و قلیان و چپق نموداری از اصالت آداب و سنن کشور باستانی ما را مجسم میسازد.

آقای دکتر ایقانی مدیر عامل فروشگاه فردوسی در زمینه این نمایشگاه بخبرنگار ما اظهار داشت:

شهبانو مقرر فرمودند که هنرمندان را به تهران دعوت کنیم تا در نمایشگاه

شد و مطمئناً از آن استقبال بیشتری بعمل خواهند آورد.

مدیر عامل فروشگاه فردوسی افزود

مقدمات اجرای این امر به فراهم شده و پس از پایان فستیوال جشن هنر شیراز به مرحله اجرا در خواهد آمد و مردم تهران از نزدیک شاهد تلاش هنرمندان با ارزش کشور خود خواهند بود.

اطلاعیه

برای برگزاری جشنهای تاجگذاری شاهنشاه آریامهر

این روزها شرکت برق منطقه ای تهران فعالیت بی سابقه ای از خود نشان میدهد



این عکس یکی از خیابانهای تهران را که با چراغهای رنگین ترئین شده است نشان میدهد

این روزها تهران برای برگزاری هر چه زیباتر و باشکوهتر

جشنهای تاجگذاری شاهنشاه آریامهر آماده میشود

اسفالت خیابانها مرمت و نمای خارجی بناها و ساختمانها پاکیزه می شود
و خیابانهای مسیر بطرز زیبایی از طرف شرکت برق منطقه ای تهران ترئین میگردد

اطلاعیه

سرمایه شرکت واحد ۱۰ برابر خواهد شد

سرمایه شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه تا ۱۰ برابر افزایش خواهد یافت. این افزایش سرمایه بدنبال انتقال سهام این شرکت از شهرداری بدولت صورت خواهد گرفت.

در حال حاضر هیئتی مرکب از چند تن از وزراء و مقامات شرکت واحد اتوبوسرانی سرگرم تهیه آئین نامه اجرایی انتقال سهام شرکت مزبور از شهرداری بدولت شده اند و تا هفته آینده بکار خود خاتمه میدهند. بعلاوه کسب اطلاع شد که در سازمان جدید شرکت واحد دو تن از اعضای هیئت مدیره آن تغییر خواهند کرد. بموجب قانونی که برای تأسیس شرکت واحد از تصویب مجلسین گذشت این شرکت در ۱۲ سال پیش با سرمایه ۳۰۰ میلیون ریال توسط شهرداری تهران تأسیس شد که مقداری از سرمایه پرداخت گردیده و در حدود ۱۶۰ میلیون ریال بقیه هنوز پرداخت نشده است.

بموجب گزارشاتی که در چند سال

اخیر توسط هیئت های مختلف از وضع مالی شرکت تهیه گردیده دارایی این شرکت علاوه بر اتوبوس شامل چند قطعه زمین میباشد که تاسیسات تعمیرگاه ها و توقفگاه های شرکت در آن بنا شده است و جمع دارایی آن در حدود ۳ میلیارد ریال میگردد. در مقابل، شرکت واحد مقدار قابل ملاحظه ای بدهی به گمرک، سازمان بیمه های اجتماعی، کارخانه ایران ناسیونال و وزارت دارایی و کمپانی های فروشنده لوازم یدکی دارد که قرار است با قسط بدهی خود را مستهلک نماید و چون با محاسبه ای که شده است با وضع کنونی ترافیک شهر و نرخ کرایه اتوبوسرانی تهران به سود شرکت واحد نیست و شرکت برای هر کیلومتر راه در حدود ۷۵ دینار ضرر مینماید دولت مصمم شده است بدون افزایش نرخ اتوبوس وضع اتوبوسرانی تهران را بهبود بخشد.

در گزارش که قبلاً توسط کارشناسان تهیه شده بود راه حل بهبود وضع اتوبوس-

رانی ازدو طریق پیشنهاد شده بود.
۱- افزایش سرمایه شرکت.
۲- کمک مالی بلاعوض. بدین ترتیب دولت پس از محاسبه میزان دارایی و بدهی کنونی شرکت واحد بقیه دارایی را به حساب شهرداری منظور میکند.
بعلاوه با افزایش سرمایه که در حدود ده برابر سرمایه کنونی خواهد بود دولت طی این هفته تصمیم خواهد گرفت که کدامیک از وزارتخانه ها بعنوان صاحبان سهام در مجمع عمومی شرکت دخالت خواهند کرد.

ضمناً چون شرکت واحد بصورت سهامی اداره میشود پیش بینی میشود که پس از انتقال شرکت بدولت تغییرات زیادی در سازمان شرکت داده نشود ولی چون دو تن از اعضای هیئت مدیره شرکت واحد بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شده اند پس از افتتاح مجلسین دو نفر دیگر بعنوان اعضای هیئت مدیره به شرکت واحد معرفی خواهند شد. اطلاعاتیه

سده ای مافوق تصور برای یک موقعیت مهم



پارکر ۷۵ از نقره استرلینگ

پارکر ۷۵ فنجان پر شکوه و خیره کننده است که هیچکس نمیتواند از داشتن آن احساس مباهات و افتخار نکند. نمای این خود نویس بی مانند است. آنرا از نقره استرلینگ (خالص) ساخته اند و برای آفرینش یک زیبایی و ظرافت بی همتا بطرز جالبی حکاکی شده است. طرز کارش هم بی رقیب است و نوشتن با آن لذت بخش و شادی آور است. هدیه پر معنائی است مافوق تصور چون با شیوه نوشتن هر کس هم آهنگ میشود و علت آنهم وجود جا انکشت منخط و نوک گردان آنست.
پارکر ۷۵ را در موقعیت های خیلی اختصاصی هدیه کنید.

PARKER

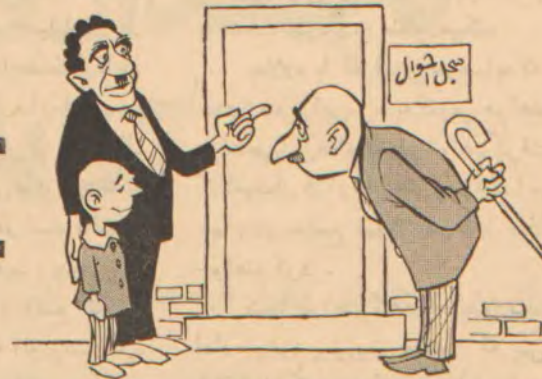
پارکر سازنده مظلوبترین قلمهای جهان



نماینده محصولات پارکر در ایران شرکت سهامی ادکا
خیابان سیبده زاهدی (فیشر آباد شمالی) شماره ۲۴۵ تلفن ۹۲۶۳۰۴
دارای سرویس مجهز برای قلمهای پارکر و اورشارپ میباشد

از آن هفته تا این هفته

«لطیفی» برای همه آنهایی که نمیدانند با این «شهریه»های سنگین، چطور بچه‌هایشان را به مدرسه بگذارند راه حل پیدا کرده است.
- فعلا صفر سن بکیرید!



- قربان، فرزندان من یکساله است، در تاریخ تولدش هفت سال پیش اشتباه کرده‌اند!

۲ شنبه

در اسرائیل «آنانات کیرشتر» یک زن قهرمان است ولی به خاطر «مجنون» صفت، باید زندانی می‌شد. او نوزده سال دارد و ستان ارتش است و تنها زن اسرائیلی است که در صف مقدم جبهه در مرز اردن جنگیده است؛ در حالیکه بر طبق مقررات ارتش اسرائیل، جنگ در صف مقدم خاص مردان است و هیچ زنی حق ندارد که در این کار با مردان شریک باشد. به همین جهت «آنانات» محکوم به ۳۵ روز حبس تأدیبی شد. و بعد این تنبیه به هفت روز تقلیل یافت. زیرا «آنانات» بخاطر سرپیچی از مقررات یا قصد خود نمایی



۳ شنبه

بچنین کاری دست نزده بود او در صف مقدم جبهه جنگیده بود برای اینکه می‌خواست در کنار نامزدش باشد، نامزدی که در حین جنگ در نزدیکی او زخم برداشت و در آغوش او جان سپرد

وای چه گرداب مهیبی است عشق
مهلکه پسر نهیبی است عشق

وزیر آموزش و پرورش فرانسه «آلن پیرفیت» پوشیدن «مینی ژوپ» را در همه مدارس آن کشور ممنوع کرد ولی برعکس وزیر آموزش و پرورش انگلستان «پاتریک گوردن» اعلام کرد که دختران می‌توانند با مینی ژوپ هم در مدرسه حاضر شوند. و در این زمینه اظهار عقیده کرد که:

۴ شنبه

«من نه فقط خودم از مینی ژوپ بدم نمی‌آید، بلکه فکر می‌کنم این لباس برای دختران به مراتب شایسته‌تر از زنان مسن است و عقیده دارم که اگر دختری می‌تواند در موقع تعطیل مینی ژوپ بپوشد، علتی ندارد که آن را در مدرسه نپوشد و ما او را مجبور کنیم که لباسی بپوشد که از آن خوشش نمی‌آید»
کار دنیا بکجا کشیده؟ فرانسه‌بهای شوخ و شنک و مد دوست، محافظه کار شده‌اند. و محافظه کاران سنت پرست انگلیسی، شوخ و شنک و مد دوست!

زمانی نوشتند که شهرداری قصد دارد اسم‌های فرنگی را از روی مغازه‌ها و سینماها و مؤسسات بردارد. ولی روزها از پی هم آمدند و رفتند و از این کار خبری نشد. و برعکس به شماره «وریتش» ها و «الدورادو» ها و «گلدن سیتی» ها افزوده شد.

چندی بعد گفتند که شهرداری تصمیم گرفته است که تابلوهای فرانسه و انگلیسی و هر چه که بخط لاتین است از سر در مغازه‌ها و مؤسسات بردارد و تنها با نصب تابلوهایی بزبان فارسی و خط فارسی موافقت کند ... هفته‌ها نیز سپری شد و از این اقدام نیز اثری مشهود نگشت... و برعکس بر سر در برخی از مغازه‌ها و مؤسسات ترجیح داده شد که چیزی بزبان فارسی و خط فارسی نیز نوشته نشود.

این کارها اگر می‌شد خوب بود و یا بدمورد بحث نیست، غرض این است که شهرداری شهرها، چشم بد دور خیلی حرف‌ها می‌زند که از عهده انجامش بر نمی‌آید. با این همه من می‌خواهم از شهرداری تقاضا کنم که یک کار دیگر را هم روی همه آن کارهای ناشده لااقل حرفش را بزنند، گویا اینکه در اجرائش عاجز بماند که: اسم را در هیچ کجای عالم ترجمه نمی‌کنند و فی‌المثل اگر نام خانوادگی من پوروالی است، خودم را بیک فرانسوی نمیتوانم «فیس دو گورنور» یا بیک انگلیسی و آمریکائی «گاورنر زسان» یا «سان اف گاورنر» معرفی کنم، پوروالی در همه جای عالم پوروالی است... و این مضحک است که مغازه‌ها و مؤسسات ما، اسم خودشان را به انگلیسی یا فرانسه ترجمه می‌کنند، و فی‌المثل «قصریخ» را بزبان فرانسه «پاله دو گلاس» می‌نامند و یا «رنکین کمان» را بزبان انگلیسی «رن بو» می‌سازند. این درست مثل این است که ما میدان اتوال پاریس را «میدان ستاره» و خیابان شانز لیزه را به «مزارع بهشتی» برگردانیم! این کار درستی نیست و اگر کسی کرده غلط کرده است.

۵ شنبه

را کف دستش نهاد! و بادست راه خروج را نشان داد و گفت:

«بفرمائید دست زنتان و رفقایان را بگیرید و بروید!»

خیلی سینمایی شد؟ نه؟! ولی چه میشود کرد، زندگی آمریکائی اصلا نظیر فیلم‌های وسترن، سراسر مبارزه و زد و خورد است!

این دو دندانی که سینما را از دست داد، دندان طمع بود... تا کی دندان طمع «هیوز» را بشکند! گویانکه در این روزگار، طمع هم، «دندان مصنوعی» دارد!

پشت سرش این نوشته توی چشم می‌زد که: «همیشه حق با مشتری است» و خودش داشت، با مشتری يك و بدو میکرد که چرا پیر تهریز او را نپسندیده است... بالاخره مشتری گفت: این بسته بمذاق است و بس، ولی شما که پشت سرتان نوشته‌اید: «همیشه حق با مشتری است» چرا سر دعوا دارید؟! او با همان لحن عصبانی‌اش جواب داد: این

تعارف است... نظیر آنکه من اغلب می‌گویم: «دکان من مال خودتان است!» ولی دکان من که مال شما نیست! گفتم: پس بجای آن شعارم قوم بفرمائید: حق با صاحب دکان است و جان همه را خلاص کنید!

ملی‌ها مر کوری هنرمند معروف یونانی همچنان علیه حکومت فعلی یونان مبارزه می‌کند.

در آخرین تظاهراتی که او در واشنگتن براه انداخت همه کسانی که در پشت سر مر کوری در حرکت بودند، آهنگ معروف فیلم او «یکشنبه‌ها



هرگز» را زمزمه میکردند. هر حرفی، در هر وقتی و در هر جایی، معنی تازه‌ای پیدا میکند.

و آن روز در واشنگتن «یکشنبه» مظهر «تعطیل» بود، تعطیل دموکراسی و «هرگز» نشانه مقاومت و ایستادگی و تسلیم نشدن به چنین تعطیلی...!

شکستن یا افتادن دو دندان برای خیلی‌ها، شاید مسئله مهمی نباشد، ولی برای «فرانک سیناترا» مرد با اصطلاح روز «حجره طلائی» موضوع مهمی بود. بهمین جهت او سرعت از لاس و گاس، خود را با هلیکوپتر به هالیوود رساند... و دندان پزشك او، با هواپیما از نیویورک فی الفور به او ملحق شد، تا هر چه زودتر فکری برای این دو دندان شکسته بکند. و سرانجام دو دندان مصنوعی، جای دو دندان طبیعی را گرفت...

«سیناترا» اولین قربانی مبارزه پر دامنه و شدیدی است که اینك در لاس و گاس درگیر شده است. «هوارد هیوز» میلیاردر عیاش و هوسباز مشهور آمریکائی تصمیم گرفته است که «لاس و گاس» را قبضه کند... و در عرض مدت کوتاهی هتل پشت هتل، کازینو پشت کازینو را یکی پس از دیگری از چنگ صاحبان قبلی‌اش درمی‌آورد تا اینکه نوبت به هتل «ساندز» رسید. هتل «ساندز» تیول فرانک سیناترا بود و او در آنجا با دوستانش «سامی دیویس» و «دین مارتین» هر شب



برنامه‌هایی اجرایی کرد... و گذشته از اینکه در منافع شريك بود، يك آپارتمان لوکس با استخر خصوصی نیز همیشه در اختیارش قرار داشت... ولی وقتی سروکله «هیوز» پیدا شد، دوران تاخت و تاز «سیناترا» سرآمد... و وقتی سروصدایش بلند شد که این، چه لوطی بازی است!... یکی از ماموران «هیوز» با يك مشت اورانقش بر زمین کرد... و دو دندان شکسته‌اش

جمعه

۱ شنبه

دیدنیها، شنیدنیها و خواندنیها

سینما

جنگ نمیکنم، عشق میورزم اثر: فرانکو -

روسی - هنر پیشگان :

کاترین اسپاک، فیلیپ لروآ - رنگی (ایتالیایی).
از رشته فیلمهای فکاهی ایتالیایی که این
اواخر دوباره به ساختن آن اقبال کرده اند. با
شرکت یک زوج خوب: اسپاک و لروآ، که در دو
فیلم دیگر نیز با تفاق ظاهر شده اند. از فیلمهای
جدید ایتالیایی است.

لحظه به لحظه اثر: مروین لروی -

هنر پیشگان:

جین سبیرک، آنر بلاگمن، شون گریسون -
رنگی (آمریکایی).

داستانی از عشق صاعقه آسای یک زن شوهردار،
بر زمینه یک ماجرای پرسوز و گداز عشقی. برای
وجود آوردن هیجان واحد، سعی فر او آن شده که
پیچ و خمها و مسائل بفرنج در فیلم گنجانده شود،
اما نتیجه، همچنان بصورت یک فیلم کند و خسته
کننده باقی میماند. موسیقی فیلم اثر «هنری -
منچینی» است.

سنت اثر: کریستین ژاک - هنر پیشگان:

«ژان ماره» رافائلاکارا، جی هان - رنگی
(فرانسوی).

باقتباس از ماجراهای مشهور «سیمون -
تیلر» ملقب به «سنت»، فیلمی با شرکت «ژان ماره»
ساخته اند که این هنر پیشه نمایشگر خوبی از آن
شخصیت است. فیلم پر حسادته و طنز آمیز است.
زود خورد در جاهای ابتکاری، پرسقف اتومبیل
مثلا، زیاد دارد، و از عنصر زن و جاذبه، بخوبی
استفاده شده است.

تیراخطار - هنر پیشگان :

دیوید جانسن، جون کالینز، استفانی باورز،
الئونور پارکر، جرج ساندرز - رنگی (آمریکایی).

بدنبال موفقیت عجیب «دیوید جانسن» در
رشته فیلمهای تنویزیونی «فراری»، و عدم موفقیت
قبلی او در سینما، این اولین فیلم فعالیت مجدد
سینمایی اوست. داستان حادثه هیجکدام آنچنان
که باید، جذاب نیستند. اما احتمالا بخاطر وجود
«دیوید جانسن» فقط فیلم با استقبال رو برو خواهد شد.

دامی برای دزدان الماس - هنر پیشگان:

جرج هیلتون، ماری لافوره، جوزف کاتن،
کارول پیکر، ژاژا بور، لیلی پالمر - سینماسکوپ،
رنگی (آمریکایی).

در روال ماجراهای «آرسن لوپن»، و با
نقشههای عجیب و غریب برای سرقت، آمیخته با
زمینههای «مدرن» و تو، این فیلم بشرح ماجرای
یک سرقت کلان، با همدستی یک دوشیزه زیبا
میپردازد. پرداخت فیلم و هنر پیشه اول آن،
جاذبه لازم را ندارد.

آزدست رفته - اثر: ویتوریو دسیکا -

هنر پیشگان :

مونتگمری کلیفت، جنیفر جونز - (آمریکایی).
ماجرای سوگستانی یک بیوه آمریکایی،
عشق بی فرجام او، ارتباطهای عشقی و مادی او با
اطرافیان، و رسوائیش... تمام اینها داستان این
فیلم پرسروصدای «دسیکا» را تشکیل میدهد.
(تکراری).

کتاب

شرح حال

«ملوان بر پشت اسب» اثر: «ایرونیک
استون» نویسنده مشهور آمریکایی، اختصاص
بشرح حال یک نویسنده بزرگ معاصر دارد:

«جک لندن» بخاطر زندگی پرماجراش،
بخاطر استعدادهای نهفته اش، و بخاطر آنکه از هیچ به
همچیز رسید، و بخاطر کتابهایش از چهره های فراموش
نشده ای است. «ایرونیک استون» که در شرح حال نویسی
دستی دارد، داستان زندگی و پیشرفت و مرگ او را
برشته تحریر کشیده است. همراه با تحلیل و چگونگی
وجود آمدن بعضی از داستانهایش.

از انتشارات: مهر - قیمت: ۱۸۵ ریال.

شعر

«ناقوس» دومین کتاب از اشعار «نیمایوشیج»
شاعر بزرگ معاصر ایران است، که در انتشارات
«مروارید» بطبع میرسد.

در این کتابها، بسال های سرودن اشعار توجه
شده، و همچنین به هماهنگی اشعار در هر کتاب. چاپ
کتاب تمیز و خوب است.

از انتشارات: مروارید - قیمت: ۱۵۵ ریال.

«دیوار» دومین کتاب شعر فروغ فرخزاد (فقید)
بصورت چاپ دوم انتشار مییابد. این کتاب هنوز چهره
اشعار دوره اول فرخزاد را دارد، و شعر معروف و
چنگال برانگیز «گنه کردم، گناهی پر زلفت» در همین
کتاب است. چاپ و روی جلد خوب، اما تکراری
است.

از انتشارات: علمی - قیمت: ۱۵۵ ریال.

«تولدی دیگر» آخرین کتاب فرخزاد نیز
بچاپ دوم رسیده است. این کتاب که بخوبی نمایشگر
تحول شعری و روحی شاعر است، از قالب، شکل خود
را رها ساخته از محتوی سرشار است. بسیاری از
اشعار خیلی خوب فرخزاد در این کتاب گرد آمده
است.

از انتشارات: مروارید - قیمت: ۱۵۵ ریال.

داستان

«سفیدلغمتی» یا «گناه سیاهان چیست» اثر:
«دیوید لیتون» داستان زندگی یک جوان سیاه پوست در
آفریقای جنوبی است، و برنج و مبارزات او بر علیه
سفیدپوستان اجحاف گر میپردازد. درباره بی عدالتی ها
و ظلم ها. مترجم فرشته هاشمی است.

از انتشارات: امیر کبیر - قیمت: ۱۴۵ ریال.

صفحه

صفحه شنیدنی این هفته تصنیفی است با صدای
«هیلی میلز» موسوم به Gypsy girl
«دختر کولی» از فیلمی به همین نام، که آهنگ آنرا
«مالکولم آرنولد» ساخته است.



محصولات خوبان
چاشنی غذای شما

شرکت خوبان
شاهرضا، کوچه آذر نوش
تلفن: ۸۵۷۵۳

هفته نامه سیاسی و اجتماعی و هنری
روزهای سه شنبه تهران

تأسیس: ۲۰ خرداد ۱۳۳۵

صاحب امتیاز و ناشر و مدیر مسئول:
اسماعیل پوروالی

محل اداره: خیابان شاهرضا انتهای
کوچه فتوحی (بین روزولت و رامسر)
شماره ۷۳

تلفن دفتر: ۶۹۴۱۶

نشانی تلگرافی: تهران بامشاد

تهیه و تنظیم تصاویر روی جلد از:

استاد محسن دولو

تلفن: ۳۳۲۲۸۰

هیئت نویسندگان

(بترتیب حروف الفبا)

حبیب چینی، صفاحائری، محمدعلی
سفری، محمدرضا عسکری، شاهاله
ناظریان، ایرج نبوی، داریوش همایون

هیئت مترجمان

رضا عقیلی - پرویز لادبن - عزیزی
عکاس: جواد صادقی
کاریکاتورگست: لطیفی و خیال

امور اداری

متصدی دفتر و صندوق: ر. قازاریان
متصدی امور شهرستانها: برهان
متصدی امور آگهیها: دادفر
ناظر مسئول چاپ: سلیقه
مصحح: هوشنگ جانبازی
چاپخانه: پیک ایران خیابان شاه آباد
کوچه سیدهاشم نمره ۳۴ تلفن: ۳۲۹۰۶
متصدی صفحه بندی: حسن عامری
متصدی ماشین چاپ: خسرو حسن زاده
گراورها: ازگراورسازی زانیچ خواه
تلفن ۳۳۸۴۵

بهای آگهیها:

مشکی، سطری ۴۰ ریال
رنکی بابت هر رنگ سطری ۲۰ ریال
بر قیمت مشکی افزوده میشود.
آگهی هائی که بصورت رپرتاژ است سطری
۱۰۰ ریال خواهد بود.



فهرست بخشها:

ایران

* بررسی: دوروز کار مداوم در ساحل بحر خزر. (۱۰) * کنفرانس:
از جوجه کبابی حاتم تا سائن هتل هیلتون! (۱۱) * مجلس: از وکلا
چه خبر؟! (۱۲)
خاور میانه

* مصر: ضربه دیگری بر پیکر رئیس! (۱۴-۱۵) * شوروی در خاور میانه
عربی (۱۶-۱۷)

جهان

* فرانسه-لهستان: يك سفر پر هیجان ولی کم نتیجه! (۱۸) * آفریقا:
میان نه روها، تندرها رامهار زدند! (۱۹) * چین-هند: جاده دوستی یادشمنی؟! (۲۰)
* ارقام و اعداد: موشک و ضد موشک! * انگلستان: از همه طرف تحت فشار
(۲۱) * ویتنام شمالی: شهری که خود را آماده مرگ کرده است! * ویتنام جنوبی:
ساختمان خط استحکاماتی در ویتنام! (۲۲) * مرد روی جلد: «شه گوارا» مردی که
هم هست و هم نیست! (از ۲۳ تا ۲۶)

هنر

* وقایع مهم هنری: شرق و غرب در موسیقی بیکدیگر میرسند (۲۷) * پیام
موسیقی شرقی به موسیقی غربی - فلسفه موسیقی شرق - تحولات تازه موسیقی (۲۸)
برتری موسیقی جدید بر قدیم نادرست است (۲۹) * تولد و تکامل يك نایفه (۳۰)
* پای صحبت «والی» - دنیای جدید سیاهان - دیکتنز ۶۷ و فستیوال نیویورک (۳۴)

کتاب

* داستانهای شگفت انگیز از تاریخ پهلوانی ایران - تاریخ مختصر زندگانی و خدمات
محمد ولیخان خلعت بری (۳۵) * کتاب در جهان (۳۶)

مسلك * فرد و جامعه (۳۷)

در این روز و روزگار

* موریس شوالیه و فرانسه (از ۳۸ تا ۴۱)

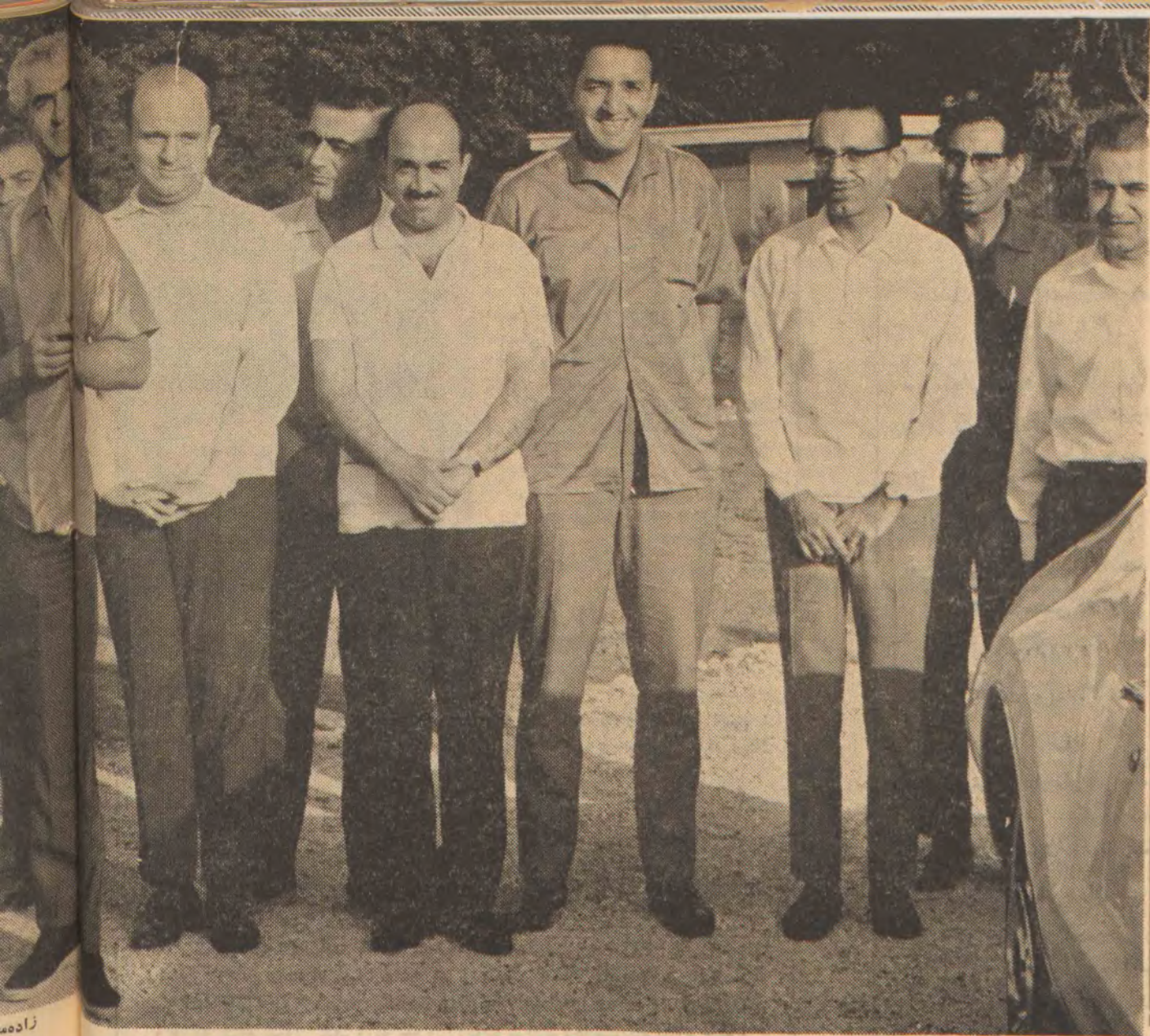
حقوق

* وزیر دادگستری سخن می گوید (۴۲)

دختر کرملین و استالین (از صفحه ۴۴ تا ۵۰)
هزارو يك مسئله

* بررسی کتاب (۵۱)

برنامه
ریزان
وزیران
اجرا
کننده
در حضور
شاهنشاه:



از چپ
براست

آقایان: دکتر مجیدی معاون نخست وزیر و رئیس دفتر مرکزی طرح و بودجه - اسکوئی معاون دفتر مرکزی برنامه ریزی - خسروانی وزیر کار - دکتر کاظم دفتر برنامه ریزی سازمان برنامه - نخست وزیر - ریاحی وزیر کشاورزی - راسخ معاون دفتر مرکزی برنامه ریزی سازمان برنامه - دکتر عامری معاون دفتر عالی خانی وزیر اقتصاد - مهندس اصفیا مدیر عامل سازمان برنامه - دکتر موتمن رئیس دفتر برنامه ریزی - دکتر یگانه معاون وزارت اقتصاد

بررسی

دو روز کار مداوم در ساحل بحر خزر ..

«برنامه چهارم عمرانی ایران را می توان سرآغاز یکی از مهمترین و شکوهمندترین تحولات تاریخ ایران در سده اخیر دانست زیرا در خلال ۵ سال تکامل آینده خواهد بود که بر پایه شالوده های استوار اقتصادی و اجتماعی که طی برنامه های گذشته ریخته شده جامعه ایران به مرحله جدید رشد و توسعه مداوم و مستمر اقتصادی وارد خواهد شد و عامه مردم بیش از پیش از برکات و ثمرات از دیاد تولیدات ملی منتفع و متمتع شده قرین آسایش و سعادت خواهند گردید ..»

و این «پیش گفتار» طرحی است که از بامداد چهارشنبه تا نیمروز جمعه هفته گذشته رئیس دولت و چند وزیر و جمعی از متخصصین در کنار دریای خزر، دوراز غوغا و هیاهوی

شهر سرگرم بررسی آن بودند ... و قبل از آنها جمعی که تعدادشان بیش از اعضای کمیسیون بود در انتظار ورودشان .. و اینان عکاسان، فیلمبرداران و نمایندگان مطبوعات پایتخت و خبرگزاری های خارجی بودند ..

صبح چهارشنبه نو شهر حالت انتظار داشت و سالن بزرگی برای تشکیل کنفرانس آماده شده بود، اعضای دولت در چالوس بودند و برنامه این بود که مسافت چند کیلومتر بین چالوس و نو شهر آنچنان طی شود که در وقت مقرر چم لکسی در اطاق کنفرانس برای استقبال از شخصی اول مملکت آماده باشند چون جلسات کنفرانس در پیشگاه شاهنشاه آریامهر تشکیل می یافت آنچه باید بررسی شود، کتابی بود بقطر ۷۰۰ صفحه بنام «برنامه چهارم عمرانی ایران» و زمانی که باید باینکار رسیدگی شود و روز بود منتهی از نظر ساعات کار نامعلوم و بهمین جهت کار کمیسیون یک ساعت ظهر برای صرف ناهار و یک ساعت

شب برای صرف شام تعطیل میشد و بقیه مدت هم کار بود. کاری که تا پاسی از نیمه شب ادامه داشت و آن وقت اعضای کمیسیون با استثنای نخست وزیر به چالوس بر می گشتند چون محل اقامتشان هتل چالوس بود و نخست وزیر هم به همان «تک اطاق» که شاید باعتبار اینکه متعلق به نخست وزیر است اسمش را «ویلا» گذارده اند میرفت ..

چه گفتند و چه شنیدند هنوز با اصطلاح «مشروح مذاکرات» رانگفته اند و شاید هم هرگز ننویسند ولی آنچه در این «کمیسیون عالی» تصویب کرده اند، «سرآغاز یکی از مهمترین و شکوهمندترین تحولات ایران در سده اخیر است ..» ولی بهر صورت دیر یا زود همه مردم از این «تصمیمات» مطلع خواهند شد زیرا در آغاز کار مجلسین لایحه آنرا دولت آقای هویدا تسلیم پارلمان خواهد کرد و شک نیست برنامه ای که عنوان «مهمترین تحول» را در قرن اخیر کسب کرده از نظر «کمی و کیفی»



زاده معاون سازمان برنامه و رئیس مرکز برنامه ریزی - الکساندر ملومیان کنستانتین معاون دفتر برنامه ریزی - مهندس صدقیانی معاون وزارت کشاورزی و معاون مرکزی برنامه ریزی - دکتر نهاوندی وزیر آبادانی و مسکن - دکتر فرما نقرمائیان قائمقام مدیرعامل بانک مرکزی - مهندس روحانی وزیر آب و برق - دکتر

دعوت کرده بود که در رأس ساعت ۸٫۵ بعد از ظهر در جوجه کبابی حاتم حضور بهم رسانیم! و آنشب گوش تا گوش همکاران مطبوعاتی نشسته بودند و در بینشان فقط یکی دو قیافه غیر مطبوعاتی بود که بعد معلوم شد شان نزول این میهمانی وجود همین بزرگواران است! و علی الظاهر هم بمناسبت پنجمین کنگره انجمن متخصصین بیماریهای زنان و مائهای ایران مقدمات کنفرانس مطبوعاتی ترتیب یافته است.

هفته بعد یعنی ساعت ۵ بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۵ شهریورماه سالن هتل هیلتون مملو از چندین صد پزشک و مامای داخلی و خارجی بود. آنچنان که اگر در داخل شهر زنی در حال وضع حمل بود مشکل کارش دو برابر میشد!!

پشت در سالن کنفرانس دهها داخلی و خارجی که مانند ارادتمند دیر آمده بودند جمع شده بودند و در سالن بسته بود چون دکتر جهان شاه

شدند و حال نوبت آنست که از نظر بسمیه مالی هم تقویت شوند تا آمادگی بیشتر برای بهره برداری بهتر از زمینهای خود پیدا کنند.

برنامه عمرانی چهارم پس از تصویب در کمیسیون عالی هم اکنون در کمیسیونهای فرعی و تخصصی سازمان برنامه در دست مطالعه است تا آنرا با اصطلاح پیاده کرده و سرانجام گزارش جامع آنرا تسلیم شورای عالی برنامه کنند و بعد برای طرح در هیئت دولت ارسال شود. ترتیب کار برای انجام تمام این امور بنحوی داده شده که با آغاز کار پارلمان این لایحه نیز آماده تسلیم بقوه مقننه خواهد بود. ★

سفیر

کنفرانس

از جوجه کبابی حاتم تا سالن هتل هیلتون! هفته پیش یک دوست و همکار مطبوعاتی

بسیار ارزنده خواهد بود چون بنا بگفته موفق ترین منبع!

از مختصات عمده این برنامه آنست که ضمن توجه خاص به صنعت؛ رشد قابل ملاحظه کشاورزی و ازدیاد درآمد کشاورزان و بهره مندی هر چه بیشتر روستا نشینان را از مواهب زندگی جدید نصب العین خود قرار داده و روی بهترین منبع کشور که منبع انسانی است تکیه میکند.

و از نظر هدف کمی؛ نیز درآمد ناخالص ملی از ۵۵ میلیارد ریال که در پایان برنامه سوم بود به ۸۰۶ میلیارد ریال در پایان برنامه چهارم میرسد و سرمایه گزاری ثابت جمعا ۸۱۰ میلیارد ریال خواهد شد که البته قسمت اعظم توجه بسوی کشاورزی و تقویت بنیه روستائیان که شلاق توانفرسای اربابان در قرون و اعصار گذشته آنان را بزانو در آورده بود معطوف میشود و این برنامه در حقیقت مکمل برنامه عظیم و مترقی اصلاحات ارضی است که طی آن رعایای سابق، زارعین صاحب زمین

بامشاد از ۲۸ شهریور تا ۴ مهر ۱۳۴۶



دکتر طالقانی: «مازودتر از همه با نسل جدید آشنا می‌شویم!»

بامید برداشت محصول انسانی بیشتر و
بهبتر بکمک راهنماییهای این کنگره حرفه‌ای
درس‌اسر جهان...!! *

م-س

مجلس

از «وکلا» چه خبر؟!

هفته پیش وقتی کار «مؤسسان» تمام شد
بک شب مهندس شریف‌امامی رئیس‌سنادر کاخ
سنا ضیافتی به‌شام ترتیب داد و عصر روز بعد
هم مهندس ریاضی رئیس مجلس شورای ملی
ضیافتی به‌چای و شیرینی و در این هر دو میهمانی
بحمداله آنقدر وفور نعمت بود که یکی از
وکلاهای معمم مؤسسان یعنی باب‌القه‌الاسلامی
از قراچورلو وکیل مجلس شورای ملی و کار
پرداز آن مجلس (انشاءاله بشوخی) تقاضا
داشت چند «قالب» بستنی را اختصاص به اهل
«علم» بدهند و با وسایل نقلیه مجلس تحویل
دولت اربک حضرات نمایند !!

در آن دوشب و شب و روزهای بعد که این
بزرگواران دور هم جمع شده و می‌شوند بحثشان
درباره روز افتتاح پارلمان و آغاز کارشان
است... کاری که هنوز زعمای قوم هم نمیدانند
آغازش را چه روزی بگذارند. چهاردهم یا
بیست و سوم مهر...

و این بلا تکلیفی آنچنان مؤثر افتاده
که وکلای انتخابی حزب هم هنوز دور هم جمع
نشده‌اند تا لااقل کارهای داخلی خودشان را
سر و صورتی بدهند.

همین‌طور می‌آیند و می‌روند و در محل حزب
وسایر مراکز تجمع پارلمانی (!) گرد هم جمع
میشوند ولی تنها کاری که نمی‌کنند همان کار
پارلمانی است! در حالیکه حق این است که طی

و هنگامی که نطقها تمام شد یکی از
پزشکان بشوخی گفت:

«... اگر همین چند دقیقه هم اینهمه
زن و مرد را در اینجا جمع نکرده بودند
قطعا در ۹ ماه دیگر رقم از ۶۷۵۰۰ در
همین مدت از زمان تجاوز می‌کرد...!!»
البته از
شوخی این پزشک خانم دکترها بیشتر خندیدند!
در سال بزرگ هتل هیلتون صدها بطری
مشروب داخلی و خارجی با مخلفات آن آماده
پذیرائی بود و ظاهر امر هم این بود که این
پذیرائی از جانب دکتر جهان‌انشاء صالح است
چون در برنامه نوشته شده بود.

«ساعت ۱۹ مجلس ضیافت رئیس انجمن
باftخار شرکت کنندگان در پنجمین کنگره»
و در همین اثنا دکتر محمدعلی هدایتی
رئیس‌دانشکده حقوق که معلوم نبود در میان
پزشکان چه می‌کند بارادتمند رسید و پس
از سلام و احوال‌پرسی گفت:

«... امشب من باشما حرف نمی‌زنم چون
میت‌رسم بنویسی و بعد خلق خدا شب و نصف‌شب
مزاحم من شوند بتصور اینکه دکتر محمدعلی
هدایتی هم پزشک متخصص مامائی و بیماریهای
زنان است...!! و وقتی بایشان گفتم: بنظر
خودتان حالا هم حرفی زده‌اید همه
همکاران مطبوعاتی بخنده افتادند!
ضیافت تا پاسی از شب ادامه داشت و
پزشکان اناث و ذکور درهم لولیدند و بالسنه
مختلف سخن گفتند.

اینرا هم اضافه کنیم که برنامه علمی
این کنگره در روزهای یکشنبه و دوشنبه ادامه
داشت و طی آن چه در کنفرانسها و چه در
مذاکرات «میز گرد» اساتید این فن
از چهار گوشه جهان اظهار نظر کردند.

صالح رئیس‌دانشگاه تهران مشغول سخنرانی
بود و وقتی در سالن باز شد، جمعیت هجوم
برد تا از شرکت در پنجمین کنگره انجمن
این جماعت در ایران که همزمان با اولین
کنگره جهانی آن است عقب‌نمانند!

جمعیت فراوانی نشسته بودند که طبق
گزارش خودشان سیصد پزشک از کشورهای
آمریکا - انگلستان - آلمان - ایتالیا -
مجارستان - لهستان - یوگسلاوی - چکسلواکی
و بیست و دو کشور دیگر آمده بودند و حدود
هفتصد پزشک هم از تهران و دیگر شهرهای
مملکت و البته این جلسه افتتاح بود ولی این
جماعت طی دو روز جلسات کنگره در باره
بچه‌خوره - بهداشت خانواده - پیشگیری
از یائسگی و مطالبی دیگر پیرامون بیماریهای
زنان و مامائی بحث میکنند که انشاءاله
نتیجه‌اش درخشان باشد!

در جلسه روز یکشنبه قرار بود آقای
علم وزیر دربار شاهنشاهی سیام شاهنشاه
آریامهر را قرائت نمایند لکن در آخرین
لحظه خبر رسید که بعلت پیش‌آمد کار لازمی
ایشان معذور هستند و در نتیجه پیام توسط
آقای دکتر جهان‌انشاء صالح رئیس دانشگاه
تهران خوانده شد.

از جماعت غیر ایرانی هم تنی چند البته
بشیوه فرنگی‌ها خیلی مختصر صحبت کردند
و بعد نوبت به دکتر پرویز طالقانی دبیر کل
انجمن رسید و جناب ایشان ضمن سخنرانی
پزشکانه و ادیبانه خود از جنبه‌های استثنائی
و حتی «شگفت‌انگیز» حرفه خودشان صحبت
کرد و گفت:

«... در هر دقیقه‌ای که از عمر کره خاکی
می‌گذرد ۷۵۰۰ نفر انسان جدید تولد می‌یابد.
و ما نخستین کسانی هستیم که با انسانهای
آینده دست‌میدهم و فراموش نکنیم که ما
با انسانهای بی‌نام و بی‌مقام طرف هستیم یعنی
انسان خالص و مطلق و از اینرو است که کودک
غنی با فرزند فقیر برای ما یکسان است و نوزاد
سیاه‌پوست با نوزاد سفید‌پوست برابر... انسان
بزرگترین سرمایه جهان است و من در همه
کائنات موجودی زیباتر از یک نوزاد که
نخستین گریه را سر داده نمی‌شناسم.»

دکتر طالقانی که بفارسی نطق میکرد و
مترجمین در همان لحظه آنرا بزبانهای فرانسه
و انگلیسی ترجمه میکردند و خارجیان با
«گوشی» استفاده‌مینمودند در پایان حرفهایش
گفت:

«... در این چند دقیقه‌ای که با فروتنی و
بزرگواری سخنان مرا تحمل کردید دست کم
۶۷۵۰۰ کودک دیگر بجهان آمده‌اند که اجازه
بدهید این کنگره را بنام سعادت آنان آغاز
کنیم! »

این مدت لیدری فراکسیون و سایر مناصب حزبی را بین خود تقسیم کنند و حال که خوشبختانه دامن هر دو مجلس بامر «حزب» آراسته شده آئین نامه ای که شامل وظایف آنان در سنا و شورا باشد تدوین نمایند... و یادور هم جمع شوند و گوشه ای از آن همه وعده های خوش که در کثرت روزهای دوباره بمجلس برگشتن بمردم میدادند ارائه نمایند و بگویند: اینهاست همان برنامه هایی که ما گفتیم می-کنیم و شما گوش نکردید و بیمارای ندادید... لااقل دوره آینده رأی بدهید!..

اینها، این وکلای حزبی اصلا باین مسائل توجه ندارند و بهر کدامشان که میرسی و حال واحوال میکنی میگویند: منتظریم تا مجلس باز شود. همین و السلام... ولی این انتظار در چه زمانی به پایان میرسد نه آنها میدانند نه زعمایشان نه شما و نه ارادتمند... ولی مسلم این است که این جماعت فعلا بدون مشغله از نیمه آبان ماه به بعد پر مشغله خواهند شد آنچنان که تلافی این بیکاری در خواهد آمد! و دلیل هم برنامه های بلند و کوتاه مدتی است که دولت هویدا یکی پس از دیگری قالب ریزی می کند و تحویل می دهد! *

میم - سین



«آب هم در ایران ملی می شود»
«خبر جراید»



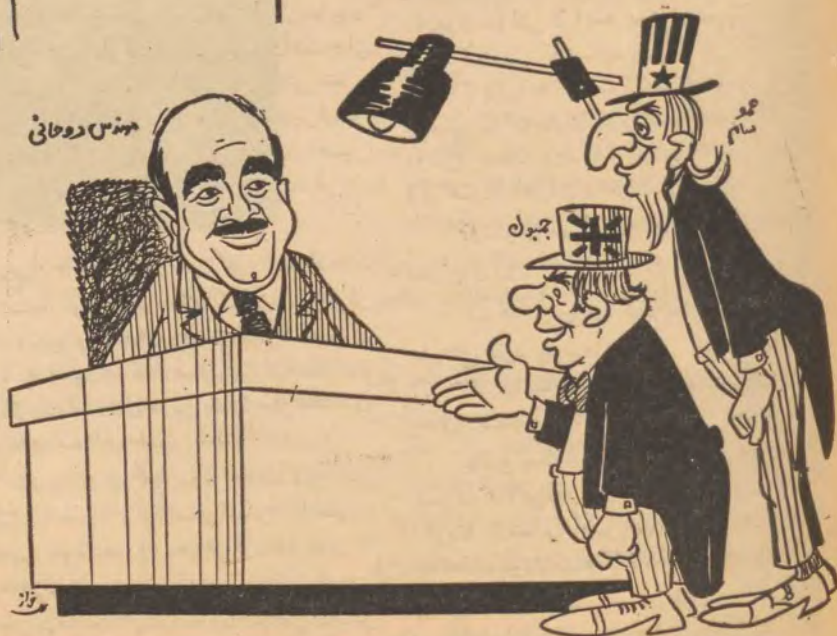
«هویدا تاحال کسی را نرنجاند است»
جراید

در کسوت و هیئت اولیاءانه!

اساسنامه تلویزیون

طبق اساسنامه ای که با نظر وزارت اطلاعات و تصویب دولت تدوین یافته تلویزیون ملی در اداره امور داخلی و تنظیم برنامه ها از استقلال نسبی بیشتری برخوردار خواهد شد. در اساسنامه مذکور پیش بینی شده که از نظر برنامه های سیاسی، تلویزیون کاملاً زیر نظر وزارت اطلاعات قرار خواهد داشت و در کلیه این مسائل اظهار نظر نهائی با وزیر اطلاعات خواهد بود اما از جهت اداری قرار است تحت نظارت پک شورای عالی باشد شورای مذکور مرکب از سه وزیر خواهد بود که وزیر اطلاعات، وزیر دارائی و یکی از وزیران مشاور شورای عالی مذکور را تشکیل میدهند شورای عالی مذکور بر ای اداره امور تلویزیون، شخصی را بعنوان مدیر عامل پیشنهاد خواهد کرد و مدیر عامل با پیشنهاد این شورا و تصویب شاهنشاه تعیین خواهد گردید و فرمان همایونی بنام او صادر خواهد شد.

مهندس روحانی



- کسر سیوم نمی خواهید؟! -

بامشاد از ۲۸ شهریور تا ۴ مهر ۱۳۴۶

ضربه دیگری بر

پیکر «رئیس»!

ضربه دوم با همان شدت و سرعت صاعقه آسا و غافلگیر کننده ضربه اول (جنگهای «شش روزه») وارد شد و همانند آن آبستن حوادث و دگرگونیهای عمیقی در اوضاع جهان عرب بطور کلی و مصر بطور ویژه خواهد بود.

اعلامیه ای که روز جمعه از طرف رادیو قاهره پخش شد حاکی از آنست که روز چهارشنبه گذشته هنگام بازجوئی از مارشال عبدال حکیم عامر، معاون اول و فرمانده کل سابق نیروهای مصر یک حادثه مالال آور و تاسف انگیز رویداده است.

بگفته رادیو قاهره، مارشال عامر، قبل از حاضر شدن در جلسه بازجوئی مقدار زیادی تریاک می خورد. ولی ژنرال محمود فوزی، فرمانده کل کنونی نیروهای مصر پس از اینکه متوجه بهم خوردن حال مارشال عامر می شود بلافاصله او را به بیمارستان می رساند و اقدامات پزشکیان برای معالجه وی آغاز می گردد و پس از بیست و چهار ساعت بستری بودن در بیمارستان نظامی قاهره وقتی به خانه اش منتقل می شود روز بعد با سم کشنده ای که زیر یک نوار چسب در گردن خود پنهان کرده بود، دوباره خودکشی میکند و این بار معالجات مؤثر واقع نشده و مارشال روز پنجشنبه در ساعت ده و بوقت تهران چشم از جهان فرو می بندد و با مرگ خود ضربه تازه و کشنده ای به رژیم پریزدنت ناصر که سخت متزلزل است وارد می سازد.

خبر مرگ دومین شخصیت سیاسی و نظامی جمهوری متحد عرب، عکس العملهای گوناگونی داشت، در واشنگتن اظهار تعجب و تأثر، در مسکو ابراز شادمانی، در پاریس احساس تحیر و تفکر و در لندن ایجاد نگرانی و بالاخره جهان عرب یکپارچه یکباره خورد.

در تهران، مقامات رسمی درباره این رویداد سکوت کردند ولی ناظران ایرانی خبر خودکشی مارشال عامر را بسیار با اهمیت تلقی می کنند. در واقع، در گذشت دوست دیرین جمال عبدالناصر به بسیاری از سؤالات پاسخ داد و

در عین حال پرسشهای فراوان دیگری را بدون جواب گذاشت.

مارشال عامر، که همراه ژنرال نجیب و سرهنگ ناصر در ۱۹۵۲ با یک کودتای نظامی رژیم فاروق پادشاه مصر را دگرگون کرد یک نظامی حرفه ای و یک سوسیالیست تندرو بود.

او در سودان و در زمان جنگ با ناصر آشنا شده بود و از همان موقع این دو نظامی با یکدیگر طرح دوستی عمیقی را ریختند که فقط جنگ ۵ ژوئن اعراب و اسرائیل و شکست سنگین مصر از اسرائیل بدان پایان داد. عامر یکی از طراحان عمده عملیات نظامی یمن بود و در مورد سر نوشت این جنگ اختلافات زیادی با ذکریامحی الدین، عبداللطیف بغدادی و کمال الدین نوری داشت.

ایندوتن اخیر نیز از یاران سابق ناصر بودند و تا سه سال پیش مانند عامر و محی الدین معاونین ریاست جمهوری بشمار می آمدند ولی در سال ۱۹۶۴، بر سر مسئله جنگ یمن و سیاست اقتصادی کشور بارتیس جمهوری و عامر مخالفت شدیدی پیدا کردند زیرا سرهنگ بغدادی و سرهنگ نوری خواستار پایان دادن هر چه زودتر به ماجرای نظامی صنعا و آزاد گذاشتن صنایع و فعالیت های بخش خصوصی بودند، در حالیکه عامر خواستار ملی کردن صنایع و ادامه جنگ یمن تا پیروزی نهائی بود.

بعنوان نزدیک ترین دوست رئیس جمهوری، مارشال عامر سفرهای زیادی به کشورهای خارج و بویژه به مسکو کرده بود و در این کشور طرفداران بسیاری داشت، ولی معذالک، وقتی خبر خودکشی او پخش شد، کرملین این واقعه را «پیروزی نیروهای ترقیخواه بر نیروهای ارتجاع» تلقی کرد و با این تفسیر خود سؤالاتی را که مرگ عامر برای ناظران پیش آورده بود مبهم تر ساخت.

پس از جنگ اعراب و اسرائیل، ناصر از سمت خود استعفا کرد، ولی در نطقی که شب ده ژوئن از شبکه وسیع رادیو تلویزیون قاهره ایراد کرد، یک قسمت عمده از مسئولیت شکست خود را بگردن مارشال عامر و سایر فرماندهان نیروهای مختلف مصر افکند.

ناصر، در عین حال، و بر خلاف رسم و آئین جمهوری مصر، ذکر یامحی الدین را بعنوان جانشین خود به مردم معرفی کرد در حالی که عامر معاون اول بود و پس از ناصر، ریاست جمهوری بوی میرسد و اختلاف میان دو یار قدیمی از همین موقع شروع شد. برای گرفتن «انتقام» عامر بدشمنان قدیمی خود یعنی سرهنگ بغدادی و

سرهنگ نوری روی آورد و با پشتیبانی شمس الدین بدران، وزیر جنگ سابق مصر و چند تن دیگر از نظامیانی که ناصر آنها را پس از جنگ برکنار کرده بود، طرح یک کودتای ضد ناصری را ریخت.

بموجب این طرح، کودتا میبایستی هنگام اقامت ناصر در خرطوم، محل برگزاری کنفرانس سران عالی عرب صورت گیرد، ولی نقشه آن، بعملی که هنوز بر هیچکس آشکار نیست، اندکی قبل از حرکت ناصر به سودان کشف شد و سازمان دهندگان آن، از جمله عامر، بازداشت یا در منازل خود تحت نظر قرار گرفتند.

بدنبال کشف این توطئه، پلیس طرفدار ناصر دست به یک سری تصفیه های وسیع در ارتش و دولت مصر که از نظر وسعت و تعداد بازداشت شدگان شباهت کاملی به تصفیه های معروف استالین دارد زد و تاکنون بیش از ۸۰ هزار تن در سراسر مصر بازداشت و زندانی شده اند.

با مرگ این جوانترین مارشال دنیا (عامر ۴۸ سال داشت و در سن ۳۸ سالگی به درجه مارشالی ارتقاء یافته بود) اوضاع مصر بلافاصله رو به دگرگونی گذاشت، بطوریکه هنوز بیست و چهار ساعت از افشای خبر مرگ مرد دوم جمهوری متحد عرب نمی گذشت که ناگهان شایع شد جمال عبدالناصر از مقام خود کناره گیری کرده و آشوب سراسر مصر را فرا گرفته است.

هر چند اندکی بعد این خبر که از طرف رادیوی دولتی فرانسه پخش شده بود رسماً مورد تکذیب مقامات مصری قرار گرفت، ولی شک و تردیدی نیست که مرگ عامر نتایج وخیمی برای رژیم کنونی ناصر و به دنبال آن اوضاع جهان عرب و سر نوشت خاور نزدیک و برخورد اعراب و اسرائیل خواهد داشت. دسؤال مهم برای ناظران امور مصری مطرح است:

۱- هدف سیاسی کودتای عظیم مانده مارشال فقید چه بود؟
۲- آیا مارشال عامر خودکشی کرده و یا بقتل رسیده است؟

پاسخ بسؤال اول مشکل است. روزنامه مصری «الاهرام» در مورد جزئیات طرح کودتا در شماره اخیر خود توضیح داده است که هدف کودتا کنندگان بازگرداندن مارشال عامر بقدرت بود.

این مسئله تا اندازه ای قابل قبول است زیرا عامر، در میان نظامیان، طرفداران

کوبنده‌ای بر ناصر ورژیم و شخصیت او وارد کرد و رهبر مصر، که دیگر نه ارتشی دارد و نه دوستی، سخت تنها مانده است. و با این تنهایی و انزوا، باید به مقابله وضعی برود که خواهی و نخواهی، روز بروز وخیم تر خواهد شد، چه هر چند که مخالفین ناصر نیرومندترین رهبر و حامی خود را از

شده و تحت معامله قرار گرفته بوده است. آیا این قابل قبول است که هیچ يك از پزشکان و پرستاران بیمارستان که شب و روز مراقبتش بوده‌اند متوجه این نوارچسب نشده بوده‌اند؟ و اگر مارشال عامر چنین سمی در اختیار داشته چرا از همان مرتبه اول آنرا نخورده است؟



عامر و ناصر: عامر گویی در گوش دوستش دارد زمزمه میکند که: «تو سرانجام مرا خواهی کشت!»

دست داده‌اند. ولی نیرویشان کم نیست و دیری نخواهد پایید که علم‌طغیان بر خواهند افراشت. مصر امروز در آستانه يك جنگ داخلی و برادر کشی قرار گرفته و آنچه آینده این کشور را تیره تر میسازد اینست که اگر ناصر کنار برود فعلاً شخصیتی که بتواند جای او را اشغال نماید در مصر وجود ندارد، زیرا تنها کسی که میتواند رهبری جمهوری متحده را بعد از پریزیدن ناصر بدست گیرد مارشال عبدالحکیم عامر بود که او نیز دیگر نیست ✱

صفا حائری

باید یاد آور شویم که قرار بود مارشال عامر تازه پانزده روز دیگر در يك دادگاه نظامی محاکمه شود و این محاکمه بر فرض هم که سری میبود به عامر فرصت میداد که حقایق گفته نشده‌ای از علل شکست مصر در جنگ با اسرائیل را بر ملا سازد و چه بسا دسیسه بازیهای متعددی از دوست و رفیق پیشین خود افشا نماید که او گوشدن آنها حتی برای اعضا محدود دادگاه، هم برای «رئیس» بسیار گران تمام می‌شد.

بهر حال، عامر چه کشته شده و چه خود کشی کرده باشد، بامرک خود، ضربه

بیشماری داشت که همگی در معرض خطر تصفیه ناصر قرار داشتند و تنها راه نجاتشان از زندان، برگشتن مارشال عامر بمقام سابقش بود.

از این نقطه نظر، میتوان گفت که کودتای عقیم مانده فرمانده کل سابق نیروهای مصر میتواند امری کاملاً داخلی باشد. ولی پیروز شدن آن بدون شك در سرنوشت خاورمیانه اثر میگذاشت زیرا از نظر آینده‌تولوژیکی، مارشال عامر با هر گونه سازش و مذاکره‌ای با اسرائیل شدیداً مخالفت میورزید.

در روزهای قبل از جنگ پنج ژوئن، معاون اول رئیس جمهوری مصر سه بار بشوروی سفر کرده بود و با وجودیکه هر بار با دست پراز مسکو بازگشته بود، معذالک در باره بحران خاور نزدیک و حل آن با شورویها سخت اختلاف نظر پیدا کرده بود و بهمین دلیل وقتی از سمت خود استعفا کرد، ناصر این استعفا را فوراً پذیرفت.

میتوان نتیجه گرفت که با توجه به سیاست کنونی رئیس جمهوری مصر که در جهت مذاکره مستقیم با تل-او یو پیش میرود، افشای کودتای ۲۷ اوت مارشال عامر بِنفع صالح عمومی این قسمت از جهان تمام شده است. ولی همانطور که قبلاً توضیح دادیم، مارشال عامر در درجه اول يك نظامی بود و بهمین دلیل نظریات سیاسی مشخصی نداشت و بنابراین باز معلوم نیست که اگر او در نقشه خود پیروز میشد و ناصر را کنار میگذاشت چه روشی در قبال اسرائیل و آمریکا و انگلیس پیش میکرد.

در مورد سؤال دوم، اکثر کارشناسان اخبار منتشره در جراید و رادیوهای مصر را مبنی بر خود کشی مارشال عامر باشک و تردید فراوان تلقی کرده و احتمال قوی میدهند که مرد شماره ۲ مصر عمداً بقتل رسیده باشد. باید توجه داشت که رادیو قاهره خبر مرگ عامر راساً ساعت پس از وقوع حادثه پخش کرد.

بموجب همین اخبار؛ مارشال عامر يك کپسول محتوی سم سیانور را زیر يك نوارچسب طبی که بگلوی خود چسبانده بوده مخفی میداشته است و در آخرین جلسه بازجویی که وسیله محمود فوزی و عبدالمنعم ریاض انجام میشده برای پایان دادن بزنگی خود این سم را خورده است.

ولی باید توجه داشت که مارشال عامر بازداشت بود و قبلاً نیز دو بار اقدام به خود کشی کرده بوده و هر دو بار به بیمارستان منتقل



داريوش همايون

شوروی در خاورمیانه عربی

در فر دای جنگ شش روزه ژوئن تصمیم اعراب، یادست کم جناح انقلابی آنان، به پایان دادن به دوران برتری و حتی حضور غرب در خاورمیانه حتی جدیدتر از روزهای پس از جنگ سوئز در ۱۹۵۶ به نظر می رسید. بستن جریان نفت به روی غرب و گفتگو از مصادره و ملی کردن منافع اقتصادی غربی و قطع روابط سیاسی با کشورهای بزرگ غربی نشانهائی از یک تصمیم راسخ به درهم شکستن قطعی بقایای نفوذ دنیای غربی در دنیای عرب به قلم می رفت.

در همه جا سخن از تنگ کردن کمر بندها و فداکاری بود. سران عرب از پایتختی به پایتخت دیگر و آنکاه به مسکو می شتافتند تا در اعلام جنگ سیاسی و اقتصادی خود به غرب از پشتیبانی کافی برخوردار گردند. مجازات غرب نه تنها به عنوان وسیله ای برای فشار آوردن به اسرائیل، بلکه به منزله هدفی به خودی خود تلقی می گردید. محافلی در میان اعراب آماده بودند همه امیدواری خود را به شوروی و بلوک شرقی ببندند در آن هنگام احتمال یک تغییر جهت جدی در دنیای عرب، تغییری با نتایج انقلابی و غیر قابل پیش بینی، چندان بعید به نظر نمی آمد. نه تنها اعراب در سرخوردگی گنج گننده خود به دنبال سپر بلایی و وسیله انتقامی می گشتند، در مبارزه خود با اسرائیل نیز به حال خود را در برابر کشورهای مانند آمریکا و انگلستان قرار داده بودند و طبیعی بود اگر در پی کشاندن قدرتهای رقیب آن دو کشور و متعهد ساختن آنان، به سود خود برآیند.

پایگاههای دریائی

در آن هنگام بود که زمزمه سپردن پایگاههای دریائی در سوریه و مصر به ناوگان شوروی با امتیازات نفتی به فرانسه از هر جانب به گوش می خورد و موج افراطیون انقلابی به نظر می رسید که حتی ستونهای قدرتی مانند عبدالناصر را در حال از میان برداشتن است. شورویها در وضعی قرار گرفته بودند که، اگر می خواستند، می توانستند بدون مخالفت زیاد خود را فرمانروای قسمت بزرگی از خاورمیانه سازند و آخرین پایگاههای غربی را در دنیای عرب فراگیرند.

اینکه چنان تحول انقلابی روی نداد و امروز اعراب از راههای گوناگون به غرب نزدیک می شوند، اساسا به سبب عدم تمایلی است که شورویها به در دست گرفتن سرنوشت این گوشه دنیا نشان دادند. پشتیبانی دیپلماتیک، آنهم به میزان محدودی که در آخرین روزهای اجلاس فوق العاده مجمع عمومی ملل متحد نشان داده شد، و جبران قسمتی از سلاحهای از دست رفته اعراب، و یک وعده غیر مشخص در مورد اجرای طرحهای عمرانی از طرف کشورهای اروپای شرقی در سرزمینهای

عربی، حداکثری بود که شوروی و دوستان آن می توانستند عرضه دارند. رهبران کرملین آشکارا از دورنمای صدها میلیون روبلی که می بایست هر سال برای زنده نگه داشتن هر یک از کشورهای عربی که با آنها روی می آورد بپردازند، به نگرانی افتادند. مسئولیت توزیع و فروش نفت اعراب در صورتی که از سر کتهای نفتی غرب گرفته می شد، بارچندان سبکتری نبود. احتمال یک برخورد تازه و شدیدتر با آمریکا بر سر خاورمیانه عنصر دیگری بر نگرانیها می افزود.

بارهای اقتصادی و استراتژیک که شوروی هم اکنون در کارائیب و آسیای جنوب شرقی بردوش دارد به حد کافی گران است که از تمایل به گشودن جبهه های تازه جلوگیری کند. کوبا در حدود روزی یک میلیون دلار خرج دارد و ویت نام شمالی بسیار بیشتر. همان تاثیر فلج کننده ای که جنگ ویت نام بر سیاست آمریکا نهاده است در سیاست شوروی نیز محسوس است. و نمونه کوبا از علاقه شوروی به دیدن کمونیستها و انقلابیون دیگری که در پی هدفهای خویش اند و شوروی را جز به عنوان سرچشمه بر آوردن نیازهای خود تلقی نمی کنند، می گاهد. پس از همه اینها آیا لازم است منابع لازم برای توسعه اقتصاد و اجتماع شوروی را صرف انقلابیونی کرد که هیچ علاقه ای به دفاع از دژ انقلاب جهانی ندارند و منافع ملی خود را در هر جا بر منافع آن مقدم می دارند؟

بی میلی آشکار

در میدان رقابت و مبارزه جهانی که در جبهه های بیشمار بین شوروی و آمریکا جریان دارد، با وجود آب شدن یخ های جنگ سرد و تفاهم روز افزون و قدرت جهانی، وجود عناصر ضد آمریکائی در هر جا البته به سود شوروی خواهد بود. در دوازده سال گذشته شوروی با صرف هزینه های شگرف و تحمل قربانیهای زیاد، در جبهه توسعه داخلی، کوشیده است از این عناصر دفاع کند و بر تعداد و قدرت آنان بیفزاید. انقلابیون و ناسیونالیستهای عرب در این محاسبه جهانی شوروی همواره جای مهمی داشته اند و هیچ دلیلی وجود ندارد که با همه بی پروائی و شتابزدگی و نا کاردیدی که بارها از خود نشان داده اند، از حسابهای شوروی به کناری زده شده باشند.

اما وقتی در همسایگی خود شوروی و در داخل بلوک کشورهای سوسیالیست، اروپای شرقی پدیده هایی مانند استقلال طلبی آتشین رومانی بوجود می آید، آیا واقعا ارزش دارد مصالح قابل توجه سیاسی و اقتصادی را فدای برپاشدن یک حکومت کمونیستی در سوریه کرد؟ وقتی آلبانی ناگهان پایگاه دریائی خود را بر زیر دریائی های شوروی می بندد و دست دوستی به سوی چین دور افتاده دراز می کند، پایگاهی در لاذقیه چنان اهمیتی خواهد داشت که بر ملاحظات منفی بیشمار دیگر غالب آید؟

برای شوروی که ناوگان دریای سیاه آن به خاطر رفت و آمد در مدیترانه باید پیوسته از حکومت یک کشور عضو ناتو (ترکیه) اجازه بگیرند، داشتن پایگاههای رسمی در مدیترانه شرقی چه مسئله ای را حل می کند؟ مگر نه این است که اکنون ناوگان شوروی را به اصرار به توقف در اسکندریه و پرت سعید می خوانند بی آنکه هیچ تعهد خاصی برای دولت شوروی بوجود آید؟

در برابر دعوت انقلابیون و ناسیونالیستهای عرب به امری که می توانست عملا مفهوم تصرف همه مواضع باقی مانده

غربی را در دنیای عرب و در آمدن به صورت تنها مدافع و نجات دهنده اعراب را داشته باشد، رهبران شوروی بی میلی آشکاری نشان دادند. درست در لحظه ای که دهها میلیون عرب آماده بودند همه آرزوهای خود را مانند طوقی بر گردن مسکو بیندازند، در هنگامی که استدلالهای برضرها کردن سیاست بظرفی و عدم تعهد دیگر وزنی نداشت، شورویها خود پاپس کشیدند. نه تنها رهبران آنان اعراب را در خلوت به واقع یعنی میانه روی خواندند، دیپلماتهایشان عملاً با امریکا برای یافتن راه حلی که مستلزم گذشتههای متقابل اعراب و اسرائیل بود همکاری نمودند.

سیاست شوروی در خاور میانه از هنگام آغاز جنگ شش روزه نمونه برجسته ای از توجه به حقایق و خویشتن داری و حسابگری سرد بوده است. در جریان جنگ انعطاف پذیری نماینده شوروی اعراب را از یک شکست سنگین تر نجات داد. اگر تلاشهای او برای رسیدن به آتش پس بهر قیمت نبود نیروهای اسرائیلی ضربت های مرگبارتری بر نیروهای درهم شکسته مصر و اردن و سوریه وارد می ساختند.

پس از آن نیز حمله سیاسی و تبلیغاتی شدیدی که اندک اندک کاهش یافت و به فراموشی سپرده شد، پلهوائی که برای رساندن تسلیحات به سوریه و مصر برقرار گردید و پس از رفع احتیاجات دفاعی فوری آن کشورها از وسعت آن کاست، و تلاش پشت پرده برای باز آوردن اعراب به درجه ای از احساس واقعیت، همه در جهت کمک به دوستان، بدون درگیری غیر ضروری با حریفان، بوده است. شورویها برخلاف دعوی بعضی افراطیون عرب غیر قابل اتکا نبودند، ولی در حمایت خود حدی می شناختند که ظاهراً بر اعراب معلوم نبود یا اعراب نمی خواستند از آن آگاه باشند.

بهای آماده نبودن

این سیاست که در قسمت عمده خود معلول آگاهی کامل رهبران شوروی بر حدود توانائی های آن کشور است احتمال یک برخورد جدید فوری اعراب و اسرائیل و درگیری مستقیم قدرتهای بزرگ را در این منطقه از میان برده است. در عین حال این سیاست اگر هم اعراب را کاملاً برای مقابله با واقعیات پس از ژوئن ۱۹۶۷ آماده نساخته، باری به اندازه کافی تأثیر داشته است که اکثریت کشورهای عربی را به ضرورت جستجوی راه حل های دیپلماتیک و سیاسی برای گشودن بن بست خود متقاعد سازد.

اینکه واقع بینی تازه اعراب مفهومش تجدید قسمتی یا همه روابط سیاسی و اقتصادی با دنیای غربی و باز گرداندن نفوذ غرب در خاور میانه عربی خواهد بود بر رهبران شوروی پوشیده نبوده است. در واقع این بخشی از بهائی است که شوروی حاضر است در برابر ناآمادگی خود برای قبول مسئولیتهای بزرگتر در خاور میانه و عدم تمایل به گشودن جبهه های تازه در مبارزه جهانی با امریکا بپردازد. در این مرحله تحولات داخلی شوروی، میانه روی و احتیاط در سیاست خارجی، حتی اگر در بعضی محافل به ضعف یا سازشکاری تعبیر شود، امری ناگزیر خواهد بود. شورویها بدستی می دانند که نمی توان هم بهره وری کشاورزی را به درجات قابل مقایسه با جامعه های پیشرفته غربی توسعه داد. صنایع مصری را به حدود احتیاجات روزافزون یک جمعیت فزاینده رساند، هم برای این جمعیت خانه های شایسته بنا کرد، هم در مسابقه فضائی از امریکا عقب نماند، هم کمربندی از موشکهای ضد موشک برگرد شهرهای بزرگ شوروی کشید،

هم نیروی دریائی را مانند نیروی دریائی امریکا تبدیل به یک سلاح استراتژیک قادر به پشتیبانی سیاست جهانی شوروی ساخت و هم هر روز پرداخت صورت حسابهای ملتهای تازه ای را بر عهده گرفت.

برنامه های وسیعی که هیئت مدیره سه گانه برژنف - کوسیگین - پادگورنی برای نو ساختن اقتصاد و جامعه و نیروهای مسلح شوروی در دست اجرا دارد، هیچ جائی برای برخورد مسلحانه با امریکا یا تیرگی خطرناک روابط با آن کشور پیش بینی نکرده است. برعکس این برنامه ها بر اساس افزایش مبادلات با غرب و شکستن سد منع صدور کالاهای استراتژیک به شوروی بنا شده است. اکنون دورانی است که سرمایه داران آلمانی باید در صنایع شیمیائی شوروی سرمایه گذاری کنند و ایتالیائیها شهر اتومبیل در «توگلیاتی گراد» بسازند و ژاپنی ها منابع سیبری را توسعه دهند و حتی امریکائیها در فکر اجرای طرحهای صنعتی شوروی بیفتند.

جهان بینی خروشچنی

دو سال ونیم پس از سقوط خروشچف اصول جهان بینی سیاسی او هنوز کاملاً بر دستگاه حکومتی شوروی حکم رواست. مبارزه امریکا و شوروی در رتبه اول رقابتی در جبهه تولید و توسعه تلقی میشود. نظام حکومتی شوروی باید برتری خود را در این زمینه اثبات کند نه در میدان جنگ درجه ای از همزیستی و توافق بین دو قدرت جهانی ناگزیر است، حتی اگر به قیمت جدائی کامل و همیشگی با چین باشد. در این میان سر نوشت خاور میانه عربی و طرحهای شوروی برای آن به عامل زمان سپرده میشود. اعراب نفت دارند و باید خودشان صورت حسابهای خود را بپردازند. تشکیل صندوق مشترک اعراب که بموجب آن کشورهای نفت خیز عربی تعهد پرداخت سالی ۱۳۵ میلیون لیره به مصر و اردن کرده اند از نظر شوروی تحول بسیار مبارکی است. اروپای غربی با بازار طبیعی نفت خاور میانه است و شوروی علاقه ای به خرابکاری در این میادله «طبیعی» ندارد. در عین حال حضور غرب در خاور میانه عربی خطر جدی متوجه موقعیت شوروی نخواهد کرد. شورویها حساب می کنند که زمان به سود آنان جریان دارد. با سوابق استعماری غرب و با مشکلی مانند اسرائیل، اعراب هیچگاه نخواهند توانست بیش از اندازه به غرب نزدیک شوند.

حتی اگر مسئله عدن و عربستان جنوبی نیز حل شود باز شیخ نشینهای خلیج فارس و ادامه تسلط استعماری انگلستان در این منطقه به عنوان عامل اختلاف و کشمکش باقی خواهد ماند. شوروی تا سالها می تواند روی تصادم اجتناب ناپذیر ناسیونالیسم عرب و بقایای امپریالیسم غربی در خاور میانه حساب کند. اعراب هر چه هم برای فروش نفت خود به اروپای غربی متکی باشند، در سیاستهای خود به درجات مختلف، ضد غربی باقی خواهند ماند و از نیاز سیاسی و نظامی و اقتصادی آنان به شوروی کاسته نخواهد شد.

شوروی کشور بزرگی است با قدرت روزافزون و در همسایگی خاور میانه می تواند صبر کند. در رقابت با امریکا امکانات موفقیت آن در دنیای عرب بر روی هم بیشتر است حتی بی میلی آن به گرفتن نقش فعالتری در امور خاور میانه در نهایت امر به سود آن خواهد بود. چه کسی می تواند عدم تسلط قطعی شوروی را بر امور کشوری مانند سوریه به مقاومت بعضی ها منتسب سازد؟



دوگل بزبان لهستانی فریاد میکشد: زنده باد لهستان.. وگومولکا، درکنار دستش می‌خندد

جهان

فرانسه - لهستان

یک سفر پرهیجان ولی کم نتیجه!

شبی که قرار بود، فردایش دوگل وارد لهستان شود «آرنود واپلر» سفیر فرانسه در ورشو، از «کودومورویل» تلگرافی دریافت کرد باین مضمون: «مراقب باشید که سفیر آلمان شرقی هنگام ورود دوگل ورشو، در فرودگاه نباشد. زیرا دوگل حاضر نیست با سفیر حکومتی که با آن رابطه ندارد دست بدهد». وقتی این خبر را سفیر به «گومولکا» دبیر کل حزب کمونیست داد او با نااحتی گفت مگر می‌شود که سفیر آلمان شرقی را بفرودگاه دعوت نکرد... ولی جواب دوگل نیز این بود که در اینصورت من به لهستان نخواهم رفت... تلگراف پشت تلگراف بین پاریس و ورشو رد و بدل می‌شد تا اینکه سرانجام «واپلر» و «راپاسکی»

وزیر امور خارجه زیرک لهستان راه‌حلی پیدا کردند. دوگل در فرودگاه فقط به «شیخ السفرا» دست بدهد.

«شیخ السفرا» در ورشو «ارستف» سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی است... ووقتی که روز بعد دوگل در فرودگاه دست او را می‌فشرد، گفت: «سلام من بشما و همه همکارانتان که نماینده کشورهایی هستید که با نهایت خوشوقتی، در کشور من نیز نماینده دارید» و بدین ترتیب سفیر آلمان شرقی را که در صف سفرا، هفتمین نفر بود، ازدیگران مجزا کرد.

با همه این پیش‌بینی‌ها، وقتی سه ساعت بعد، دوگل در برابر جمعیتی که بشدت نسبت باو ابراز احساسات میکردند گفت که: «لهستان در داخل مرزهایش که باید همچنان مال او باقی بماند می‌تواند بزخم‌هایش بیاندیشد»، در «بن» اغلب از دوگل آزرده شدند.

آلمان غربی راست است که حالا با لهستان مرز مشترک ندارد، ولی روزیکه اتحاد دو آلمان عملی شود، مرز فعلی لهستان و آلمان شرقی، مرز آلمان متحد آینده خواهد

بود. و «بن» از حلال مدعی است که این مرز طبیعی نیست و قسمتی از آلمان و مردم آلمانی-زبان آن را متفقین فاتح جزء خاک لهستان بحساب آورده‌اند.

با این همه، آنچه که دوگل در لهستان در باره لزوم اتحاد دو آلمان نیز گفت، اگر لهستانیها را خوشحال نساخت، در آلمان غربی بارضایت فراوان استقبال شد، ولی جای گله را پر نکرد.

بر روی هم افکار عمومی در لهستان بیشتر از حکومت لهستان از سفر شش روزه ژنرال احساس رضایت کرد.

وقتی که ژنرال بزبان لهستانی بسر بازان سلام گفت. و نیز بزبان لهستانی خطاب ب مردمی که برایش مشتاقانه کف می‌زدند فریاد آورد «زنده باد لهستان» هیجان و شور و شوق مردم وصف ناپذیر بود. ولی رهبران دولت و حزب نسبت به آن اروپای متحد و مستقلی که ژنرال در ذهن خود ترسیم کرده است، تمایل و علاقه‌ای نشان ندادند... دوگل بدفعات سعی کرد، در لغات عبارات محاسن اروپائی را که از بلوک غرب و بلوک شرق هر دو برکنار باشد، یاد آور شود و سیاست مستقل فعلی فرانسه را که از دسته - بندیهای نظامی غرب خود را کنار کشیده



مو بو تو: از نتیجه کار کنفرانس کشورهای آفریقائی راضی است...

رفع اختلافات گینه و ساحل عاج نیز ادامه دهد. کنفرانس همچنین از امپراطور هیلاسلاسی خواست که بین گینه و غنا میانجیگری کند. پس از کودتای سال گذشته غنا و پناهنده شدن قوام نکرومه رئیس جمهوری غنا به گینه، روابط این دو کشور بشدت تیره شده است. بسیاری از ناظران سیاسی با مطالعه قطعنامه و تصمیمات کنفرانس اظهار داشتند که اعضای میانه روی سازمان وحدت آفریقا توانسته اند نظریات خود را بکشورهای تندرو تحمیل کنند. زیرا کنفرانس از پیشنهادهائی نظیر قطع رابطه تمام کشورهای آفریقائی با انگلستان بر سر مسئله رودزیا، استقبال نکرد.

یکی از مسائلی که بطور علنی در کنفرانس مطرح نشد قضیه موسی سومیه نخست وزیر سابق کنگو بود که در الجزایر زندانی است. ۳۷ کشور مستقل آفریقائی تصمیم گرفتند با آندسته از ممالک آفریقائی که زیر تسلط استعمار سفیدپوست قرار دارند هر گز مصالحه نکنند و به «صندوق آزادی» که وجوه آن صرف کمک به مبارزان ضد استعمار آفریقا میشود بیشتر از گذشته کمک بدهند.

اوتانت دبیر کل سازمان ملل که برای حضور در اجلاس سران آفریقائی ۲۴ ساعت در پایتخت کنگو توقف داشت به شرکت کنندگان در کنفرانس قول داد که سازمان ملل متحد با تمام قدرت خود از تلاش آنها برای محو استعمار از قاره آفریقا حمایت خواهد کرد.

تشکیل نشود، باید گفت که موفقیت سران آفریقائی در اجتماع «کینشازا» غیرمنتظره بود. سومین کنفرانس سران آفریقا که سال گذشته در «آدیس آبابا» تشکیل شده بود با شکست کامل مواجه شد.

اما کنفرانس کینشازا توانست برخی از اختلافات داخلی آفریقائی را حل کند. از جمله کنیا و سومالی توانستند با کمک سایر رهبران آفریقائی با اختلافات مرزی خود پایان دهند. کنفرانس یک کمیته مخصوص را مامور کرد تا برای پایان دادن بچنگ داخلی نیجریه میانجیگری کند و ضمناً راههای تردد مزدوران سفیدپوست را از مناطق شرقی، کنگو مورد بررسی قرار دهد.

هنگامی که کنفرانس تشکیل میشد ناظران سیاسی اظهار عقیده میکردند که برای جلوگیری از برخورد سازمان وحدت آفریقا با یک بحران بزرگ از طرح این مسائل در کنفرانس خودداری خواهد شد.

کنفرانس سران کشورهای آفریقائی در آخرین لحظه حتی مسئله چنگ خاور میانه عربی را نیز مورد بررسی قرار داد و با آنکه بنا باعتراف «محمود ریاض» وزیر امور خارجه مصر بسیاری از کشورهای آفریقائی از بسته شدن کانال سوئز بشدت زیان می بینند، کنفرانس، حمایت خود را از کشورهای عربی اعلام داشت و تاکید کرد که کشورهای آفریقائی در چهارچوب سازمان ملل متحد برای تخلیه خاک کشورهای عربی از ارتش اسرائیل تلاش خواهند کرد.

کنفرانس به هیلاسلاسی امپراطور حبشه که عضو کمیته میانجیگری در چنگ داخلی نیجریه است ماموریت داد که بتلاش خود برای

سرمشق برای دیگران بشمارد ولی جوابی که دریافت کرد، برای او مأیوس کننده بود: «قبل از چنگ اخیر، فرانسه و لهستان با هم متحد بودند، ولی وقتی که چنگ شعله ور شد فرانسه و لهستان هیچکدام نتوانستند بدر هم بخورند».

برای لهستان متفق مطمئن اینک فقط شوروی است.

شاید آنچه که یک روزنامه مونیخی نوشته است، تفسیر روشنی از حاصل سفر ژنرال به لهستان باشد که:

«دو گل در ورشو چیزی بدست نیاورد ولی در «بن» چیزهایی را از دست داد».

آفریقا

میانه روها، تندروها را مهار زدند!

چهارمین کنفرانس سازمان وحدت آفریقا که هفته گذشته در «کینشازا» پایتخت کنگو تشکیل شده بود با موفقیت کار خود را پایان داد. بنا با اظهار ناظران سیاسی کنفرانس سران آفریقا توانست به هدفهای اولیه خود که جستجوی راههای تازه برای محو استعمار از خطه آفریقا و افزایش و تحکیم همکاری سیاسی و اقتصادی بین کشورهای آفریقائی بود، برسد.

در تمام مدتی که کنفرانس سران آفریقائی جریان داشت و نیز در جریان کنفرانس وزیران خارجه کشورهای آفریقائی که بلافاصله قبل از آن تشکیل شده بود کمترین برخوردی روی نداد. با توجه باینکه شورش سفیدپوستان مزدور و زاندارمهای کاتانگا این خطر را بوجود آورده بود که کنفرانس اصولاً



شهر «کینشازا» پایتخت کنگو: در دهکده ای نزدیک این شهر، روسای کشورهای آفریقائی، با هم کنار آمدند

امروز در این جاده آنچه بچشم میخورد سربازان هندی و چینی هستند که بروی یکدیگر تیراندازی میکنند، پناهندگان تبتی هستند که میکوشند از زیر آتش توپها و خمپاره‌ها راهی بیک نقطه امن بیابند و وسایل نظامی است که برای جنگهای بزرگتر آینده تدارک دیده می‌شود.

این جاده که بر فراز کوه‌های هیمالیا در ارتفاع ۴۳۵۹ متری ساخته شده ۱۰ سال قبل توسط «پاندیت نهرو» نخست وزیر وقت هند افتتاح شد و نخست وزیر فقید هند آن را نشانه و عامل صلح و دوستی بسایدار بین چین و هند نامید.

در آن هنگام سربازان هندی و چینی بافتخار نهرو بصف ایستاده بودند و هنگامی که نهرو با توافق دخترش ایندیرا گاندی نخست وزیر کنونی هند از آنجا عبور می‌کردند ثابت برونند فریاد می‌زدند: «زنده باد دوستی چین و هند».

فقط یکسال بعد در سال ۱۹۵۹ هزاران نفر تبتی از این جاده می‌گذشتند تا

مزدوران حاضر نشوند بطور مسالمت آمیز از کنگو خارج شوند آنها در بیرون راندن مزدوران به کنگو کمک خواهند داد. این تعهد بدان معناست که ژوزف موبوتو بارش ۳۰ هزار نفریش نمیتواند بتنهایی ۱۸۰ مزدور سفیدپوست را از کشور خود براند و ۸۰۰ ژاندارم طرفدار چومبه راسرکوب سازد. اما این تعهد بجای آنکه غرور موبوتو را جریحه دار سازد او را مطمئن ساخت و در حقیقت موفقیت بزرگ کنفرانس در این بود که از دادن شعارهای تو خالی اجتناب کرد و کوشید تا امکانات و محدودیت‌های خود را در هر مورد در مد نظر داشته باشد. *

چین - هند

جاده دوستی یادشمنی؟!

ده سال قبل تنها جاده‌ای که «سیکیم» را به تبت وصل میکرد با فریادهای «زنده باد دوستی و برادری چین و هند» افتتاح شد.



این جاده دوستی است... که حالا راه دشمنی شده است



سربازان هندی، اجساد رفقای کشته شده خود را به عقب جبهه می‌آورند

اوتانت اعتراف کرد که تلاش‌های ضد استعماری سازمان ملل در بخش جنوبی قاره افریقا با مقاومت سخت رو برو شده است اما قول داد که سازمان ملل مساعی خود را برای محو آخرین آثار استعمار از افریقا دوچندان خواهد ساخت.

حبشه در کنفرانس پیشنهاد کرد که برای حل مسئله رودزیا اکثریت سیاهپوست این کشور باید با قوه قهریه وارد عمل شوند. سران افریقائی با توافق آراء پیشنهاد حبشه را مورد تصویب قرار دادند.

کنفرانس اظهار عقیده کرد که آزادی خواهان رودزیا و سایر افریقائی‌ان نباید منتظر اقدامات انگلستان بمانند بلکه آزادی - خواهان رودزیا باید علیه رژیم یان اسمیت قیام کنند و کشورهای افریقائی نیز باید با تمام قوا از این قیام حمایت نمایند. در جریان یک سال گذشته معلوم شده است که محاصره اقتصادی رودزیا سلاح مؤثری نیست، معذالک کشور های افریقائی تصمیم گرفتند با یکوت اقتصادی رودزیا را ادامه دهند.

کنفرانس سران افریقا کشورهای فرانسه - آمریکا - انگلستان را بخاطر همکاری اقتصادی و سیاسی آنها با رژیم نژادپرست افریقائی جنوبی مورد انتقاد قرار دادند.

رهبران افریقائی رژیم نژاد پرست افریقائی جنوبی را بخصوص باین سبب که سیاست نژادی خود را در منطقه تحت قیمومیت خود یعنی جنوب غربی افریقا نیز بمورد اجرا گذارده بشدت مورد حمله قرار دادند.

سران کشورهای افریقائی پیمان نا تورا از این جهت که به پرتقال کمک کرده تا بتواند سلطه خود را بر مستملکاتش در افریقا حفظ کند محکوم کردند و موافقت نمودند که برای تقویت مبارزات ضد استعماری در مصارفات پرتقال طرح‌های جدیدی تهیه شود.

از لحاظ ژوزف موبوتو تشکیل این کنفرانس در پایتخت کنگو بتنهایی موفقیت بزرگی بشمار میرفت.

در مدت تشکیل کنفرانس سران افریقائی این خطر وجود داشت که مزدوران سفیدپوست و ژاندارم‌های کاناکنائی که بر شهر «بوکاوو» مسلط اند علیه کنفرانس و سران افریقا با اقدام تحریک آمیزی دست بزنند. پریزدنت موبوتو نیمی از ارتش خود را در اطراف شهر «بوکاوو» مستقر کرد تا جلوی این خطر گرفته شود.

در عوض شرکت کنندگان در کنفرانس قول دادند که مقدمات خروج مزدوران سفید پوست را از خاک کنگو فراهم کنند.

سران افریقا تعهد سپردند که اگر

به «سیکیم» و «بوتان» پناهنده شوند و این حادثه بعد از حمله چین به تبت روی داد و نقطه عطفی شد برای روابط چین و هند که بعد از آن دیگر هرگز روی خوشی ندید. اما عبور پناهندگان تبتی تنها حادثه‌ای نبود که جاده کذائی باید شاهدش میبود.

در سال ۱۹۶۵ در روزی که چین در بحبوحه جنگ هند و پاکستان به هند اولتیماتوم داد، هزاران پناهنده دیگر که بیشترشان «سیکیمی» های مقیم تبت بودند از طریق این جاده به سیکیم پناه بردند. اما چندی بعد عده‌ای از پناهندگان مزبور به تبت باز گشتند این عده اکنون پشیمان شده‌اند و مجدداً با وسایلی که هند آماده ساخته به «سیکیم» باز میگردند. مسیر آنها باز هم همان جاده کذائی «دوستی و صلح» پایداری چین و هند است. حالاً شایع است که اگر هند حاضر نشود همانطور که یکن مایل است از میزبان قوای خود در سیکیم بکاهد سراسر این منطقه تحت الحمايه هند را بمباران خواهد کرد. یکی از مناطقی که هدف اولیه این بمباران است «جاده دوستی و صلح» پایدار بین چین و هند» می باشد.

سیکیمی ها از دولت هند تقاضا کرده‌اند در برابر این تهدید علنی بآنها اسلحه کافی داده شود تا بتوانند از کشور کوچک خود دفاع کنند. باین ترتیب یک نقطه دیگر آسیا میرود تا بیک قانون مشتمل تبدیل شود. *

ارقام و اعداد

موشک و ضد موشک!

استراتژی نظامی شوروی تغییرات بزرگی پیدا کرده است که لزوماً بر استراتژی نظامی آمریکا و احتمالاً بر بسیاری از کشورهای دیگر جهان نیز تاثیر عمیق خواهد گذارد. طراحان نظامی شوروی مقامات سیاسی و حزبی را متقاعد ساخته‌اند که زمان زمان موشک است و شوروی قبل از هر چیز باید باین سلاح تکیه داشته باشد و از جهت کیفیت و کمیت موشکهای خود بر آمریکا پیشی بگیرد. پس از برکناری نیکیتا خروشچف رهبران تازه شوروی با استدلال طراحان نظامی تسلیم شدند و اکنون قدرت موشکی شوروی بمراتب بیشتر از آنست که در صورت ادامه حکومت خروشچف میبود.

مثلاً فقط در یکسال گذشته شورویها ۵۰ در صد بر تعداد موشکهای قاره پیمای خود افزوده‌اند. در نتیجه درجه برتری موشکی آمریکا به شوروی که تا سال گذشته به نسبت ۳ بر ۱ بود اکنون ۲ بر ۱ تقلیل یافته است خروشچف بعد از آنکه در جریان بحران موشکی کوبا از کندی شکست خورد

باشاد از ۲۸ شهریور تا ۴ مهر ۱۳۴۶

تصمیم گرفت از میزان تولید موشک در داخل شوروی بکاهد و وجوه آن را صرف بهبود اوضاع اقتصادی کشور کند. اما هنگامی که رهبران تازه جای او را گرفتند سیاست نظامی او را نیز تغییر دادند و تهیه و انبار کردن انواع موشکها را مقدم بر سایر کارهای نظامی و اقتصادی شمردند روسها در عین حال از تهیه یک سیستم مقتدر ضد موشک غافل نماندند. در حال حاضر در اطراف مسکو تعداد قابل ملاحظه‌ای موشکهای ضد موشک با کلاهکهای اتمی مستقر شده است. دانشمندان شوروی در عین حال دست اندرکار تاسیس سیستم ضد موشکی در اطراف لنینگراد و شهرهای مهم دیگر شوروی میباشند.

انستیتو مطالعات استراتژیک در آمریکا اخیراً گزارشی پیرامون قدرت موشکی و نظامی کشورهای مختلف جهان انتشار داد که در آن به توسعه تسلیحات موشکی شوروی توجه خاصی مبذول شده است. در این گزارش پیرامون فعالیت موشکی و اتمی چین گفته شده است که ها نو تسه تونگ علی رغم بحران گارد سرخ تاکنون توانسته است در حدود ۳۰ بمب اتمی تهیه و ذخیره کند. او در عین حال تلاش خود را برای دست یابی به موشکهای قاره پیمای دوچندان ساخته است. اکنون یک بودجه ۷۵ میلیارد دلاری به مطالعات موشکی در چین اختصاص داده شده است در گزارش انستیتو مطالعات استراتژیک در مورد قوای نظامی کشورهای بزرگ جهان ارقامی ذکر شده است که از لحاظ اهمیت خاص در زیر آورده میشود.

★ ایالات متحده آمریکا دارای بزرگترین ارتش جهان است. تعداد افراد این ارتش ۳۴ میلیون نفر می باشد در حالیکه شوروی ۳۲ میلیون و ارتش چین ۲۷ میلیون سرباز دارد. روسیه تا اواسط سال ۱۹۶۸ دارای ۵۵۰ موشک قاره پیمای خواهد شد در حالیکه تعداد موشکهای قاره پیمای آمریکا در آن هنگام ۱۰۵۴ خواهد بود.

★ در مورد موشکهای قاره پیمایی که توسط کشتی حمل میشوند، آمریکا به نسبت ۵ بر یک شوروی برتری دارد.

★ روسها در حال حاضر سالانه ۵ فروند زیر دریائی اتمی میسازند. شورویها هم اکنون میتوانند موشکهای خود را از این زیر دریائی ها و از زیر آب رها کنند اما بر د آنها بیش از ۶۵۰ میل نیست در حالیکه بر موشکهای آمریکائی، از همین نوع ۲۰۰۰ میل است.

★ چین در حال حاضر در حدود ۴۰ هزار نفر از افراد نظامی خود را بعنوان مهندس، کارشناس و تکنیسین به ویتنام شمالی فرستاده است. ویتنام شمالی اکنون دارای ۶ هزار توپ ضد هوایی است که نیمی از آنها دارای سیستم رادار می باشند.

★ در ویتنام شمالی در حدود ۵۰ سکوی پرتاب موشک زمین به هوا ساخت روسیه وجود دارد و هر کدام از این سکوها میتوانند در یک زمان ۴ تا ۶ موشک بسوی هدف شلیک کنند.

انگلستان

از همه طرف تحت فشار!

هارولد ویلسون روز ششم سپتامبر در



ویلسون هنوز هم بظاهر تبسمی در کنار لب دارد

کنگره سالیانه اتحادیه های کارگری دچار شکست سختی شد و قطعنامه ای که سیاست اقتصادی ویلسون را محکوم می ساخت با ۳۵۰۲۰۰۰ رای در مقابل ۴۸۸۳۰۰۰ رای یعنی با اختلاف ۱۳۸۱۰۰۰ رای بتصویب رسید. و تردید نیست که باردیگر ویلسون که سیاست اقتصادی و حمایت و دنیا لروی اش از آمریکا در ویتنام، در این کنگره بشدت مورد انتقاد قرار گرفت. در کنگره حزب کارگرنیز که روز دوم اکتبر تشکیل میشود مورد حمله قرار خواهد گرفت. از هم اکنون قطعنامه های متعددی که حاوی محکومیت سیاست اقتصادی و دنباله روی انگلستان از آمریکا در ویتنام است، برای طرح در کنگره تهیه و داده شده است. در مورد سیاست اقتصادی در قطعنامه ها خواسته شده است که ویلسون برنامه توسعه اقتصادی را همراه با کنترل شدید قیمتها و اعمال کمتر سیاست خشن در اقتصاد طرح ریزی کند و در مورد شرکت انگلستان در بازار مشترک در قطعنامه ها نظر موافق داده شده است مشروط بر اینکه منافع اساسی انگلستان از هر جهت حفظ گردد و نیز کنگره توصیه کرده است که از مخارج نظامی هر چه بیشتر کاسته شود و انگلستان هر چه زودتر از تمهیدات خود در شرق سوئز بکاهد و نیروهای

خود را از شبه جزیره عربستان بیرون بکشد. ضمناً خواسته شده است این دولت طرح نیروی اتمی را رها کرده از سازمانهای آتلانتیک شمالی و سیتو و سنسو خارج شود.

در مورد عربستان جنوبی دولت انگلستان از زبان «سر همفری ترولیان» فرماندار کل عربستان جنوبی که اخیراً بلندن آمده بود به تاسیونالیستهای عدنی پیشنهاد کرده است که حکومت را در دست بگیرند ولی دوسازمان مبارز عدن اعلام داشته اند که حاضر بمذاکره با انگلستان نیستند و فقط با سازمان ملل متحد طرف خواهند بود.

ویتنام شمالی

شهری که خود را آماده مریک کرده است!
گزارشی از:

خبرنگار «مانیلا تایمز»:

دو سال از شروع بمباران ویتنام شمالی توسط آمریکا می گذرد. اما هایدونک این بندر و شهر صنعتی بزرگ ویتنام شمالی که قسمت اعظم کمکهای دنیای کمونیست را تحویل میگیرد و آنها را براساس کشور میفرستد هنوز زنده و فعال است، زیرا جانشین تاکنون در برابر فشار عناصر افراطی و آنها که میخواهند هایدونک و حتی هانوی یکبار از صفحه زمین برداشته شوند مقاومت کرده است.

اما هایدونک هر لحظه ممکن است دیگر وجود نداشته باشد. با اینحال هایدونک از سال ۱۹۶۵ تاکنون ۳۰۰ بار بمباران شده است بی آنکه به قسمت اعظم آن آسیبی برسد. روزیکه جانشین تصمیم بگیرد قسمت های حساس هایدونک را بمباران کند یک گام بلند و بی سابقه در راه توسعه جنگ برداشته شده است.

من در این هفته شاهد یکی از بمباران های شدید هایدونک بودم، از داخل اطاقم در «هتل کت بی» به آفتاب درخشان و بخیا با نهایی پر جمعیت و دورتر از آن به دریا و کشتی هایی که در ساحل لنکر انداخته بودند نگاه میکردم. همه چیز عادی بود. ناگهان سونهای خطر بصدا درآمدند.

هزاران نفر زن و مرد و کودک به پناهگاههای مخصوص پناه بردند، اتومبیل ها، قطارها، اتوبوس ها از حرکت باز ماندند. از هر گوشه و از هر پناهگاه لوله های تفنگ بسوی آسمان نشانه گیری شدند. هواپیماهای دشمن نزدیک می شدند. و این سؤال در چشمهای همه خواننده میشد: آیا محدودیت بمباران مراکز حساس هایدونک لغو شده و آیا هایدونک تا چند لحظه دیگر زیر خرابیها بمب خاکستری خواهد شد؟ و

سیس این سؤال بوجود می آمد که پس از آن عکس العمل شوروی، چین و سایر کشورهای سوسیالیستی چه خواهد بود؟ هواپیماها بشهر نزدیک شدند و حال دیگر میشد صدای انفجارها را بخوبی شنید. بمباران ۱۵ دقیقه طول کشید و پس از آن سکوت محض همه جا را فرا گرفت. بعد معلوم شد که شاهراه شماره ۵ که هایدونک را به هانوی متصل میسازد بمباران شده است.

این شاهراه تاکنون بدفعات بیشمار بمباران شده زیرا از طریق این جاده است که هایدونک تاکنها، توپها و هواپیماها و هر چه را که از خارج دریافت میدارد به هانوی میفرستد. اهمیت این جاده بهمان اندازه اهمیت شاهراه شماره یک است که هانوی را به مرزهای ویتنام جنوبی متصل میسازد و به همین سبب دولت ویتنام شمالی برای حفاظت از آن با اقدامات دامنه داری دست زده و موشکهای «سام» را در نقاط حساس دهانه تونل ها نند این جاده مستقر ساخته است.

بمباران های هایدونک تاکنون بیشتر جنبه ابتدائی داشته است. این بمباران ها در دو سال گذشته فقط یکصد خانه غیر نظامی را ویران کرده اند. در بهار گذشته خود بندر هایدونک، نه حومه آن، توسط موشک و بمب مورد حمله قرار گرفت و در جریان این بمباران دو کشتی کوچک انگلیسی و چینی آسیب دیدند اما بدهانه بندر آسیبی وارد نشد و ورود و خروج کشتی ها با آن ادامه یافت.

بندر هایدونک شلوغ تر و پر جمعیت تر از آنچه بنظر میرسد هست و این امر نشانه اهمیت این بندر و فراوانی کمکهای است که از طریق آن به ویتنام شمالی میرسد. نیمی از جمعیت ۲۳۰ هزار نفری این بندر تخلیه شده اند اینها بیشتر شامل زنان و کودکان بوده اند. اکنون

در این شهر تنها مردان جنگجو و کارگرانی که بکار تخلیه محمولات کشتی ها مشغولند، ساکنند. ویتنامی ها برای روزمبادا بسیاری از کارخانه های هایدونک را پیاده کرده و بنقاط دور دست بداخل جنگل ها منتقل ساخته اند.

باین ترتیب هایدونک خودش را آماده مریک کرده است.

ویتنام جنوبی

ساختمان خط استحکاماتی در ویتنام!

این روزها حوادث پیاپی در ویتنام جنوبی میگذرد و چنین بنظر میرسد که دولت امریکا کوشش دارد تا قبل از فرا رسیدن انتخابات ریاست جمهوری در امریکا وضع ویتنام را بصورتی درآورد که برای انتخاب جانشین مناسب باشد. هنوز چند روزی از انتخابات ریاست جمهوری و سنای ویتنام جنوبی نگذشته است - انتخاباتی که از همدیگر هفت تقاضای ابطال بعلت محدودش بودن آراء نسبت به آن واصل شده است و از طرفی نحوه انتخاب و نتایج حاصل از قبل، قابل پیش بینی بود - که مک نامارا وزیر دفاع امریکا برنامه ساختمان یک خط استحکاماتی را در منطقه غیر نظامی عنوان کرده است. هدف از ساختمان این خط دفاعی که جنبه دفاعی آن بر جنبه حمله ای اش می چربد جلوگیری و مراقبت از ورود افراد و سلاح از ویتنام شمالی است.

مک نامارا باین عنوان که اطلاعات اضافی موجب تسهیل کار دشمن خواهد شد از بحث بیشتری درباره این خط که در آغاز سال ۱۹۶۸ یا اواخر امسال ساخته خواهد شد خودداری کرد و حتی توضیح نداد که



ژنرال وستمورلند، هر روز دسته ای از سربازان تازه رسیده را سان می بیند

آیا این خط تا مرز لائوس بمنظور قطع راه هوشی مین ادامه خواهد یافت یا نه؟ ساختمان این خط بیشتر بمنظور ایجاد اشکال زیادتر در نفوذ نیرو و اسلحه از شمال بجنوب خواهد بود زیرا خود مک نامارا اظهار داشت که: «ما میدانیم که هیچ سیستم ایجاد موافق، از ورود افراد و سلاحها جلوگیری نخواهد کرد...» ضمن همین اظهارات مک نامارا بیانات جرج رومنی کاندیدای احتمالی جمهور ریخوآهان را در انتخابات ریاست جمهوری که گفته بود: «نظامیها و حتی مأمورین غیر نظامی آمریکا در ویتنام نوعی شستسوی مغزی با و داده اند که دخالت آمریکا را در ویتنام لازم دانسته است و اکنون که با فراغت بیشتر با طرف قضیه نگاه می کند لزومی برای دخالت آمریکا در ویتنام نمی بیند» رد کرده اظهار داشت که «رومنی حتی در مقابل حقایق مسلم کور است»

آینده نشان خواهد داد که ارزش این خط دفاعی که چندین میلیارد دلار خرج آن خواهد شد در جریان حوادث ویتنام تا چه اندازه خواهد بود. *

مرد روی جلد

«شه گوارا» مردی
که هم هست و هم
نیست!

دو سال است که از شه گوارا، مرد انقلابی معروف آمریکای لاتین، که روزی در کنار فیدل کاسترو می جنگید... و بعد در حکومت او وزارت دارائی و اقتصاد و صنایع رسید، خبری نیست. هر کس درباره سر نوشت او چیزی می گوید. ولی آنچه بیشتر شایع است این است که او اینک می خواهد در آمریکای جنوبی، انقلابهای دیگری بر پا کند و در کو با همه جا، این شعار او بی چشم می خورد که: «برای کمک بویتنام، ویتنامهای دیگری درست کنید»

«ژان لارتگی» نویسنده معروف فرانسوی بتازگی سفری بامریکای جنوبی کرد، تا شاید «شه گوارا» را بباید و با او گفتگو کند ولی شه گوارا بقول او هم هست و هم نیست، هست برای اینکه همه جا صحبت از اوست ولی نیست، برای اینکه او خود را بهیچ کس نشان نداده است. هیچ معلوم نیست که او مرده است یا زنده است... ولی آنچه که لازمه تحقیق بوده «ژان لارتگی» انجام داده. و این است قسمتی از مقاله مفصل او:

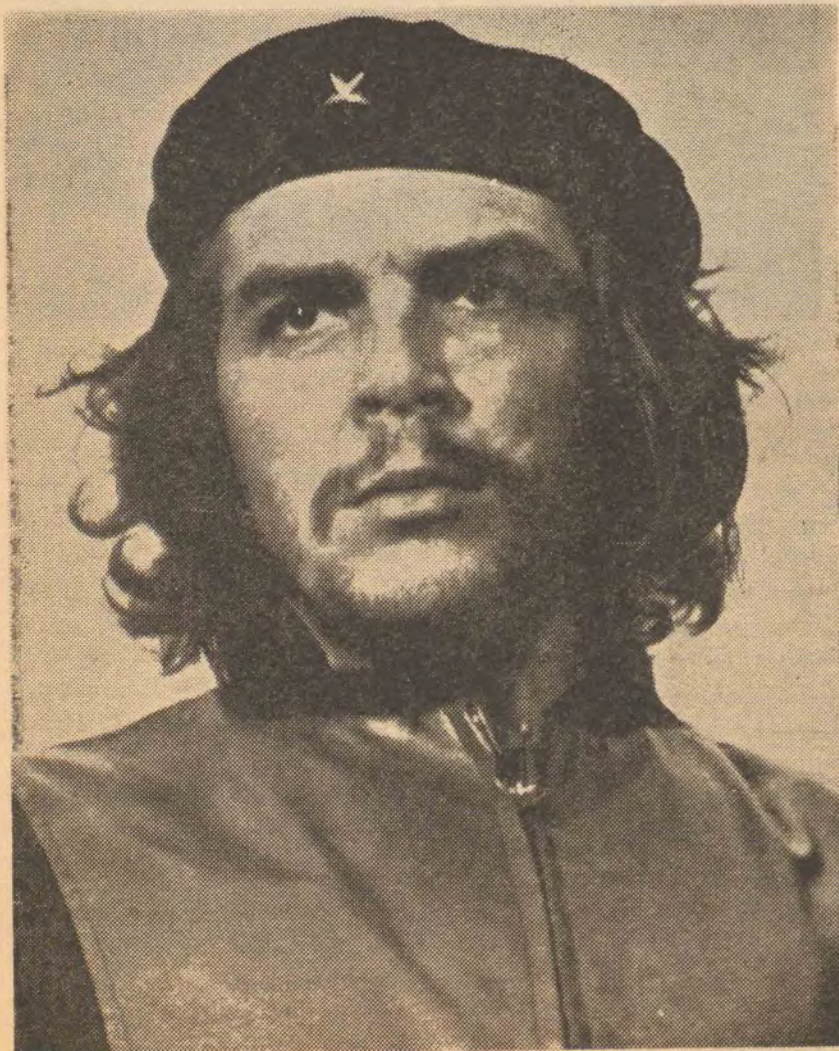
برای یافتن «شه گوارا» این مرد انقلابی و اطلاع از این امر که انقلاب در آمریکای لاتین تا چه حد پیشرفت کرده است من سرتاسر آمریکای لاتین را زیر پا گذاشتم. گفتند او در سرحدات کشور بلووی مشغول جمع آوری پارتیزان است ولی هر چه جستجو کردم او را نیافتم. بعد خبر رسید که در کلمبیا است آنجا هم از او خبری بدست نیآوردیم، کشورهای پرو و گواتمالا و منطقه آمازون و حوالی بوئنوس آیرس را نیز گشتم ولی کوچکترین اثری از او مشهود نبود. در آرژانتین یکی از دوستان قدیمی اش میگفت: «از آنجائیکه «شه گوارا» متماایل به نظریات چینی شده بود، کاسترو برای خوش آیند روس ها او را وسیله «دورتیکوس» رئیس جمهور خود بقتل رسانیده است.»

ولی محافل سیاسی آمریکای لاتین این حرف را یک شایعه بی اساس می خواندند و می گفتند که او اگر در آمریکای جنوبی نباشد یادر ویتنام باید بدنبال او بسود یا

در شوروی. ولی از میان همه این حرفها، بنظر من اگر «شه گوارا» زنده باشد، این شایعه بیشتر مقرون بحقیقت می نماید که او در یکی از جنگل های مرزی برزیل پارتیزانهای آمریکای لاتین را متشکل میکند. گوا اینکه مرز از تلاش خود بسر ای یافتن او نتیجه ای نگرفتم.

روبرت کندی نیز بتازگی، در یکی از نطق های خود تأیید کرده است که: بموجب اطلاعاتی که بدست آورده آمریکای لاتین آستان وقایع و حوادثی است و باید در آینده ای نزدیک شاهد انقلابها و جنگ های داخلی تازمای در این قسمت از جهان باشیم.

در جشن اول ماه مه امسال در تظاهرات بزرگی که در کوبا بعمل آمد هزارها نفر از تظاهر کنندگان عکس هایی از شه گوارا را باریش و سیل و بدون ریش و سیل در دست داشته و بنفع او ابراز احساسات میکردند. و این سخنان او را در روی تابلوهای بزرگی



عکس رسمی «شه گوارا» در حالیکه در روی «بره» اش ستاره فرماندهی نصب شده است. این بالاترین درجه نظامی در ارتش کوبا است و تنها دو نفر از این امتیاز برخوردارند: «شه گوارا» و «فیدل کاسترو»

میچر خاندند که «انقلابیون آمریکای لاتین» سعی کنند در نقاط مختلف سرزمین خود ویتنام‌های جدیدی بوجود آورند تا بمردم غیور و بتنام در جنگ علیه امپریالیسم آمریکا کمک کرده باشید»

برای این تصور نمی‌تواند باشد که شه‌گوارا ممکن است توسط کاسترو از بین رفته باشد و اگر چنین بود کاسترو هرگز اعلام نمی‌کرد که او زنده است و برای آزادی قاره آمریکای لاتین در تلاش و کوشش می‌باشد.

مدت اقامت من در کوبا یک هفته بطول

آمریکای لاتین است بلکه امروز وقتی شما از کشور کوبا خارج می‌شوید در سایر کشورهای آمریکای لاتین تنها اسم و افکار و عقاید و افسانه «شه‌گوارا» است که در همه جا پیش می‌خورد و ریشه دوانده است و همین افسانه و افکار این مرد «زنده یا مرده» است که شوروی را مضطرب کرده است زیرا «شه‌گوارا» یگانه انقلابی اسرار آمیز و یک دنده است که زیر بار هیچ استدلالی نمی‌رود. او که به فدراسیون آنارشیست‌های آمریکای لاتین تعلق دارد با سرسختی معتقد است که تنها با ایجاد آنا‌رشی و بی‌نظمی کامل می‌توان زمام امور را در همه جا قبضه کرد.

اگر گاهی کاسترو قیافه افراطی بخود بگیرد روس‌ها فی‌الفور با قطع نفت و یا کمک‌های اقتصادی دیگر که همه برای کوبا جنبه حیاتی دارد (فی‌المثل اگر نفت شوروی مدت سه روز به کوبا نرسد زندگی اجتماعی و اقتصادی این کشور فلج خواهد شد) می‌توانند خیلی زود کاسترو را بر سر عقل بیاورند. ولی در مورد «شه‌گوارا» هیچکس حتی روس‌ها نمی‌توانند کاری بکنند چون امروز «شه‌گوارا» چه زنده و چه مرده بصورت افسانه در آمده است و یک مرد افسانه‌ای نفت لازم ندارد. یک پارتیزان مصمم مثل «شه‌گوارا» فقط مسلسل می‌خواهد و بس!

سخنانی که به «شه‌گوارا» نسبت می‌دهند برای مردم محروم آمریکای لاتین، فی‌الحال مطبوع‌تر از روش نیمه محافظه کارانه کاسترو جلوه می‌کند. بخصوص که «شه‌گوارا» مرد جاه طلبی نیست و آنقدر که به هدف‌های انقلابی توجه دارد میلی بکسب مقام از خود نشان نداده است.

ارنستو شه‌گوارا در سال ۱۹۳۰ در کشور آرژانتین در شهر «روز آریو» بدنیا آمده است.

خانواده مادری او در اصل اهل پیرنه شرقی و فرانسوی بودند.

به همین جهت «شه‌گوارا» بزبان فرانسه نیز نظیر زبان اسپانیایی براحتی تکلم می‌کند. دوران کودکی و اوایل جوانی او در یک محیط اشرافی سپری شد زیرا پدر و مادر او، از اعیان شهر بوئنوس آیرس بحساب می‌آمدند و شه‌گوارا پس از خاتمه تحصیلات متوسطه وارد دانشگاه طب بوئنوس آیرس شد ولی با وجودیکه از شاگردان ممتاز بشمار میرفت پیوسته به سیاست پیش از طب علاقمندی نشان میداد. او مدتی طرفدار پرون دیکتاتور معروف آرژانتین شد سپس معتقد به تروتسکی گردید و بالاخره کمونیسم استالینیسم را پذیرفت ولی دوستان او، او را یک نفر روشنفکر هرج و مرج طلب و آنارشیست لقب داده بودند. او پس از خاتمه تحصیلات با دختری



و گفته می‌شود این آخرین عکس «شه‌گوارا» است، ولی معلوم نیست در کجا برداشته شده و چه کسی آن را گرفته است، جز اینکه حدس زده می‌شود که گرمای شدید یکی از کشورهای آمریکای جنوبی «شه‌گوارا» را ناچار به تخت شدن کرده باشد.

انجامید، متأسفانه در این مدت من موفق نشدم که کاسترو و ملاقات کنم تا از وی بپرسم شه‌گوارا چه میکند و کجا است؟ زیرا مسئله نیشکر و کشاورزی و مسائل دیگری از این قبیل چنان او را بخود مشغول کرده است که فرصت مصاحبه کمتر پیدا می‌کند ولی از آنچه که دستگیرم شد اینطور فهمیدم که دیگر «کاسترو» سایه شه‌گوارا نیست. زیرا تا موقعیکه کوبا برکت کمک‌های اقتصادی شوروی که مبلغ آن از شصت میلیون دلار در سال متجاوز است، برسر پایستاده است، کاسترو ناچار است که اعمال خود را با سیاست شوروی هم‌آهنگ کند و سیاست شوروی نیز، در حال حاضر، بخاطر توافق‌های پنهانی‌اش با آمریکا ایجاد جنگ‌های پارتیزانی در سراسر آمریکای لاتین را امری خلاف مصلحت می‌شمارد و کاسترو نیز، بناچار یک انقلابی «دست‌بعضا» شده است بنا بر این امروز این دیگر کاسترو نیست که از نظر افکار انقلابی الهام بخش مردم

در جریان این تظاهرات دختر «شه‌گوارا» در حالیکه لباس سفید رنگی پوشیده بود در جوار کاسترو ایستاده بود در همان روز در «هاوانا» سازمان‌های انقلابی کشورهای آمریکای لاتین که در این شهر اجتماع داشتند، فرمانده «شه‌گوارا» را که پادعای ایشان در آمریکای لاتین هم اکنون مبارزات انقلابی خود را دنبال می‌کند به عنوان رئیس افتخاری انتخاب کردند و همین انتخاب دال بر این بود که افسانه شه‌گوارا حقیقت دارد و او بر خلاف بعضی از شایعات نباید بقتل رسیده یا احیاناً مرده باشد.

در برخی از کشورهای لاتین عده‌ای از کوبائی‌های تبعیدی میگفتند قبل از اینکه شه‌گوارا مفقود شود او در بین رهبران کوبا محبوبیت خود را از دست داده بود و گاهی بطور مسخره او را آرژانتینی خطاب می‌کردند. من نمی‌دانم این حرف چقدر صحیح است، ولی بهر حال دلیلی

نمی تواند مدیر و سیاستمدار قابلی باشد ولی با وجود همه اختلالاتی که در کارها پدید آورده بود نفوذ او در کاسترو همچنان باقی بود.

شه گوارا، در همین اوقات کتابی نوشت تحت عنوان «سوسیالیسم و انسان در کوبا»



این عکس را نیز مطبوعات امریکائی از «شه گوارا» چاپ کرده اند. و عقیده دارند که او اکنون بدین قیافه در آمده است. آیا راست است؟

و در این کتاب چنین نتیجه گرفت که انقلابی نباید فکر منافع مادی و شخصی باشد باید انسان و فکرو طرز تفکر و ارزش های او عوض بشود و انقلاب در آمریکای لاتین تنها موقعی صورت تحقّق بخود خواهد گرفت که مرد آمریکای لاتین نسبت به مادیات و مقام بی اعتنا باشد و برای ارضاء خود بآنها متوسل نشود.

بر اساس یک چنین طرز تفکری شه گوارا در سازمان های اقتصادی کوبا دست بتصفیه وسیعی زد و عده زیادی از کارشناسان مالی را کنار نهاد و با اینکه بر روی اسکناس های کوبا امضای او منقوش بود، بهیچوجه حاضر نشد که امضای رسمی خود را به مسؤسه اعتبارات پولی بین المللی بفرستد!

«شه» پس از یک مسافرت طولانی بدور دنیا وقتی به «هاوانا» برگشت، کاسترو محترمانه او را بوزارت صنایع کوبا منصوب کرد ولی «شه گوارا» در اینجا هم دست با اقدامات حاد زد و در عرض چند ماه همه فعالیت های وارداتی و صادراتی و کنترل ارز را منحصر بدولت کرد و دست بخش های خصوصی را از این امور کوتاه نمود. ولی تمام این اقدامات بجای ثمرات مثبت نتایج منفی بسار آورد و اطرافیان کاسترو که دیگر وجود «شه گوارا» را غیر قابل تحمل میدانستند، او را تحت

امروزه کاسترو میگوید کاسترو آنها فردا از طرف خود عنوان می کند.

در آن زمان نیروی انقلابی و پارتیزانی کاسترو را یک ژنرال جمهوریخواه اسپانیائی «آلبرتو بایو» که بکوبا پناه برده بود تعلیم می داد.

این نیرو فقط از ۸۲ نفر تشکیل شده بود که «شه گوارا» یکی از آنها بشمار می آمد و ژنرال بایو در گزارشات خود همیشه متذکر میشد که گوارا در جنگ های پارتیزانی و تاکتیک آنها همه با قریحه تر است. شه گوارا در آن موقع از تنگی نفس رنج می برد ولی مع الوصف همین درد رنج این بیماری گوئی روحیه او را تقویت مینمود و اراده او را آهنین تر می ساخت.

وقتی جنگ پارتیزان های کاسترو، بانیر و های دولت «باتیستا» درگیر شد «شه گوارا» جزو یکی از دوازده مرد انقلابی بود که فرماندهی واحدهای بزرگ کاسترو را بر عهده داشته و واحد تحت فرماندهی «شه گوارا» با فتح منطقه «سانتا کلارا» امتیاز بر جسته ای در میان دیگر واحدها بدست آورد.

وقتی دولت باتیستا سقوط کرد و قدرت بدست کاسترو افتاد اولین شغلی که به «شه گوارا» سپرده شد وزارت مالیه و ریاست بانک و وزارت اقتصاد بود. درست همان کاری که شه گوارا از آن نفرت داشت، با این همه با صرار کاسترو آن را پذیرفت و چون با امور مالی و اقتصادی وارد نبود، مرتکب یک سلسله اشتباهات پیاپی شد که وضع و موقع حکومت تازه بدوران رسیده کاسترو را بمخاطره انداخت. او که تئوریسین انقلاب و متخصص جنگ های پارتیزانی بود نشان داد که

بنام «هیلدا گوا» ازدواج کرد و سپس وارد ارتش آرژانتین شد و مدتی را بعنوان طبیب نظامی در ارتش خدمت کرد ولی چون طبابت مورد توجه او نبود و از زندگی مرفه خانوادگی خود نیز احساس بیزاری می کرد یک روز زن و خانه و کاشانه را رها کرد و در کشورهای آمریکای لاتین برای کشف این امر که (چگونه باید آمریکای لاتین را از قید استعمار نجات داد) به گردش و کاوش پرداخت. «گوارا» در جریان این سیروسایاحت ها باین نتیجه رسید که: برای بشمر رسانیدن یک فکر ایدآلی میتوان افراد بشر را برای هر گونه فداکاری و از جان گذشتگی آماده کرد و میتوان کاری کرد که انسان از راحتی و آسایش خود دست بردارد و برای بوجود آوردن یک «مدینه فاضله» نظیر آنچه که حکمای قدیم یونان آرزو می کردند؛ باتمام قوا بمبارزه برخیزد و حتی زندگی خود را در گرو آن بگذارد. از آن بعد «شه گوارا» در آمریکای لاتین در بدر بدنبال جنبش های انقلابی بود. در پرو و اورد شورش معروف «کالو» شرکت کرد. در گواتمالا و مشاور سرهنگ آربنز شد. آربنز علیه دولت مرکزی مبارزه میکرد ولی سرانجام در مقابل حکومت مرکزی بزانو درآمد.

«شه گوارا» بناچار کشور گواتمالا را ترک و بطور قاچاق به مکزیک رفت. در آن موقع کاسترو و برادرش رائول که از طرف دولت «باتیستا» به مکزیک تبعید شده بودند در پی فرصت مناسبی بودند تا به کوبا مراجعت کنند و نقشه های خود را دنبال نمایند. در مکزیک «شه گوارا» یک شب در یکی از کافه های زیرزمینی مکزیکو با رائول کاسترو آشنا شد و رائول او را به برادرش فیدل کاسترو معرفی کرد. شه گوارا در مورد این آشنائی بعدها نوشت: «من فیدل را در یک شب زمستانی سرد در مکزیکو ملاقات کردم. اولین مذاکرات ما در مورد سیاست بین المللی بود این مذاکرات از اوائل شب تا صبح ادامه یافت و نتیجه این مذاکرات این شد که من حاضر شدم یکی از اعضای هیئت انقلابی او باشم.»

چون شه گوارا بدون گذرنامه وارد مکزیک شده بود چند روز بعد از طرف مأمورین مکزیک تحت تعقیب قرار گرفت و زندانی شد اما کاسترو با پرداخت مبلغ هنگفتی او را آزاد کرد و از آن تاریخ به بعد طبیب کوچک و نحیف آرژانتینی، مغز متفکر کاسترو شد و او با افکار سیاسی و اندیشه های خود آنچه را که یک نفر مرد عمل نظیر کاسترو کسر داشت، جبران کرد. و کاسترو بتدریج چنان مفتون او شد که بعدها در «سیرا» جایی که کاسترو شورش خود را از آن آغاز کرد؛ شایع شد که آنچه را که شه گوارا

فشار گذاشتند که بطریقی سر او را کوتاه کند اما چون کاسترو هنوز هم به او عقیده داشت بجای اینکه او را آنطور که پیشنهاد دوستان بود مؤبدانه کنار بگذارد وزارتخانه او را بدو قسمت کرد و یک وزارت دیگر بنام وزارت بهره برداری از نیشکر بوجود آورد که به کارگران و کارمندان آن در صورت تولید اضافی و فعالیت بیشتر جایزه و مرخصی با استفاده از حقوق و موثورتورسیکلت و یخچال و خانه داده میشد و بدین طریق نقشه های تند و تیز «شه گوارا» را که عقیده داشت کارگر و کارمند باید برای ایده آل و هدف کارکننده مادیات، بهم زدند. وقتی اختلافات ایدئولوژیکی مسکو و پکن شدت یافت «شه گوارا» بطرف پکن متمایل شد در حالیکه کاسترو معتقد بود که کوبا برای ادامه حیات خود باید در جبهه مسکوباقی بماند زیرا شوروی یگانه کشوری بود که میتواند کوبای پیوند گسسته از ایالات متحده آمریکا بر روی پای خود نگاه دارد. در همین اوقات «ارنستوشه گوارا» که مدت ها پیش از زوجه اول خود جدا شده بود بایک زن کوبائی بنام آلسیدا مارچ ازدواج کرد او با این زن در دوران جنگ های پارتیزانی آشنا شده بود در نهم سپتامبر ۱۹۶۴ شد گوارا از طرف کاسترو مامور شد که به عنوان نماینده انقلاب کوبا در جلسات سازمان ملل حضور یابد بعد از این ماموریت «گوارا» بکشورهای مختلف آفریقائی و آسیائی مسافرت کرد و یکرشته نطق های آتشین در کشورهای این دو قاره ایراد کرد که از همه پرسر و صداتر از اظهارات او در الجزیره بود. در الجزیره شه گوارا اتحاد جماهیر شوروی را علناً متهم کرد که کشوری خودخواه و مغرور و بورژوا شده است و از این کشور خواست که اگر غیر از این است قدم پیش بگذارد و با کمک های اقتصادی و فنی و سیاسی بیدریغ و بلاعرض بکشورهای کوچک سوسیالیستی حسن نیت خود را ثابت کند شه گوارا با این همه افزود: «مع الوصف ما از نیرو و اتحاد و یکسانگی

جهان سوسیالیسم دفاع میکنیم و از اتحاد جماهیر شوروی میخواهیم که روابط سیاسی خود را با چین حسنه نماید».

در پنجم ماه مارس سال ۱۹۶۵ «شه گوارا» به هاوانا مراجعت کرد او قبل از رسیدن به هاوانا به یکی از محارم نزدیک خود تلگراف کرده بود که برای دریافت خبر مهمی در فرودگاه هاوانا حضور یابد ولی وقتی وارد فرودگاه هاوانا شد کاسترو و دورتیکوس و رائل کاسترو در فرودگاه انتظار او را می کشیدند و وقتی او از هواپیما پیاده شد بدون اینکه اجازه بدهند با کسی تماس بگیرد مستقیم او را به محل میهمانان مهم راهنمایی کردند و چند لحظه بعد از این جریان پین او و رائل کاسترو و دورتیکوس مشاجره لفظی شدیدی صورت گرفت که فیدل کاسترو بعنوان ناظر در این میانه فقط نقش قاضی را بازی می کرد. شه گوارا پس از این پیش آمد از فرودگاه یکسرسوی منزل خود رفت و دیگر دست بهیچ فعالیت سیاسی نزد تا اینکه یک روز اعلام شد که: «مفقود شده است».

شایع است که در آنشب در مورد مسائل سیاسی کوبا و آمریکای لاتین و فعالیت های پین او و رائل کاسترو و دورتیکوس و خود کاسترو گفتگوهای شدیدی رد و بدل شده است ... طبق شایعات دیگر در همان شب مشاجرات لفظی و اختلاف نظر چنان بالا می گیرد که یکی از حاضران برای خاموش کردن شه گوارا او را هدف تیر طیانچه قرار میدهد که بقولی زخمی می شود و بقولی بر اثر این زخم می میرد ولی هیچگونه مدرک و دلیلی برای اثبات این شایعات وجود ندارد. برعکس در سوم ماه اوت همان سال مهندس آلبر نونیتو مدعی است که او را در وزارت داخله کوبا دیده است و در ۲۶ ژوئیه وقتی یکی از روزنامه نگاران از آلسیدا زوجه دوم او در مورد شوهرش «شه گوارا» استفسار مینماید نامبرده در جواب میگوید که حال او خوب است و مادر حوالی هاوانا زندگی میکنیم و

چون هیچیک از آثار «شه گوارا» در کوبا از بین نرفته است و هنوز کاسترو و او را یکی از قهرمانان انقلاب کوبا معرفی میکنند بسیار بعید بنظر میرسد که کشته شده باشد. در دوم اکتبر سال ۱۹۶۶ که روزیاجاد حزب کمونیست کوبا است، کاسترو ضمن نطق خویش يك نامه خدا حافظی از «شه گوارا» را قرائت کرد که تاریخ دوم آوریل را داشت. در این نامه «شه گوارا» نوشته بود: «او تصمیم گرفته که برای آزادی سایر ملل آمریکای لاتین در کنار مبارزان انقلابی این کشورها به پیکار ادامه دهد و بدین جهت بناچار کوبا را ترک می کند» عده ای از دوستان آرژانتینی شه گوارا مدعی هستند که این نامه جعلی است و ممکن نیست که از طرف شه گوارا نوشته شده باشد. و دلیلی که بر این ادعا دارند این است که هیچکس تا حال اصل این نامه را ندیده است.

شایعات دیگر نیز میگوید شه گوارا بعد از اینکه مشاهده کرد کاسترو او را رها کرده است و انقلاب کوبا دیگر بدینال هدف های ایده آلیستی او نمیرود. بقصد خودکشی، در جنگ های محلی «سنت دومینکن» شرکت کرد تا بقتل برسد. يك افسر کوبائی نیز ادعا کرده است که جسد او را از نزدیک دیده است با همه این ها، آنچه اینک شایع است و همه جا می گویند و مقامات کوبائی نیز، این شایعات را قبول دارند این است که: شه گوارا در چند کشور آمریکای لاتین بکار تهیه و تنظیم و اداره جنگ های پارتیزانی اشتغال دارد.

شه گوارا در تمام کشور ها انقلابی آمریکای لاتین هست و نیست، هست برای اینکه، همه جاصحبت از او و حرفهای او است ولی او خود را بکسی نشان نداده است. یکی از دوستان شه گوارا میگفت که «شه» در دل جنگل های آمازون مشغول تربیت يك نیروی پارتیزانی قوی است که فعالیت آن در آینده در بولیوی و آرژانتین و برزیل و پاراگوئه آشکار خواهد شد. گفته میشود در قیام مسلحانه ای که عناصر ضد حکومت بولیوی چندی پیش در این کشور انجام دادند دست شه گوارا در کار بوده است ولی هیچیک از روزنامه نگاران آمریکای لاتین از جمله خود من هنوز نتوانسته ایم او را پیدا کنیم. من تمام دوستان و آشنایان نزدیک او را در آمریکای لاتین ملاقات کردم همه متفق القول بمن اظهار داشتند که مدتی است از شه گوارا خبری ندارند.

در واقع هیچ معلوم نیست که شه گوارا مرده است و یا در قید حیات است ولی يك امر مسلم است و آن اینکه امروز دیگر کاسترو نیست که رهبر و الهام بخش انقلاب آمریکای جنوبی است مرده با در حال حیات شه گوارا از کاسترو پیش افتاده است و او الهام بخش و پیشاهنگ يك انقلاب دامنه دار و بدون سرحد در آمریکای لاتین شده است. **پرویز لادین**



تصویری از تظاهراتی که در کوبا، با شعارهای «شه گوارا» برپا است. در روی پرده بزرگی که بپرده ساختمان انتهای عکس نصب شده نوشته شده است: «وینتام های دوم و سوم و متعدد بازید!...»

وقایع مهم هنری

شرق و غرب در موسیقی بیکدیگر می‌رسند

هفته گذشته دو واقعه مهم هنری در ایران روی داد: در تهران (کنفرانس بین‌المللی در باره آموزش موسیقی در کشورهای شرق) با شرکت عده‌ای از نوازندگان برجسته جهان از جمله (یهودی منوهین) و آهنگسازان بزرگ و انقلابی نظیر (بیکلانا باکوف) و محققان هنر موسیقی شرق و غرب تشکیل شد. در شیراز و در تخت جمشید نخستین فستیوال هنر با شرکت گروهی از هنرمندان ایرانی و خارجی در رشته‌های مختلف هنری برگزار گردید. در این شماره قسمت عمده بخش هنری باعشاد را به کنفرانس بین‌المللی موسیقی اختصاص داده‌ایم و در شماره آینده به تفصیل مطالبی در باره جشن هنر شیراز خواهیم داشت.

در این صفحات شرح حال جامع (یهودی منوهین) برجسته‌ترین نوازنده شرکت کننده در کنفرانس تهران و همچنین سه مطلب اساسی را که دو محقق هنری ارجمند ایرانی، دکترها کوپان و دکتر برکشلی ویک کیوزیتور استاد موسیقی آمریکائی (بیکلانا باکوف) در بحث‌های خود در کنفرانس عنوان کرده‌اند می‌آوریم.

ش — ناظران



(یهودی منوهین) در سمینار بین‌المللی آموزش موسیقی در تهران هنگام ایراد تعلق



(تران وان که) نوازنده ویتنامی: این نقه ویتنام است. جایی که مردم آن صلح می‌خواهند و آرامش

اصلا نیان قطعه (دیلمان) را خواند و سپس فرامرز پایور نوازنده سنتور و اصغر بهاری نوازنده کمانچه و حسین تهرانی با ضرب خود قطعات بسیاری از مثنوی از موسیقی سنتی ایران را نواختند. منوهین که هنگام اجرای این موسیقی کنار صحنه حضور داشت فوق‌العاده به شغف آمد و بعداً مدتی با اصغر بهاری گفتگو کرد در باره ساز و کمانچه پرسید و بعضی از ویلون‌های ساخت ایران را آزمایش کرد.

در پنج جلسه صبح و عصر دیگرا کنفرانس آموزش موسیقی تهران، مباحث جالب و عمیقی از جمله نیازهای امروزی آموزش موسیقی — تعلیم موسیقی به کودکان و نوجوانان — آموزش عوامل موسیقی در خاورمیانه و خاور دور — روش‌های تجربی آموزش موسیقی به کودکان در مغرب‌زمین — تجارب متقابل موسیقی تمدن‌های مختلف — تربیت موسیقی‌دانان حرفه‌ای با توجه به روابط اجتماعی شاگرد و استاد مطرح شد و مین گردهائی توسط کارشناسان برجسته موسیقی جهانی برگزار گردید.

(کنفرانس بین‌المللی در باره آموزش موسیقی در ممالک شرقی) با شرکت نوازندگان — موسیقیدانان و نمایندگان هنری ۳۶ کشور آسیائی — آفریقائی — اروپائی و آمریکائی در تالار وزارت فرهنگ و هنر تشکیل شد و از روز پنج‌شنبه ۱۶ شهریورماه تا روز سه‌شنبه ۲۱ شهریورماه جلسات آن صبح و عصر ادامه داشت.

در جلسه افتتاحیه کنفرانس که در حضور علیاحضرت شهبان تشکیل شد پس از سخنرانی‌هایی که توسط عده‌ای از موسیقی‌شناسان از جمله (یهودی منوهین) ایراد شد یک برنامه کنسرت توسط نوازندگان چند کشور اجرا گردید.

(یه‌چی لیو) نوازنده چینی برنامه‌ها را با دو قطعه موسیقی سنتی چینی و دو ساز مختلف نواخت. قطعاتی آرام — عمیق و زیبا بود.

(تران وان که) نوازنده ویتنامی قطعه‌ای را همراه آواز دلنشین خود نواخت و همانطور که خود او اشاره کرد همه ذوق و استعداد انسان ویتنامی که اینک به عبث به نبردی طولانی گرفتار آمده است در این قطعه موسیقی و آواز متجلی و منعکس بود.

(شرن رانی) زن موسیقیدان و نوازنده معروف هندی همراه دو نوازنده دیگر هندی یک قطعه نسبتاً طولانی موسیقی هندی را نواخت که شامل چند قسمت ریتمیک بود و صرف نظر از ارزش موسیقی و مهارت نوازندگی — همین حالت ریتمیک به آن جنبه موفقیت آمیزی در میان شنوندگان داد.

(یهودی منوهین) قطعه‌ای کوتاه (پرلود و گاوروت) از باخ را با ویولون نواخت و شنوندگان ایرانی که نخستین بار اجرائی زنده از منوهین را می‌شنیدند البته بسیار به شوق آمدند. منوهین هفته گذشته (روزی پنج‌شنبه ۲۴ شهریور) همراه ارکستر سمفونیک تهران و برهبری حشمت سنجری (کنسرتو ویلون بتهوون) را نواخت و در این هفته نیز در جشن هنر شیراز برنامه‌ای اجرا کرد، در باره این دو برنامه بعداً به تفصیل سخن خواهیم گفت.

موسیقی ایران، در جلسه افتتاحیه کنفرانس آموزش موسیقی، توسط دو گروه عرضه شد. فاخره صبا همراه پیانو ملک

دکتر هاگو بیان:

پیام موسیقی شرقی به موسیقی غربی

کنگره بین‌المللی موسیقی که سال ۱۹۶۱ در تهران تشکیل یافت شاید نخستین اجتماع فنی و هنری بین‌المللی بود که در طی آن موسیقی ممالک شرق به عنوان هنری غنی که از لحاظ قالب و محتوی به حد کمال رسیده است مورد توجه قرار گرفت. کنگره مزبور به «حفظ سنت‌های موسیقی شرق و غرب» اختصاص داشت

در سالهای بعد اجتماعات و کنگره‌های بین‌المللی دیگری در کشورهای مختلف برای بررسی مسائل و جنبه‌های اختصاصی گونه‌گون موسیقی سنتی شرقی و روابط آن با موسیقی غربی برگزار شد. بنظر می‌رسد کنفرانس کنونی تهران را باستی در سلسله و شمار رشته کنگره‌هایی که ذکر شد جای داده موضوع این کنفرانس (آموزش موسیقی در کشورهای شرق) در حقیقت یکی از مسائل مهمی است که در زمینه موسیقی سنتی شرقی وجود دارد.

کنفرانس حاضر با کنگره سال ۱۹۶۱، به سبب اینکه «آموزش» یکی از مؤثرترین مسائل «حفاظت» سنت‌های موسیقی می‌تواند بود نیز بستگی می‌یابد. کلمه «حفاظت» در لغت فرانسه گاه به مفهوم معادل «کنسرو» کردن نیز به کار می‌رود. تهیه مجموعه‌های موسیقی



حشمت سنجری، رهبری ارکستر سمفونیک تهران را هنگام اجرای کنسرتو ویولون پتهوون با شرکت متوهین به عهده دارد



«شرنرانی» (نقر وسط) همراه دو تن از نوازندگان هندی بر ناهه فوق العاده دل‌انگیزی اجرا کردند

هائی که آنان را در تشخیص نحوه اجرای آثار قدیمی غربی را عثمائی هیتواند کرد در دسترس خود بیابند کلیه این موارد نه همان بصورت چروبحث‌های «موزیکولوژیک» بی‌حاصل بلکه بعنوان تمهیداتی کاملاً عملی بکار موسیقیدانان غربی خواهد آمد. در این سخنرانی همچنین وبخصوص - اشاره به «پیامی» که موسیقی شرقی، از راه آموزش میتواند به موسیقیدان غربی منتقل کند اشاره شده بود. این پیام و محتوی، موسیقیدان غربی را بدنیائی از ادراکات هنری جدیدی و بی‌شائبه‌استیکی نوئی راه‌دهد که حساسیت و تخیل آفریننده‌اش را غنابخشد *

کلاسیک و سنتی شرقی بصورت صفحه و کتاب کاری بسپسندیده و سودمند است اما برای «حفاظت» سنت‌های موسیقی شرق کافی نمی‌نماید زیرا موسیقی سنتی شرق هنری زنده است و «مجموعه موزه» نمی‌باشد. باید آنرا از خطر تحریف و «دورگه» شدن حفظ نمود تا به موجودیت خود بشکل طبیعی ادامه دهد.

اما در دوره‌ای که تعریف موسیقی به عنوان زبان جهانی و بین‌المللی «منسوخ» است و همه‌ها سخن از «تفاهم متقابل ارزشهای هنری و فرهنگی شرق و غرب» به میان می‌آید، آموزش موسیقی شرق نباید فقط مورد توجه شرقیان قرار بگیرد.

در پنجمین کنگره بین‌المللی «انجمن بین‌المللی آموزش موسیقی» که سال ۱۹۶۳ در توکیو برگزار شد بمن فرصت داده شد تا درباره آموزش موسیقی سنتی شرقی در ممالک غربی سخنرانی نمایم و حتی خود این موضوع بصورت توصیه بممالک شرقی به اکثریت آراء به تصویب رسید و در قطعنامه کنگره جای گرفت. در این سخنرانی جنبه‌های سودمند و آموزنده آموزش موسیقی شرقی به موسیقیدانان غربی شرح داده شده بود

از جمله اینکه از این راه موسیقیدانان غربی می‌توانند با افکار جدیدی از لحاظ «فورم» و امکان توسعه ملودیک و ریتمیک در حدود معینی دست یابند، و با اینکه با ترکیبات «مودال» جدیدی آشنا گردند، برخی تکنیک‌های نوازندگی که برایشان تازه‌گی دارد بیاموزند و نیز چه بسا نکته

دکتر برگشلی:

فلسفه موسیقی شرق - تحولات تازه
هنر موسیقی

تکامل علوم که آنرا پی‌درپی از مراحل (قطعی) به (احتمالی) و از احتمالی به (حسی) گذرانده است آنرا بفلسفه طبیعی که از آغاز دوره تجدد تا کنون از آن دوری جسته بود نزدیک می‌سازد. این گذار متوالی در کمتر از پنجاه سال تحول افکار علمی را که از حدود علم نیز خارج شده است خلاصه می‌کند.

پیش از این تحول چنان می‌نمود که تمدن جدید راه‌های اندیشه و تصورات علمی را که پایه‌های همین تمدن را تشکیل

آهنگساز پیوسته بایکدیگر یکسان نیست. آهنگسازی دست کم آنچنانکه در جهان مغرب است با جهان مادی و دنیای کار و پیشه پیوندی اندک دارد و با آموزش پیوند آن بسیار کم تر است (ارف) و (هیندمیت) و (ویلاو بوس) و (کودالی) از جمله آهنگسازان استثنائی هستند که بکار آموزش هم دلبستگی یافته اند. امروزه چنانکه از قرن هجدهم معمول شده آهنگسازی حرفه ای است مستقل و با دار معلم بستگی ندارد. نمی توان گفت که این جدائی خوب است یا بد اما چنین شده است.

گویانکه بسیاری از آهنگسازان از جمله خود من مدتی به کار آموزش می پردازند اما معموم نیست که آن را دوست داشته باشند.

کسانی که کار معلمی را دوست ندارند برای جبران کمی درآمد به این کار می پردازند.

این اعتقاد کهن که چون کسی به اصولی وارد باشد آموختن آن را نیز می داند هنوز همچنان در اذهان باقی است. بیشتر آهنگسازان از این راه نان بخور و نمیری در می آورند اما انگشت شماری از ایشان زن پولدار یا کارپر در آمدی برای خود دست و پا میکنند.

گوئی جهان آهنگساز و اجرا کننده جدا است اجرا کننده باشند گان کنسرت گوئی جهانی مشترک دارند که آهنگسازان را بدان راه نیست. از اینرو اجرا کنندگان کارهای چهل یا پنجاه سال پیش مانند ساخته های (شونبرگ) و (برک) و (بارتوک) و

گشته است. اینان با لجاجت عجیب و عشق عمیق در نگهداری ردیف های موسیقی و فرم های ملودی و ریتمی موسیقی مشرق سعی بلیغ می ذول می دارند و با وجود محرومیت از حمایت طبقه ممتاز و مرغه این ممالک که امروز با افکار و روش های غربی خو گرفته اند مبارزه ای نامساوی را ادامه می دهند. توصیه های این کنگره ها درباره نگهداری سمن ملی موسیقی، انعکاس مطلوبی در اغلب ممالک مشرق داشته است و تعلیم روش های سنتی موسیقی بتدریج جای خود را در مدارس موسیقی - کنسرواتورها و دانشگاهها باز نموده است.

این واقعه مهم هنری مسائل جدیدی را که به پایه های تعلیمات موسیقی برخورد می کند در میان می گذارد که مهمترین آنها در این دو موضوع خلاصه می شود:

تا چه حد روش های تعلیماتی موسیقی بین المللی ممکن است در تعلیم و پیشرفت موسیقی سنی مفید واقع شود؟

تا چه درجه روش های تعلیماتی موسیقی سنی در ممالک شرق میتواند به تربیت موسیقیدانان حرفه ای که تکنیک موسیقی غربی را وسیله موثری برای تحول موسیقی شرق می دانند کمک کند؟ *

(ناباکوف) آهنگساز و محقق موسیقی:

بر تری موسیقی قدیم بر جدید نادرست است

نظریات معلم و هنرمند اجرا کننده و موسیقی شناس و مورخ موسیقی و

داده اند کنار گذارده و راههای دیگری برگزیده است. نتیجه آنکه علم و هنر که در زبان متفکر قرون وسطی از یک واحد بنام «علوم انسانی» منشعب می شدند چنان از هم دوری جسته اند که در بسیاری از موارد نتوانسته اند با هم هماهنگی یافته و از کار بردهای متقابل نتایج یکدیگر برخوردار گردند.

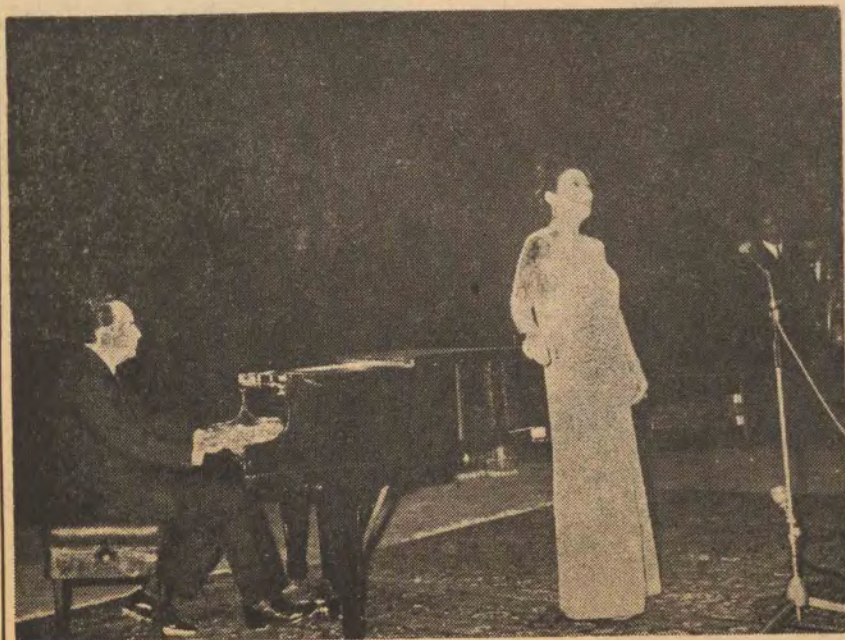
بی علت نیست که مؤلفینی که از دوره باستانی تا قرون وسطی و حتی در دوره قرون وسطی راجع به موسیقی کتاب نوشته اند قلاسه بوده اند.

(اقلیدوس) و (بطلیموس) و (پلوتارک) در دنیای یونان، (سن اگوستن) و (بوئس) در دنیای لاتین و (فارابی) و (ابن سینا) و (صفی الدین ارموی) در دنیای اسلام رشته های علوم زمان خود را در یک واحد و مجموعه تصور کرده و بین آنها با سلسله مراتب معین ارتباط منطقی برقرار ساخته اند. مجموعه این علوم، فلسفه عمومی را تشکیل میداده و موسیقی همراه ریاضیات تحصیل می شده است.

بین این فلاسفه، موسیقی دانان بزرگی دیده می شوند مانند فارابی که درباره او حکایت مشهوری در شرح ادوار صفی الدین ارموی - فصل چهاردهم - مربوط به تاثیر صدا های موسیقی بر روح چنین آورده شده است که: (ناشناسی در محفل انسی وارد گشته و چنان با مهارت ساز می نواخته که پی در پی حضار را بختند و گریه در آورده و آنگاه بخواب فرو برده و نام خود را بر دسته ساز نوشته و از مجلس بیرون رفته است).

این فلاسفه مجهز به اندیشه های علمی تحلیلی و تعلیمی قوانین و قواعد سن موسیقی زمان خود را بنحو شایسته ای تنظیم و تشریح نموده اند. سنی که آثار آن تا کنون در مشرق زمین پا بر جا مانده و در تحول جدید افکار علمی و توجه به فلسفه شرق موسیقی شناسان و موسیقی دانان بنام را بدنیال موضوعات تحقیقی جدید و یافتن عوامل تازه در آهنگ سازی بسوی خود کشانده است. چنانکه در عرض چند سال اخیر کنگره های بین المللی متعددی درباره چگونگی نگهداری و حفظ این سمن تشکیل داده و مؤسسات تعلیماتی و تحقیقاتی برای موشکافی درباره خصوصیات آن ایجاد نموده اند.

این توجه روز افزون متفکران دنیا به تفاهم عمیق تر فرهنگ موسیقی شرق باعث دلگرمی پیروان گذشته و طرفداران مکتب محافظه کاران و آخرین نگهبانان سنی که در ممالک شرق در شرف انهدام است



(فاخره صبا) و (ملک اصلانیان) هنگام اجرای موسیقی ایرانی: بر نامه جالبی بود



فرامرز پایور - اصغر بهاری و حسین تهرانی نوازندگان ایرانی، موسیقی سنتی ایران را نواختند.
منوهین و دیگر موسیقی دانان غربی باین برنامه فوق العاده جلب شدند

تنها امید من آنست که مردم هوشمند و فعال که در سراسر جهان پراکنده اند بدانند که بهترین فرزند از پدر و مادر اصیل پدید می آید همچنانکه در اساطیر یونان و ایران وهند آمده، نه از پیوند مردم عادی. مقصودم از مردم عادی در موسیقی همان ساخته های مبتذل امروزی است که در آمریکا، در سالن های عمومی و هواپیماها به گوش شنونده فرو می کنند. آهنگهایی که به گوش انگشت شماري خوب و به نظر اکثریتی مهوع می نماید. به نظر من در مشرق باید شما به کار پیوند خوب با خوب و اصلاح موسیقی بپردازید و موسیقی خوب غربی را در موسیقی خود هر چه زودتر بنشانید و پیوندی پدید آورید.

تولد و تکامل يك نابغه

سرگذشت (یهودی منوهین)
بزرگترین نوازنده قرن و انسانی که فقط به هنر می اندیشیده

دوران کودکی و آغاز تعلیم
اجداد منوهین از روحانیون مقيم روسیه بودند و پدر او «موشه» در شهر «گومل» چشم جهان گشود و بعدها به امریکارت و در آنجا مقيم شد. در خانواده منوهین تعلیم ویولون مرسوم بود. «موشه» نیز مدتی درس ویولون گرفت اما بتقاضای پدرش نواختن ویولون را دنبال نکرد.

چند ماه بعد از تولد (یهودی) که در ۲۲ آوریل ۱۹۱۶ صورت گرفت (موشه) پدر او به تحصیل خود ادامه داد و در شهر الیزابت (ایالت نیوجرسی) مشغول تدریس شد. در این شهر خانواده موشه مدت کوتاهی ماند، زیرا موشه از کارش راضی نبود. بناچار با خانواده عازم سانفرانسیسکو شد در این زمان «یهودی» فقط دوسال داشت و با این حال بزودی در شماره «کنسرت بروها»ی شهر سانفرانسیسکو محسوب شد. چه پدر او مادر او شوقی وافر به کنسرت های موسیقی شهر داشتند و برای آنکه در مخارج پرستار بچه صرفه جویی کرده باشند، یهودی رانین با خود میبردند، البته او از سنفونیه های موزار و بتهوون چیزی نمی فهمید اما بدون تردید همین برنامه ها همچون جرقه ای عشق نوازندگی را در روح و جان یهودی مشتعل ساخت. این استعداد نهفته بزودی بارورتر شد و هنگامیکه یهودی پنجساله بود اجازه یافت که شروع به تعلیم ویولون بنماید. چند ماه بعد

یعنی آهنگهای ساخته بیش از پنجاه سال پیش دلخوشند و گاهی هم با موسیقی آهنگسازان معاصر لاس میزنند اما نمی فهمند. در تالارهای کنسرت اروپا و امریکا و سنتی زاین یادساند و بیچهای بیاتی میافتم که در سالن فرودگاهها می فروشد و در میان تکه های بزرگ از نان کمی کره و برش نازکی کالباس و پنیر و قطره ای خردل گذاشته اند. خردل هم نام موسیقی امروزی است.

اینک میپردازم به موضوعی که از آن هیچ آگاهی ندارم و بنابر این این بحث درباره آن در صلاحیت من است و آن آموزش موسیقی در کشورهای غیراروپائی است.

من نیز مانند (پیر بوز) معتقدم که اگر بخواهیم روش کهن آموزش را همچنان ثابت نگهداریم در جهانی که کشورهای مشرق به سرعت رو به صنعتی شدن و حتی غربی شدن گذاشته اند خود را گول زده ایم.

به نظر من هر کس که بخواهد روش موسیقی گذشته و کهن را ثابت نگاهدارد و موسیقی قدیمی را بر موسیقی امروزه برتری نهد خود را فریب داده است.

البته باید با آخرین روش ضبط و ثبت موسیقی کهن را نگاه داریم اما اگر معتقد باشیم که می توانیم موسیقی اصیل کهن را در چهار دیواری مصون از رسوخ موسیقی جدید نگاه داریم باز هم خود را فریب داده ایم. جهان نود و همة میراث های کهن رسوخ خواهد کرد و خوب باید آنها را دگرگون می سازد.

(استراوینسکی) را آثار نو جلوه میدهند در صورتیکه جهت و وجهه موسیقی نو بکلی دگرگون شده است.

علت این وضع هم نامحدودیت زندگی شنوندگان کنسرت و جدایی و راه نداشتن آهنگسازان به جهان شنوندگان است. اما ناگفته نماند که - این حال همیشگی مبتکران و پیشروان جهان بوده است. به زندگی (گاليله) و (دکارت) و (کپلر) و (ویکو) و (با بوف) بنگرید.

پس در این وضع آشفته چگونه می توان انتظار داشت که يك روش آموزش درست فراهم شود؟ (آموزش) موسیقی امروز ما به استثنای روش (ارف) و (هیندمیت) شنونده را محدود به ساخته های قدیمی میکند و او را به جهان آهنگسازان امروز نمی برد. به نظر من این نقص بزرگی است در آموزش موسیقی.

به نظر من موسیقی زنده غربی امروزه در ساخته های آهنگسازان معاصر و همکاران من نیست بلکه در موسیقی نوده مردم و در موسیقی بیتلها و راک اند رول و مانند آنها است. در این آهنگها بسیاری نکات تازه می باید واز آن با روحیه مردم آشنا میشوید و در آن زندگی واقعی پیدا میکنید نه يك دسته کارهای کهن مانند آنکه به موزه رفته باشید تا آثار کهن را ملاحظه کنید. در جهان غرب با وجود کوششهای کسانی مانند (ارف) و (هیندمیت) و (بولوس) و (بنجامین بریتن) دیواری میان معلقان موسیقی و اجرا کنندگان و آهنگسازان کشیده شده و شنوندگان هم به موزه موسیقی

سی و سه طبقه «گوتهام»، برای اولین بار با پس کی بلوند و برو شدم. معلم او «لوئین پرسینگر» و پدرش او را همراهی میکردند. چند لحظه بعد یهودی ویولونش را برداشت و بقدری استادانه شروع بنواختن کرد که من در همان دقایق نخستین مغلوب شدم و موافقت کردم که او این کنسرتو را بنوازد. برآستی این پسر یازده ساله به «مرحله کمال» رسیده بود.

آغاز شهرت و افتخار

بدنبال کنسرت های منوهین در نیویورک



یهودی منوهین برای نخستین بار در تالار فرتک و هنر برای هنردوستان ایرانی برنامه ای اجرا کرد. وی هفته گذشته در تهران و شیراز نیز با اجرای دو برنامه مهم پرداخت بار دیگر تقاضای متعددی از اطراف و اکناف جهان به او رسید. همه میخواستند این کودک نابغه را از نزدیک ببینند و هنر نمایش را با چشم خود ببینند. خانواده منوهین بر سر دوراهی، نمیتوانستند این همه استقبال مردم را ندیده بگیرند و نه مایل بودند که در تحصیلات یهودی وقفه ای حاصل شود.

پدر و مادر یهودی یقین داشتند که تربیت يك کودک با استعداد کار آسانی

خانواده منوهین گذاشت و از آن پس آرزوی «پرسینگر» جامه عمل بخود گرفت.

«پرسینگر» میخواست منوهین را جهت ادامه تحصیل و تعلیم نزد معلم سابق خود در بروکسل بفرستد.

در پائیز سال ۱۹۲۶ خانواده منوهین از اقیانوس اطلس گذشت و چند هفته بعد منوهین در حضور اساتید موسیقی، سنفونی اسپانیول (لالو) را نواخت.

در فوریه ۱۹۲۷ منوهین سنفونی اسپانیول را با شرکت ارکستر «لامورا» نواخت و يك هفته بعد کنسرتو ویولون چایکوفسکی را اجرا کرد و بدنبال آن دعوتنامه های متعدد از ممالک جهان به او رسید اما پدرش که نمیخواست به تعلیم یهودی لطمه ای وارد آید، به تمام پیشنهادها جواب رد داد.

در تابستان همان سال یهودی و خانواده اش سفری به رومانی کردند و چون یکماه بعد به پاریس بازگشتند دعوتنامه ای از «فریتس بوش» برای اجرای برنامه ای در «کارنگی هال» نیویورک روی میزشان بود و در همین برنامه بود که منوهین با اجرای کنسرتو ویولون بتهوون شهرت جهانی یافت.

شک نیست که برای نوازنده جوان اجرای کنسرتویی که دورترین آرزوی هر نوازنده ویولون است، آسان نبود. والدین او حتی «فریتس بوش» هم موافق نبودند که او این کنسرتو را بنوازد. بوش بدرستی منوهین را نمیشناخت و فقط باصرار رهبر ارکستر سنفونیک نیویورک تصمیم گرفت کنسرت او را بشنود. خود او در دفتر خاطراتش چنین مینویسد:

«آشنائی با یهودی منوهین از خاطرات خوش زندگی من است. قبل از آن کم و بیش شرح موفقیتهای او را که در آن موقع نه سال بیشتر نداشت در جریان پاریس خوانده بودم. من قصد داشتم قسمت سولو یکی از کنسرت های آینده خود را با او بسپارم و باور نمی کردم که حتی به تقاضای من حاضر با اجرای کنسرتو ویولون بتهوون بشود. هر دو نفر که «ژاکی کوگان» هنرپیشه معروف هم نقش «هاملت» را نپذیرفت. بعد بفکر افتادم که اجرای یکی از کنسرتو های موزار را به او واگذار کنم اما در همین موقع پدر منوهین بسرانگم آمد و از من تقاضا کرد که یکبار کنسرت منوهین را ضمن اجرای کنسرتو ویولون بتهوون بشنوم. کاری نمیشد کرد ناچار پیشنهاد او را پذیرفتم. در یکی از اطاقهای هتل

اصول مقدماتی موسیقی را نزد مادرش فراگرفت و از آن پس بجای بازی بفرا گرفتن ویولون و تئوری موسیقی پرداخت. هنوز بیش از شش ماه از آغاز تعلیم او نگذشته بود که در ۲۶ نوامبر ۱۹۲۱ در تالار منزل معلمش برای اولین بار جلوی جمعیت قرار گرفت و قطعه کوتاهی را نواخت. در فوریه ۱۹۲۲ «منوته» یادروسکی را به همراهی پیانو مادرش در «انجمن موزیکال یاسیفیک» اجرا کرد. چند ماه بعد در همان تالار بخش سولو، یکی از کنسرتوهای ویولون را بمعهد گرفت و ناقد روزنامه (سان فرانسیسکو) در باره یهودی اینطور نوشت: «اوره زی در حرفه خود به مقام استادی خواهد رسید» بدنبال این موفقیت منوهین کنسرتو شماره ۹ «برییو» را که قطعه بسیار مشکلی است در حضور عده زیادی با هنرمندی اجرا کرد و ناقد روزنامه وقایع سان - فرانسیسکو راجع باو چنین اظهار عقیده کرد: «از موقمی که آرشه وی بر روی سیمهای ویولون قرار گرفت شنندگان محو هنرنمایی او شدند. او شیوه ای مخصوص بخود دارد و بسیار پخته و عمیق مینوازد».

در ۲۵ مارس ۱۹۲۵ اولین رسیتال ویولون خود را داد و ناقدی در چند کلمه هنر او را ستود. این استعداد نیست نبوغ واقعی است.

«پرسینگر» معلم یهودی و کوارتت زهی او، برای اجرای چند برنامه عازم نیویورک بودند. منوهین نیز که نمیتوانست يك لحظه از معلم خود جدا شود با اتفاق مادر و دو خواهرش او را همراهی کرد و در نیویورک به تعلیم خود ادامه داد. در ۱۷ ژانویه ۱۹۲۶ شاگرد و معلم برنامه مشترکی در تالار عظیم «اپرای مانهاتن» نیویورک و در برابر عده معدودی شنونده اجرا کردند که موفقیتهای منوهین فوق العاده بود. او در این برنامه سونات، درمی ماژور هندل - سنفونی اسپانیول لالو، کنسرتو در رماژور یاگانی نی و چند قطعه کوتاه نواخت. ناقد مجله موسیقی امریکا در باره او اینطور نوشت: «مهارت او در انگشت گذاری و نیروی بازویش باور نکردنیست» با این همه منوهین نیویورک را برای شروع فعالیت های خود مناسب ندید و چندی بعد به سان فرانسیسکو بازگشت. در سه ماه بعد منوهین رسیتال دیگری در سان فرانسیسکو داد که در آن مرد ثروتمند و موسیقی دوست معروف «سیدنی ارمان» حضور داشت و او که شفته هنر منوهین شده بود ثروت خود را بی ریا در اختیار

نیست بهمین جهت تمام کوشش خود را صرف پیشرفت و تحصیل او میکردند مادر یهودی سرپرست و رئیس خانواده بود و در تربیت کودکانش استبداد رأی داشت او بشدت بچه هایش را تحت نظر میگرفت و بجزئی ترین کارهایشان رسیدگی می کرد باین ترتیب یهودی و خواهرانش با مردم تماس نداشتند و دیوار عظیمی آنان را از دیگران جدا کرده بود.

در سال ۱۹۲۸ منوهین ضمن ادامه تعلیم و یولون و گسترش «رپر توار» خود به فراگرفتن معلومات عمومی نیز پرداخت و چندین معلم بنوبت در منزل باو درس میدادند. پدرش نیز در ساعات فراغت باور ریاضیات و تاریخ میآموخت. یهودی در زمینه مسائل فنی فقط با توممیل توجه داشت. بهمین جهت بدون اطلاع پدر و مادرش رانندگی یاد گرفت و در سیزده سالگی گواهینامه رانندگی بدست آورد. در اواخر سال ۱۹۲۸ اولین سفر هنری منوهین برای اجرای کنسرت در آمریکا و اروپا با اجرای کنسرتی در سان فرانسیسکو آغاز شد.

ضمن این سفر او برای اولین بار کنسرتو و یولون برامس را در شهر مینیاپولیس نواخت و پس از اجرای کنسرتی در نیویورک با اتفاق خانواده اش عازم آلمان شد. طبق قرار قبلی یهودی بایست در یکشب با همکاری ارکستر فیلارمونیک برلین کنسرتو ویواون باخ را بنوازد. منوهین در آلمان ناشناس نبود و علاقمندان موسیقی کم و بیش راجع به هنر او شنیده بودند اما برنامه مشکلی که قرار بود او در یکشب اجرا کند مردم را در خرید بلیت به تردید واداشت. همین تردید مردم در مورد تهیه بلیت «لوئیزه ولف» متصدی برنامه را ناچار ساخت که نامه ای به «فریتس بوش» بنویسد در آخر نامه این کلمات بچشم میخورد: «امریکا او را پیش از اندازه تشویق کرده در حالی که آلمان او را فقط دوست خواهد داشت.» نصف تالار کنسرت در موقع اجرای برنامه منوهین خالی بود. قبلاً قرار بود «فریتس بوش» کنسرت را رهبری کند اما او بخاطر مرگ ناگهانی پدرش عذر خواست و متصدیان برنامه بناچار «برونوالتر» را دعوت به همکاری کردند. بعدها «برونوالتر» راجع بآن برنامه اینطور نوشت: «در حدود یکربع قرن پیش بود که برای اولین بار منوهین را بروی صحنه دیدم. با وجود این هنوز هم آنشب را بیاد دارم و طرز اجرای منوهین بیادم هست. او یک کودک بود اما در

موقع نواختن مثل اینکه در قالب مردی بزرگسال و هنرمندی کم نظیر میرفت. آنچه مرا برآستی به حیرت واداشت تکنیک عالی منوهین نبود بلکه شیوه او بطور کلی بود. یهودی با تمام روح خود بر موسیقی حکومت میکرد. ما با هم هماهنگی زیادی داشتیم. البته گاهی ضمن تمرین به نکات بسیار کوچکی بر میخوردیم اما این نکته ها آنچنان ناچیز نبود که اشاره بآنرا لازم نمیدانستم و بهمین جهت به منوهین چیزی نمیگفتم. بلکه توافق بین ما دوجانبه بود. منوهین بخصوص در اجرای ملودی آرام کنسرتو ویولون باخ استادی فراوانی از خود نشان میداد. کنسرتو باخ یک موسیقی آسمانی است و برای نواختن آن تکنیکی پخته و عمیق لازم است» در این کنسرت «آلبرت اشتاین» نابغه فقیه ریاضی و فیزیک نیز حضور داشت و در روزنامه ای راجع به منوهین اینطور نوشت: «من تا کنون نظیر استعداد و نبوغی را که این جوان داراست در کسی ندیده ام. تکنیک تمیز و شفاف او در اجرای همه قسمتهای برنامه بچشم میخورد و انگشتان او که کاملاً بفرمانش بودند، مرا بیاد چهل سال پیش میاندازد که برای اولین بار «یواخیم» بزرگ را شنیدم.» چندی بعد منوهین همین برنامه را بارهبری «فریتس بوش» در شهر «درسدن» اجرا کرد. در پائین ۱۹۲۹ منوهین برای انجام یک رشته کنسرت مجدداً به آلمان سفر کرد و در اوایل سال ۱۹۳۰ مسافرتی در سراسر آمریکا داشت.

برنامه های منوهین در انگلیس با استقبال فراوانی روبرو شد. در ۱۰ نوامبر ۱۹۲۹ او با اتفاق ارکستر فیلارمونیک لندن کنسرتو ویولون برامس را در «آلبرت هال» نواخت و روز بعد رستال ویواونی در همانجا اجرا کرد. همچنین برای اولین بار کنسرتو ویولون (بروخ) را جهت ضبط در صفحه گرامافون نواخت.

در سال ۱۹۳۰ منوهین به شهر بازل (سوئیس) بازگشت و در پائین آن سال با اتفاق خانواده خود مقیم پاریس شد.

بلوغ هنری منوهین

دیری نگذشت که نوازنده جوان ما بار دیگر بار سفر بست و بقصد اجرای برنامه زندان خانه را ترک گفت. شاید بهتر بود که یهودی هنوز مدتی نزد «آدلف بوش» کار میکرد و باین زودی خود را در اختیار ترتیب دهنده های کنسرت که قلبشان عاری از هرگونه

احساس بود نمیگذاشت ابتدا همه چیز بخوبی بر گذار شد. سه سال تمام یهودی در تالارهای کنسرت که بلیتهایشان پیوسته پیش فروش بود، نواخت و بعد بر آن شد که مسافرتی در سراسر جهان ترتیب بدهد و در این مسافرت بود که او یکصد و ده کنسرت در شصت و سه شهر اجرا کرد. در سال ۱۹۳۵ خانواده منوهین به کالیفرنیا بازگشت و یهودی مدت یکسال و نیم در بروی همه بست و هیچ قراردادی جهت اجرای برنامه امضاء نکرد. در طی این مدت نوازنده نوزده ساله با جدیت به تمرین پرداخت و بزودی بر تمام اشکالات تکنیکی غلبه کرد. او مدتی روی کنسرتو ویولون ناشناس روبرت شومان کار کرد و در ۶ دسامبر ۱۹۳۷ آنرا برای اولین بار در «کارنگی هال» نیویورک نواخت.

در سال ۱۹۳۸ منوهین ضمن اجرای برنامه هائی در انگلیس با یک دختر استرالیائی بنام «نولانیکولاس» آشنا شد و در ۲۶ مه همان سال با او ازدواج کرد. چند ماه بعد نیز دو خواهر یهودی (همین یا) و (یالنا) دو جوان را بدام ازدواج انداختند اما متأسفانه افسون نگاهشان ذیری نیافتد و جوانها آزادی را بر بستگی با منوهین نا بغه ترجیح دادند.

در پائین سال ۱۹۳۸ یهودی کنسرت های متعددی در آمریکا و اروپا اجرا کرد و سپس با همسرش در کالیفرنیا اقامت گزید. در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۹ دختر او «زامینا» بدنیا آمد. یکسال بعد نیز هنگامیکه یهودی در استرالیا بود فرزند دوم او «کروف» چشم بجهان گشود.

بعد از بازگشت به آمریکا یهودی داوطلبانه خود را بارتش معرفی کرد اما چون پدر دو کودک خردسال بود او را معاف کردند. از آن زمان او تمام وقت خود را صرف سرگرم کردن سربازان کرد و تا خاتمه جنگ جهانی دوم متجاوز از پانصد بار در حضور آنان نواخت، از آن جمله است کنسرتی در شهر «آنتورپن» بلژیک که هنوز نیمی از آن در دست اشغالگران نازی بود و کنسرتی در اپرای پاریس که هنوز افتتاح نشده بود.

در سالهای جنگ، یهودی و همسرش غالباً از هم دور بودند و خصوصیات اخلاقی متفاوت آنان روز بروز آندو را بیشتر از هم دور ساخت عاقبت چاره منحصر بفرد را در طلاق یافتند و در سال ۱۹۴۵ از هم جدا شدند. منوهین در سال ۱۹۴۴ با (دیانا گلد) که با این سرشناس بود آشنا شد و در سال ۱۹۴۷ با او ازدواج کرد. ثمره این ازدواج دو کودک بود «جرالد» (متولد

برنامه عازم هندوستان شود. منوهین که در آن زمان به مکتب «یوگا» دل بسته بود این دعوت را پذیرفت و در اوایل سال ۱۹۵۳ برنامه‌هایی در شهرهای هندوستان اجرا کرد. عواید کنسرت‌ها را وقف کمک به گرسنگان هندی نمود. از آن زمان تا کنون منوهین سهم بسزائی در رواج موسیقی غربی در هندوستان داشته و نیز یکی از مبلغین صمیمی ریتم و ملودی موسیقی هندی است. بشر دوستی یهودی منوهین منحصر به کمک گرسنگان هندی نیست او هنر خود را وقف انسان‌ها نموده و بواسیل مختلف بیماری مردم بر خاسته است.



یهودی منوهین - همسرش و فرزندش

از جمله تشکیلات عظیمی در لندن ایجاد کرده که در آنها مواد غذایی را بصورت خام و طبیعی در دسترس مردم می‌گذارند. بعقیده او مواد شیمیائی موجود در غذا به زیان آور است و باید از خرید و استفاده ساخته های مصنوعی و ما یحتاج زندگی که بصورت غیر طبیعی تهیه میشود خودداری کرد. منوهین همواره آماده کمک به نوازنده های جوان است و بی جهت نیست که بسیاری از مردم عقیده دارند که خصوصیات انسانی و بشر دوستی منوهین بمراتب با ارزش تر و مهم تر از تماس آرشه او با ویولنش میباشد. *

یا وطنشان بوسیله ارتش نازی اشغال شده بود علاوه بر آنها جمعی از اهالی آلمان نیز شاهد هنر نمائی منوهین بودند. منوهین از اتباع یهود بود و بسیاری از هم‌دینان او بوسیله نازیها قتل عام شده و ناجوانمردانه کشته شده بودند اما مثل اینکه در قلب نوازنده جوان کینه و انتقام راهی نداشت. زیرا در اواخر ۱۹۴۵ بارهبر ارکستر معروف آلمانی «ویلهلم فور توانگر» همکاری کرد و همین امر خشم بسیاری از مردم جهان را علیه منوهین برانگیخت. منوهین یکی از اولین هنرمندانی است که بعد از جنگ به آلمان رفت. او

در پائیز ۱۹۴۷ سه کنسرت در برلین اجرا کرد و این برنامه ها همان اندازه که مورد استقبال مردم آلمان قرار گرفت، با خشم و نفرت یهودیان سراسر جهان رو بر و شد و شاید به همین دلیل با تمام اشتیاقی که او برای اجرای برنامه در اسرائیل داشت، تا بهار ۱۹۵۰ موفق به مسافرت بان دیار نشد. بهر حال اولین کنسرت مشترک او و خواهرش هیزین یادر تل آویو بهمه اختلافات خاتمه داد. منوهین شیفته فرهنگ و فلسفه هنداست. در سال ۱۹۵۱ نهر و نخست وزیر فقید هند از او رسماً دعوت کرد که برای اجرای چند

(۱۹۴۸) و «برمی» (متولد ۱۹۵۱). بعد از جنگ یهودی دوباره راهی سفر شد و کنسرت های متعددی در امریکا و اروپا اجرا کرد. یهودی علاوه بر آثار دوره های باروک، کلاسیک و رمانتیک ساخته های (بلا بارتوک) را نیز به «پر توار» خود افزود و کنسرتو ویولون و پیانو سوناتا را که بارتوک برای ویولون تنها نوشته بود و با و هدیه کرده بود بدفعات نواخت. یهودی با موسیقی معاصر ما نوس نبود و جز کنسرتو ویولون (الگار) که یک اثر رومانیک نوین محسوب میشود و ساخته های بارتوک که آنان را نیز در شمار هنر کلاسیک میتوان آورد، بسایر آهنگسازان معاصر توجه خاصی نداشت و ساخته های شوبرت، بربک، وبرن، استراوینسکی، هیندمیت و جان شینان آنان در «پر توار» او محلی از اعراب نداشت. البته منوهین آثار این آهنگسازان را شنیده و تعدادی از آنها را در برخی از کنسرت هایش نواخته بود اما این توجه با عشقی که بآثار گذشتگان داشت از زمین تا آسمان متفاوت بود. یهودی در ضمن اجرای کنسرتو ویولون بارتوک با ساخته های آهنگساز بزرگ آشنا شد. او اولین بار این کنسرتو را با شرکت ارکستر سنفو نیک مینیا پولیس برهبری دیمتری میتروپولوس نواخت و از آن پس آنرا در بسیاری از تالارهای کنسرت جهان و نیز جهت ضبط در صفحات گرامافون اجرا کرد نخستین دیدار در سال ۱۹۴۳ بین یهودی و بارتوک دست داد. در این ملاقات یهودی سونات ویولون و پیانو شماره یک بارتوک را به همراهی پیانو «آدولف بالر» نواخت. بارتوک از اجرای او فوق العاده محظوظ شد بطوریکه در پایان برنامه از جابر خاسته به منوهین تعظیمی کرد و گفت: من فکر میکردم وقتی میتوان اثری را باین زیبایی نواخت که سازنده آهنگ سالها پیش در گذشته باشد. منوهین از بارتوک تقاضا کرد که سوناتا برای ویولون تنها بنویسد. این سونات در زمستان سال ۱۹۴۳ پیایان رسید و منوهین آنرا در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۴ برای اولین بار در نیویورک نواخت. اواز بارتوک دعوت کرد که تا بهستان سال ۱۹۴۵ را با اتفاق بگذرانند متاسفانه وضع مزاجی بارتوک اجازه قبول این دعوت و مسافرت به کالیفرنیا را نداد و چندی بعد (۲۶ سپتامبر ۱۹۴۵) در گذشت.

بعد از جنگ کنسرت های منوهین بیشتر در کشورهایی اجرا میشد که مردم آن همه چیز خود را در جنگ از دست داده بودند و با مرگ و گرسنگی و بیماری دست بگریبان بودند. بسیاری از شنوندگان بر نامه های او بر علیه نازیسم جنگیده و

پای صحبت «والی»

جعفر والی که بقول خودش پانزده سال است که کار تئاتر میکند در يك برخورد کوتاه حرفهای جالبی زد از والی تا کنون پیسهای قفس (اونیل)، سکه (پتسکی)، پستخاند (تاگور) ننه انسی (گوهر مراد) چوب بدستهای ورز پیل (گوهر مراد) خانه بی بزرگتر (فریده فرجام) را روی صحنه و نیز چندین پیس از جمله بامها و زیر بامها و چند پانتومیم از ساعدی در تلویزیون دیده ایم والی گفت:

هنرمند نباید بلندگوی خودش بشود، باید در هر حال حرفش را بزند و نباید آلت دست دیگران قرار بگیرد. تئاتر رابطه ای است بین هنرمند و تماشاگر. هنرمند بخصوص کارگردان يك نمایشنامه باید شرف کار داشته باشد و يك نیروی ذهنی آگاهانه تر نسبت به خواسته ها و افکار تماشاگرانش دارا باشد و در ضمن احساس مسئولیت بکند. کسی که تئاتر را يك حرفه بداند نه شعبده بازی، باید نسبت بخودش و دیگران احساس مسئولیت نماید. من ابتدا سعی میکنم رابطه خودم را با تماشاگرانم بنحوی مطلوب برقرار کنم یعنی اول قلاب را وصل میکنم بعد کوشش می نمایم تماشاگر را در مسیر ذهنی خود بکشانم. تئاتر يك هنر اجتماعی است و من معتقد به اجرای تئاتر برای عده ای از خواص نیستم. وقتی نمی توانم مثلاً «نمایشنامه پایان بازی» را بگذارم، این کار را نمیکتم. کاری که يك هنرمند ارائه میدهد باید در حد خودش باشد مثلاً من هرگز زیر بار کارگردانی پیس هایی چون «دائی و انیا» و «ننه دلاور» نمیروم ازیر يك نام بزرگ رفتن، بعقیده من کاری را از پیش نمیبرد و باجنجال و هیاهو هم نمیتوان کار مثبتی انجام داد. وقتی پیسی را کارگردانی میکنم همیشه سعی میکنم در آن نقشی نداشته باشم برای اینکه بتوانم بکارم برسم. وقتی پیسی را کارگردانی میکنم در درجه اول خودم باید راضی بشوم. در این مورد احساس میکنم اگر بتوانم رضایت خود را بدست آورم تماشاگر هم از کار من راضی خواهد بود. از حدشکنی روگردان هستم نه میل دارم «پایان بازی» ارائه بدهم و نه «امیر ارسلان» بلکه «ورز پیل» را روی صحنه میآورم. دلم نمیخواهد يك پیس شسته رفته، تروتمیز و نقلی را برای چهار تا تماشاگر که همیشه خودشان خواهند بود و هر کجا از این نوع پیسها بگذارند یعنی تماشاگران ثابت و مخصوص هم بدیدن آن خواهند رفت، نمایش بدهم.

در مورد بازیهایم نیز هر نقشی را بمن بسپارند سعی میکنم تا آنجائی که شعورم میرسد، گوشه و کنارهای نقش مورد نظر را پر کنم و به بهترین شکل آنرا ارائه بدهم. اکنون من از محیطی که در آن فعالیت میکنم راضی هستم. تمام شرایط آزادی فردی برای من موجود است و میتوانم حتی مدت ۶ ماه روی پیسی کار بکنم و هر وقت حاضر شد آنرا روی صحنه بیاورم. چندی قبل پیس «گرگها» از گوهر مراد را در تلویزیون ایران اجرا کردم و فعلاً کاری ندارم و در آینده برای تالار ۲۵۰ شهر یور نمایشنامه «خرمن سوزها» را کارگردانی خواهم کرد

* پس از برنامه ای که «ایرج زهری» در تلویزیون ملی ایران از «مروژك» نمایشنامه نویس معروف ضبط کرد دیگران هم بصرافت آثار این مرد افتاده اند که از آن جمله هستند:

«حمید سمندریان» نمایشنامه «کاندید» برای خوردن را در کاخ جوانان تمرین میکند که چند تن از دانشجویان دانشکده های مختلف از جمله دانشکده دراماتیک در آن شرکت دارند.

«خلیل موحد» در فیلمقانی «نمایشنامه «استریپ تیز» این نمایشنامه نویس را برای تلویزیون ملی ایران کارگردانی میکند که محمد علی کشاورز و منوچهر فرید در آن شرکت دارند. «کشاورز» نیز نمایشنامه «کاردل» اورا کارگردانی کرده که پس از ضبط از تلویزیون ملی ایران پخش خواهد شد. در این برنامه جمشید مشایخی، منوچهر فرید و پورصمیمی شرکت کرده اند.

* گروه تئاتر هنر-مندان فرهنگ و هنر برای اجرای دو نمایشنامه کمدی «خشت اول» و «شادروان مادر خانم» عازم شهرستانهای مشهد، زاهدان، بجنورد، سقز و بانه و چند شهر دیگر خواهند شد. علی نصیریان، انتظامی، خورش و صفوی از جمله بازیگران این دو نمایشنامه هستند. چندی قبل نیز محمد علی جعفری چند نمایش در شهرستانهای مختلف ایران بر روی صحنه آورده بود

دنیای جدید سیاهان
يك گروه هنری آمریکا
بنام (دنیای جدید سیاهان)
يك برنامه موزیکال را

بطور موفقیت آمیزی در فستیوال هنری (ادینبورگ) در انگلستان اجرا کرد. این گروه برای نخستین بار روزی ماه اوت گذشته در لندن نیز برنامه ای اجرا کرد.

هنر دوستان انگلیسی اخیراً از نمایش های موزیکال بخصوص امریکائی استقبال فراوانی میکنند.

دیکنس سال ۷۷ تماشاگران تلویزیون های آمریکائی در روزهای عید میلاد مسیح يك فیلم يك ساعته تلویزیونی را که در آن دیکنس نویسنده بزرگ انگلیسی شهر لندن را در سال ۱۹۶۷ معرفی میکند مشاهده خواهند کرد.

این فیلم (آقای دیکنس از لندن) نام دارد و در آن (سرمایکد ردگریو) هنرپیشه مشهور انگلیسی ضمن يك داستان طنز آمیز زمان دیکنس را سالها به جلو میبرد و اوضاع کنونی لندن را از درچه چشم دیکنس معرفی میکند.

این فیلم اینک در لندن توسط (باری موریس) هنرمندان انگلیسی کارگردانی میشود.

فستیوال نیویورک فستیوال سینمایی نیویورک روز ۲۰ سپتامبر با نمایش فیلم مشهور (جنگ الجزایر) آغاز خواهد شد. این فیلم که توسط کارگردان ایتالیائی (جیلو پونته کورو) تهیه شده است سال گذشته جایزه بزرگ فستیوال ونیز را دریافت کرد.

فستیوال سینمایی نیویورک در (فیلامونیک) هال در مرکز لینکلن) گشایش خواهد یافت.

در این فستیوال تعدادی از آثار (آبل - گاسن) هنرمند فقید فرانسوی بخاطر بزرگداشت او نشان داده خواهد شد

کتاب

داستانهای شگفت انگیز از تاریخ پهلوانی ایران

نویسنده: کاظم کاظمینی
۳۰۰ صفحه - ۱۰۰ ریال

کاظم کاظمینی را آدم موفق میدانم. مدیر باشگاه بانگ ملی ایران است. اگر در سفر نباشد، سرگرم تدارک و آذین بستن باشگاه است برای پذیرایی مهمانان راه و نیمه راه دولتی. دکانش باید ظاهر آبرومندی داشته باشد که بازدیدش سرلوحه برنامه‌ی تمام عزیزان بی و باجهت است.

و اینک که کتاب داستانهای شگفت انگیز از تاریخ پهلوانی ایران ایشان را دیدم، قبل از هرچیز، توجهم به تالیفات کثیر اعلام شده‌شان جلب شد. وجه متنوع از عناوینش رمز موفقیت مؤلف هویداست: **نقش پهلوانی در حیات سیاسی ایران - سراج الشیعه فی آداب الشریعه - راهنمای پلاژوشش هفت تالیف و ترجمه دیگر.** دیدم مؤلف محترم تنها کثیرالسفر نیست. کثیرالسفر هم هست!

کتاب تازه‌ی کاظمینی شامل چهارده شرح حال است از پهلوانان قدیم ایران که اینانند: فیله همدانی - یوریای ولی - عبدالرزاق بهیقی - اسد کرمانی - یوسف ساوی - محمد ابوسعید - محمدمالانی - درویش محمد - مفرد قلندر - بیک قمری - محمدمازار - یزدی بزرگ - اکبر خراسانی - صادق قمی.

کتاب یک مقدمه دارد در پهلوانی و مشاغل پهلوانان که عیاری و شطاری و... بوده است. و نیز اشاره‌ای به کشتی‌گیری و اهمیت آن نزد ایرانیان قدیم و سرانجام مختصری از آداب زورخانه، و یک مؤخره دارد شبیه چهارده منش پیشاهنگی ایام کودکی ما چهل ساله‌ها که البته مؤخره ایشان شامل هیجده منش است و مؤلف با توجه به آئین دیرین پهلوانان، این مرآنامه هیجده ماده‌ای را از تاریخ زندگی آنان و نیز از فتوتنامه حسین واعظ کاشفی استخراج کرده و مراعات کردن این مرآنامه را به همه پهلوانان و جوانان غیور توصیه کرده است. و این هم یکی از مواد مرآنامه‌ی مزبور که دستورالعمل باید باشد.

با ظالمان به عداوت و با فاسقان و فاجران به امانت
در پیش گفتاری مقدم بر مقدمه، خود

مؤلف شرحی آورده است از بیست و پنج سال رنج و زحمتی که برای شناساندن ورزش ملی و باستانی ایران - چه در داخل کشور و چه در خارج و چه قدماً و چه قلماً - کشیده است و قبل از این پیش گفتار، یک مقدمه کوتاه دیگر - که داشت یاد می‌رفت - و طی آن کتاب با آقای دکتر منوچهر اقبال تقدیم شده است.

الغرض کتاب جالب بود. تا کنون سه شرح حالش را خوانده‌ام. نظر ناقابلی که - بابت آن توقع اجر و مزدی هم ندارم - برای راهنمایی مؤلف داشتم، این بود:

۱- بنظرم لازم نباشد برای تقدیم نامه اثری به کسی، دلیل و بهانه‌ای هم ارائه داد. پیداست که شخص مورد تقدیم، برای مصنف و مؤلف اثر، بی نهایت قابل احترام هست.

۲- قلمی کردن شرح حال پهلوانان و آداب پهلوانی، اگر چاشنی نثری را کتیک نداشته باشد، نویسنده را موفق نشان نمیدهد. با توجه به موفقیت بر نامه‌های **حبیب‌اله بلور** در رادیو، با آن صدای گرم و بیان پهلوانی‌اش، و نیز با توجه به اثر کوتاه «پهلوان اکبر می‌میرد» بهرام بیضائی، که همان شرح حال پوریای ولی بود - تکنیک کار منظور نیست، بیان نماینده مورد نظر است - آقای کاظمینی که حتم دارم هم آن بر نامه‌ها را شنیده‌اند و هم این نماینده را خوانده‌اند، حق بود کوششی میکردند - که امیدوارم در چاپ بعدی بکنند - در بکار بردن زبان و بیان دیگری در خور موضوع کتاب. مثلاً زبان و بیانی که در مقدمه رستم و اسفندیار شاه رخ مسکوب بکار رفته است. *

شمس

**تاریخ مختصر زندگانی و خدمات
محمد و لیخان خلعت بری - سپهسالار تنکا بنی
همراه با یادداشت‌های شخصی او**

گردآورنده و ناشر:

عبدالصمد خلعت بری

۱۱۸ + ۸۸ صفحه بی بهاء

سپهسالار از جمله افرادی است که فداکاری و مجاهدتی نشان داده است برای برقراری حکومت مشروطه و در این راه رنجها برده است.

نامبرده «در پنجشنبه نهم ربیع الاول سال ۱۲۶۴ هجری قمری یعنی همان سالی که ناصرالدین شاه تاجگذاری کرد - در

قریه «اشتاچ» از بلوک «دو هزار» (یکی از همسایگان اشکور علیا) متولد شد. در سن دوازده سالگی درجه سرهنگی گرفت و وارد خدمات نظامی شد و به محافظت یکی از دروازه‌های تهران گمارده شد. بعدها در جنگهای ترکمن‌ها در استرآباد شرکت کرد و پیروز شد. یکبار هم بخاطر گستاخی و شمشیر کشیدن بسوی (میرزا حسینخان سپهسالار) مورد خشم ناصرالدین شاه قرار گرفت که دستور داده شد چشم‌هایش را در آورند اما حبیب‌اله خان ساعدالدوله چاره‌جویی کرد و بخشیده شد و پس از چندی در اثر فعالیت و لیاقتی که نشان داد لقب «سردار اکرم» گرفت و سر تیپ شد و مجدداً مأمور سرکوبی ترکمنها شد و بخاطر پیروزی در این جنگ «نصر السلطنه» اش نامیدند. آخرین شغل محمد ولیخان در زمان ناصرالدین شاه ریاست ضرابخانه و وزارت مسکوکات بود و در این پست از قرار لیاقت نشان داد و در آمد را بالا برد و باقی قضایا... در ذی‌قعدة سال ۱۳۱۷ بحکومت گیلان منصوب شد و در همین سال لقب «سردار معظم» گرفت و در این هنگام مظفرالدین شاه پادشاه بود و «سردار معظم» مورد لطف باری .. بعلت اغتشاش ناامنی در خطه گیلان محمد ولیخان در ماه صفر ۱۳۲۱ از پست حکومت معزول و مأمور نواحی ناامن شیراز و اصفهان شد و بعدها مسافرتی به آذربایجان و اتفاقات دیگری در آن سامان و بالاخره حکومت اردبیل تا ۱۳۲۲ مراجعت به تهران و عهده‌دار شدن پست «وزارت تلگراف» امیری توپخانه و فرماندهی افواج مازندران و گیلان و قزوین و بعلت ابراز لیاقت ملقب به «سپهدار» که در همین روز و روزگار در سن ۶۰ سالگی مورد بی‌مهری قرار میگرفت که بیشتر بخاطر مشروطه خواهیش بوده است. راهی سفر میشود تا آرامش خاطر بیابد.

اینهم یادداشت ۸ صفر ۱۳۲۳ و دلیلش:

«... در همه دیرمغان نیست چو من شیدائی. محض یادداشت نوشتم که اولاد پند گرفته بقناعت بگذرانند تا بتوانند از خدمت نوکری کناره‌و نشان رعیت بگذرانند و زیادتى مطلبند که در این دولت بی‌قانون ایران راحت و آرامش و یاس زحمت و حقوق خدمت نیست بهر درجه برسند، محسود واقع شده انواع عذاب و ناراحتی و آسیب

کتاب در جهان

«تودارابا» اثر نیکوس کاوانتزاکیس
«تودارابا» یک لغت بومی آفریقایی است، بمعنی «پیغمبر آزادی» که بی مناسبت نام این کتاب برگزیده نشده است.

نیکوس کاوانتزاکیس نویسنده برجسته مسائل اجتماعی، یونانی است. او یکی از روشنفکران طراز اول جهان و یکی از چند کارشناس برجسته امور کشورهای عقب مانده است.

از «کاوانتزاکیس» تاکنون کتابهای «مزرعه حیوانات» «تاریکی در ظهر» و «طبقه جدید» و... منتشر شده است.

«تودارابا» فریاد اعتراضی است که مسبب آن «درد» بوده است. «کاوانتزاکیس» در این کتاب بجستجوی علل این «درد» برمی آید، که سخت بین حم است و بی چشم ورو. وباعث فریاد تمام روشنفکران در سراسر جهان. در این کتاب با برداشتهای تند و تیز نویسنده روبرو میشویم - از استعمار و اینکه آنرا تنها زائیده «ماشین» نمیداند، بلکه سابقه دار و ریشه دارتر از آن «تودارابا» روشنگر مسائل بشمار می آید. چنانکه «هاسل سیمسون» استاد دانشگاه سیدنی در مورد این کتاب نوشته «اثری است که میباید بسیار جدی تلقی شود و نویسنده اش را اسپار تا کوس دنیا ی ماشاخت».

نشر کتاب بسیار فصیح و یکدست و دارای قدرت بی نظیر میباشد*

«پیشروان تحقیقات» از: کارل هاسکینز
کارل هاسکینز مدبر انستیتوی کارنگی در واشنگتن، ۶۵ ساله مردی است که دارای درجه دکترا در ریاضی از «ام. آی. تی» و فلسفه از دانشگاه هاروارد میباشد. تالیفات او بالغ بر ۳۰ جلد میشود. این کتاب حاوی بحث و تحلیلی است درباره «اسپینوزا» و «نیوتون» که از نظر مطرح کردن مسائل تازه و بحث همه جانبه ای که محتوی دارد، درخور توجه است.

«محک تازه در انتقاد» نوشته: رادلف بینک
کتاب، حاوی نظرات و پیشنهادهای بینک؛ منتقد برجسته آمریکایی است درباره نقد هنری. نویسنده معتقد است که هر منتقد، حداقل باید دارای شرایط زیر باشد:
۱- آگاهی و سواد کافی در مورد مطلبی که مورد نقد قرار میدهد.
۲- برداشت تازه از مطالب.
۳- دید روشن و جستجوگر.
۴- بیطرفی مطلق.

در ضمن اشاره و توضیحی میدهد درباره شیوه کارچندتن از برجسته ترین منتقدین جهان، از جمله: «پل سوای» منتقد برجسته قرن نوزدهم فرانسه*

و در یادداشت دیگری نویسد:
«امروز که ۲۸ است در خانه مجسدا الاسلام قزوینی هستیم فردا را بباغ خودم پهلوی دروازه میروم که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم بواسطه خدمت بملت و تحصیل اعاده مشروطیت.»

سپهدار که قزوین را فتح میکند عازم قم و کرج می شود و یک یک را فتح میکند و بالاخره پس از مذاکره با نمایندگان روس و انگلیس و یکمک مجاهدین تهران را هم فتح میکند و در این هنگام قشون روس وارد «انزلی» میشود و باقی قضایا که به خلع محمدعلیشاه ختم میشود و بعدها در کابینه تاریخی وزیر جنگ میشود و بعدها رئیس الوزرا و وکیل ملی مجلس، مجدداً برای بار دوم به ریاست وزرائی منصوب میشود و... بالاخره «دراواخر» کابینه فرمانفرما در ماه ربیع الثانی محمدولیخان خلعت بری لقب سپهسالار اعظم را گرفت و لقب سپهدار به فتح اله خان اکبر که سردار منصور لقب داشت داده شد و بعدها کودتای ۱۲۹۹ سیدضیاءالدین در زمان کابینه این «سپهدار» روی داد.

محمدولیخان برای بار سوم بعد از سقوط کابینه فرمانفرما رئیس وزرا شد. خلاصه... مردی با چنین شور و حال و نا آرام روز و شب هشت مجرم ۱۳۴۵ قمری برابر ۲۷ شهریور ۱۳۰۵ شمسی در خانه ییلاقی اش واقع در زرگنده خودکشی میکند. محمدولیخان از رجال روشنفکر و متجدد بود و یکی از دلایلی این که یادداشت های روزانه خود را ثبت کرده است. و در آنها اشاره میکند،

«امشب که شب چهارشنبه ۲۷ جمادی الاول سنه ۱۳۲۲ در بالاخانه اردبیل تنها نشسته سه ساعت از شب گذشته تفال شد که کسی از اینجا مستخلص میشود این غزل آمد انشاء الله بقال نیک، و معتقد رحمت اله علیه از خداوند امیدوارم که بزودی اثر خیر به بخشد.

ای دل گراز آن چاه ز خندان بدر آئی
هر جا که روی سخت پشیمان بدر آئی.
یادداشت هایی که ضمیمه کتاب است از ۲۶ ذی الحجه ۱۳۱۴ شروع و در ۷ ربیع الاول ۱۳۴۴ پایان میرسد. لازم است توضیح دهیم که کتاب در سال ۱۳۲۸ منتشر شده است و در اختیار برادر بود که این روزها پای جنگل و این شهرک ساحلی از مطالعات لذتها بردم. خدا نصیبتان بکند کتاب خوبی و گوشه دنج و زیبائی! * **سادات اشکوری**

جان و مال را باید به بینند زینهار که خود را داخل کار نکنند و نروند، همین قدر کلاه سرشان را نگاه داشته بسا یک وزیر خائنی بسازند، راه بروند. خیانت در این دوره اسباب آسایش است مثل وزراء، مستوفی ها، میرزاها... باری... سپهدار اعظم طبیبی داشته بنام «میرزا سلیم خان ادیب الحکماء» که «عدل مظفر» و «اتحاد دولت و ملت» را که بحساب ابجد «۱۳۲۴» (سال اعلام مشروطیت) میشود آنجناب اختراع کرده بعرض سپهدار رسانده است و «عدل مظفر» حی و حاضر در سردر مجلس شورای ملی. بهر حال محمدولیخان آنقدر زنده میماند که مظفرالدین شاه هم میمیرد و دوره سلطنت محمدعلیشاه میرسد و باز هم شورش تر کن ها و سپهدار که متخصص! سرکوبی رکن ها شده است مجددا عازم آن دیار میشود و باز پیروز میگردد. اما قبل از برگشتن به تهران به دستور محمدعلیشاه مجلس را به توپ می بندند که سپهدار سفر را با وقت گذرانی میکنند و پس از چندی به تهران باز میگردد. در مدت اقامت در تهران نقشه ها میکشند و بعدها قیام تنکابن و شورش رشت و تبریز و دلگرمی «مستر چرچیل» منشی سفارت انگلیس بوسیله نامه به سپهدار و قضایای دیگر باعث برقراری مجدد مشروطه میشود. بد نیست یک نمونه از «رپورت» هایی که مامورین حفظ شهر داده اند در اینجا آورده شود:
«لילה ۲۹ محرم الحرام ۱۳۲۷

نمره ۵۲ راپورت یکدسته از مجاهدین تبریز سه نفر هست که عریضه می کردند گرفته بادره نظمیه آورده اند. بطریق عرق و گیلان هم که همراه داشتند فعلاً موجود است آنها را در حبس نگاه داشته ام یکنفر از آنها هم خوشگل و از اهل طهران است مقرر میفرمائید که صبح بحضور مبارک بفرستیم یا آنکه مجازاتی کرده مرخص نمائیم؟

«امر مبارک حضرت اشرف مطاع» بگذریم. و قتی که فرمان محمدعلیشاه صادر میشود سپهدار اعظم در یادداشت های چنین مینویسد:
«امروز که ۲۸ است (۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷) الان ده روز است در قزوین هستم بحمد اله بمقصد و مقصود خود که تحصیل مشروطه بود نائل شدیم و شکر الهی را بجا آوردیم و رؤسای دنیا و آخرت شدیم. آرزوی ما همین بود حالا با طهران مشغول بعضی سؤال و جوابها هستیم.»
«محمدولی سپهدار اعظم»

فرد و جامعه

(۲)

در شماره قبل مختصری راجع به نظرات بعضی از فلاسفه بزرگ یونان نسبت بموقعیت فرد در جامعه بیان کردیم. اینک دنباله این بحث را که نظرات پاره‌ای دیگر از فلاسفه یونان قدیم در این باره است، مطالعه می‌فرمایید.
دکتر حبیب چینی

از نظر افلاطون

افلاطون شاگرد بزرگ سقراط که از ۴۲۷ تا ۳۴۷ قبل از میلاد می‌زیست در تعیین موقعیت فرد در جامعه راهی دور از نظرات استاد خویش برگزید. او در «جمهوری» خود فرضیه‌ای آورد که بموجب آن فرد بکلی در جامعه مستهلك میشود. اموال شخصی ر خانواده برای مأمورین دولت ملنی میشود و ازدواج این گروه بر اساس حوائج طبیعی صورت میگیرد. فرهنگ در دسترس عموم قرار میگیرد و هر کسی بقدر لیاقتش تربیت می‌بیند و وارد اجتماع میشود و اجتماع محل و موقعیت او را تعیین میکند. او قدرت دولت را مربوط بمیزان اطاعت افراد از دولت و عدالت دولت را در حفظ قدرت دولت میداند. او چنگ را بد، ولی گاهی ضروری میداند. او انسان را دوست میدارد و معتقد است برای رفاه انسان باید جامعه مرفه بوجود آید. «انسان خوب تنها در کشور خوب میتواند وجود داشته باشد» و از فرضیه جمهوری خود و وضع نظریه اشتراکی میخواهد جامعه‌ای بسازد که همه در آن خوشبخت باشند و بهای این خوشبختی البته چیزی نیست جز اینکه امتیازات فردی از بین برود و فرد در جامعه مستهلك گردد. تعریفی که از جامعه میدهد بسیار جالب است میگوید: «جامعه عبارتست از رفع حوائج متقابل به اشخاصی که استعداد و لیاقتهای آنها مکمل یکدیگر است» در جمهوری خود افلاطون بتفصیل به تشریح مقام فرد در جامعه میپردازد و معتقد است اهمیت اجتماعی هر فرد بسته به میزان کاری است که برای جامعه انجام میدهد و امتیاز فرد را همان موقعیت اجتماعی او میداند که به وی اجازه میدهد خدماتی برای جامعه خود انجام دهد افلاطون عدالت را آن میداند که به هر کس وظیفه او را بسپارند

از نظر ارسطو

ارسطو شاگرد بزرگ افلاطون در تعیین مقام فرد در جامعه براه استاد خود نرفت. این فیلسوف که انسان را حیوانی اجتماعی میداند در استدلال خود کل را مقدم بر جزء میداند و در نتیجه جامعه و دولت را مقدم بر فرد میداند. (در حالیکه گروهی دیگر از فلاسفه کل را مرکب از اجزاء میداند)

و در نتیجه عناصر ترکیب کننده را مقدم بر مرکب دانسته و فرد را مقدم بر جامعه و دولت میشناسند)

او معتقد است که فرد هیچگاه مستقل نبوده جزئی از اجتماعی است که در آن زاده شده و از آن جامعه بی نیاز نیست. بدیهی است او دولت خوب رامیستاید و برانداختن دولت بد را تجویز میکند ولی او در عین حال برخلاف بسیاری از فلاسفه اصل مساوات طبیعی افراد را قبول ندارد و معتقد است عدم مساوات امری طبیعی است و قانون اساسی خوب باید عدم تساویهای طبیعی آدمی را در نظر بگیرد.

از جمله بردگی بردگان را ناشی از خلقت آنان میداند و غلامی را بر حق می‌شناسد و به نظر استاد خود به الغاء خانواده ایراد میگیرد و خانواده را سلول اساسی جامعه بحساب می‌آورد. بهر حال جوامع پراکنده یونان در کار ارزیابی مقام فرد در جامعه بودند که اسکندر مقدونی، با ایجاد سیستم حکومت متمرکز و پر قدرت خود حکومت شهر را بکلی برهم ریخت و از این پس تمایلات جامعه، تحت الشعاع تمایلات یک فرد قرار گرفت، و این حکومت فردی پشت پا بتمام اصولی زد که فلاسفه یونان برای سرزمین خود اندیشیده بودند.
با اینحال اقدامات اسکندر نیز بیشتر مردم را در باره جامعه و مقام فرد در آن باندیشه واداشت

از نظر اپیکور

اپیکور فیلسوف بزرگ یونان، فلسفه خود را در ۳۰۶، در مدرسه‌ای که تأسیس کرده بود بشاگردان تدریس میکرد. اپیکور عقیده دارد حیات اجتماعی کلاً بر پایه منافع فردی استوار است. اگر عضو جامعه‌ای شده‌ایم بدانجهت است که پنداشته‌ایم در آن جامعه بیشتر و بهتر از خطر دشمن در امان خواهیم بود و اگر روزی فرا رسد که این مقصود از وجود جامعه متصور نباشد بهتر که جامعه را ترک گوئیم.
اپیکور قانون را قراردادی اجتماعی میداند که منافع افراد را حفظ میکند و برخلاف سقراط که معتقد بود باید از قانون اطاعت کرد حتی اگر ضرر فرد باشد، اپیکور مانند سوفسطائیان عقیده دارد اگر احساس کنیم قانون بنفع ما نیست باید آنرا بشکنیم مشروط بر اینکه بتوانیم از مجازات فرار کنیم. از نظر افراد بشری - اپیکور قائل به برادری و مساوات بود.

در نظر اپیکور فرد بر جامعه مقدم است و او نه فقط حفظ منافع فردی را مقدم میدارد بلکه به گوشه‌گیری در فعالیتهای اجتماعی راغب است و بی پروا توصیه میکند که باید از راه و روش فردی و حفظ منافع شخصی و بی نیازی فردی تبعیت نمود و اجتماع را بحال خود وا گذاشت زیرا شرکت در حیات اجتماعی موجب سعادت نیست. کسب لذت را مایه زندگی خوب میدانست. و البته لذت مورد نظر او «مصاحبت و مؤانست و رفاقت» بود.

او قانونی را حق میداند که بر منافع فردی منطبق باشد. فلسفه اپیکور را بعلمت اعتقاد به خودپرستی، اگوئیسم گفته‌اند.
این بحث ادامه دارد



LA FRANCE DE MAURICE CHEVALIER

همیشه دختران جوان نمک نمایشات او بوده اند

این جشن که قرار است در زیر برج ایفل برپا شود تنها ۲۵۰۰۰ جای نشستن خواهد داشت و تمام شخصیت‌های معروف هنری و آوازخوانان و ستارگان درجه اول اروپا و آمریکا در آن شرکت خواهند کرد
ژورژ کراون مدیر این جشن از هم اکنون اعلام کرده است که شخصیت‌هایی نظیر سامی - دیویس چونور آوازخوان سیاه پوست آمریکایی فرانک سیناترا - بیتل‌ها - آوازخوانان «رولینگ استونز» که معروفیت بین‌المللی دارند و دانی کی - باربارا استریسند از هم اکنون برای حضور در این جشن دعوت شده‌اند بنابراین جشن تولد موريس شوالیه بیشتر از آنکه جنبه ملی داشته، قیافه بین‌المللی پیدا خواهد کرد.

سپس برای تشکر و امتنان از پاریس آوازخوان قدیمی فرانسه در تئاتر شانز-لیزه پانزده نمایش آوازورقص ترتیب خواهد داد که در میان آهنگ‌هایی که خواهد خواند این تصنیف که «پیر دلانو» آنرا ساخته شاید از همه دل‌انگیزتر باشد:

وقتی که من صدساله بشوم صدساله -
صدساله ۱

و خدای مهربان بخواهد که من تا آنجا

پیش بروم

میری ماتیو - تصانیف مختلف این قدیمی‌ترین آوازخوان و هنرمند فرانسوی را اجرا خواهند کرد.

بعد از این برنامه مجلل که دوران قدیم و جدید زندگی موريس را به پیش چشم میلیون‌ها نفر خواهد آورد، در ماه اکتبر در تلویزیون رنگی، فیلم «موريس شوالیه تحت عنوان «موريس پاریس» که توسط ژان کریستف آورتی تهیه شده است تحت عنوان «این زندگی است» نمایش داده خواهد شد. بعد از این برنامه مردی که بیش از هر کس برای فرانسه طرفدار پیدا کرده است به آمریکا مسافرت خواهد کرد و در دوری که از «کانزاسیتی» شروع خواهد شد برای مردم این کشور که سخت‌طردار و هستند یک سلسله نمایشات دلپذیر ترتیب خواهد داد و مقارن همین اوقات همین جلد خاطرات او از چاپ خارج خواهد شد. در مراجعت بفرانسه موريس شوالیه نمایشی را با بریتیت باردو و بروی صحنه خواهد آورد و بعد در طی مراسم خاصی بدریافت نشان لژیون دونور مفتخر خواهد شد. و بالاخره در ماه ژوئن تحت مدیریت «ژورژ کراون» با بودجه‌ای معادل ۸۰۰ هزار فرانک جدید فرانسه (در حدود ۱۲۰۰۰۰۰ تومان) جشن تولد او توام با جشن تولد خواهر کوچکش برج ایفل بطور رسمی اجرا خواهد شد.

در این روز و روزگار

موريس شوالیه و فرانسه

موقعی که پنجاه و هشت ساله شد گفت: «من جوان‌ترین جوان‌ها بودم بعد نماینده جوان‌ها شدم و حالا پیرترین جوانان هستم» و بعد اضافه کرد: «اگر خدا بخواهد روزی خواهد رسید که جوان‌ترین پیرهای جهان بشوم» مثل اینکه خداوند این تقاضای موريس - شوالیه را مستجاب کرده است چون موريس - شوالیه در دوازدهم سپتامبر امسال (سه‌شنبه هفته قبل) هشتاد ساله شد. او درست هم سن برج ایفل پاریس است با این تفاوت که موريس دو ماه از برج ایفل پاریس هشتاد و هشت ساله می‌باشد «معروف ترین و محبوب‌ترین پیرمرد جهان بزودی دارای طولانی‌ترین جشن تولدی خواهد بود که تاکنون جهان بخود دیده است» جشن تولد موريس شوالیه درست یکسال طول خواهد کشید. تنها در تلویزیون فرانسه نوزده ساعت تمام درباره موريس شوالیه صحبت خواهد شد و کسانی نظیر میشل سیمون، ژورژ براسن، ژیلبر - بکو - روبرت هیرش - جانی هالیدی -



موريس شوالیه: جوان ترين پيرمردها، او گوئی نظير فرانسه ابدی است

«موريس شوالیه گران ترين و پير در آمد ترين هنرمند و آواز خوان جهان است.»

آواز خوانی و نمايشات موريس شوالیه ابتدا از شهر ماری شروع شد. موريس ابتدا در کافه آلکازار اين شهر و سپس فولي پررژه لوهاور برای هر سه شب آواز خوانی فقط سي و پنج فرانك قدیم فرانسه دریافت میکرد البته امروز خیلی ها در جهان پیدا شده اند که آواز میخوانند و آوازه ايشان را صفحه میکنند و در سراسر جهان بفروش میرسانند ولی آواز خوانی آن ها هیچ قابل مقایسه با آواز خوانی موريس شوالیه که توام با نمايش است آنهم در روی صحنه ای که صدها چشم بآن دوخته شده است، کار هر کسی نیست در هنر لیاقت مخصوصی می خواهد تا بتوان مستمعین و تماشاچیان را تا آخر صحنه سرگرم و بشاش نگاه داشت

اولین فیلم شوالیه در هالیوود و تحت عنوان «بی گناهان پاریس» اجرا گردید ولی در مدت هفت سال او ۱۳ فیلم دیگر در هالیوود بازی کرد که همه اش با بزرگترین هنر پیشه های زمان بود.

بعد از جنگ جهانی دوم بیشتر فیلم های

در يك گردش ۲۳ روزه موريس با وجود کبر سن همیشه مطیع و امر من بوده بارها اتفاق می افتاد که من او را وادار بجهش هایی میکردم که با سن و سال او نمی خواند، بطوریکه یکبار چنین بنظرم رسید که پیر مرد بگریه افتاده است ولی او هرگز سربلایی نشان نمی داد وقتی این فیلم، در تلویزیون بمعرض نمايش درآمد قریب چهار صد نامه بمن رسید که تعریفی نداشت ولی در ضمن ۶ هزار نامه تمجید آمیز از اطراف و اکناف آمریکا دریافت کردم که در یکی از آنها نوشته شده بود:

«این بزرگترین حادثه ایست که بعد از لافایت در آمریکا اتفاق افتاده است»

اولین باری که موريس شوالیه با آمریکا رفت در سال ۱۹۲۶ بود. او این مسافرت را بدعوت صاحبان تئاتر های آمریکا برای اجرای يك سلسله نمايشاتی که بسیار قرین موفقیت شد انجام داد.

در آمریکا هنوز هیچ خواننده خارجی نتوانسته است با او رقابت کند. در هالیوود و در هر کافه یا رستورانی میشد به افتخار ورود او ابتدا سرود ملی فرانسه «مارسیز» را می نواختند و تمام تکیه اعلانات و آگهی های روزنامه های این کشور روی این موضوع بود که:

آنوقت خواهم گفت: صبر کن، صبر کن صبر کن

من عاشقم، و تازه زندگی ام آغاز شده است. بدین طریق، فرانسه از موريس شوالیه ای که فرانسه را با تصنیف های خود ترسیم کرده و آن را به مردم جهان شناسانده، تجلیل میکند هیچ آواز خوان و شاید هیچ فرد فرانسوی با اندازه موريس شوالیه در آمریکا معروفیت و محبوبیت ندارد.

می توان گفت تقریباً تمام مردم آمریکا موريس شوالیه را میشناسند.

در آخرین مسافرتی که بآنکشور کرد، تمام مطبوعات آمریکا در مورد او قضاوت هایی از این قبیل داشتند:

«شوالیه زیبا هر روز جوان تر میشود!»

متشکریم شوالیه!

«توبدون شک یکی از مردان بزرگ جهان بشمار میرود حتی بزرگتر از آنهایی که در گذشته بوده اند» او هنوز برآستی در کار خود استاد فن است»

«شوالیه از جیمز باند و بیتل هاودین مارتین دسته جمعی با سکس آپیل تر و مفرح تر می باشد» ژان کریستف آورتی که از نمايشات موريس شوالیه فیلم تهیه می کند مینویسد: در آمریکا

او را «رنه کلر» تهیه کرده است در این فیلمها او همیشه سعی داشته که نقش يك مرد عاشق-پیشه مسن را بازی کند که در عشق همیشه موفق است.

حسن موريس شوالیه در این است که او همیشه سن خود و موقعیت زمان و مکان و عصر خود را در نظر میگیرد. او بهتر از هر کس می داند که يك هنرمند آوازه خوان بساید منعکس کننده زمان خود باشد و چیزی را عرضه کند که در آن روزگار خریدار داشته باشد.

بتازگی ضمن گفتگوئی می گفت: در ایالات متحده آمریکا حتی در سن ۷۸ سالگی تصویر مرا با چراغهای نشون در معابر قرار داده و در کنار آن نوشته بودند که:

«شوالیه ۷۸ سال دارد» در حالیکه آمریکا کشوری است که در آنجا هنرمندی که بسن چهل سالگی میرسد دیگر برای مردم جالب توجه نیست درواقع وقتی من بسن ۵۰ سالگی رسیدم تصمیم داشتم آوازه خوانی و نمایش را ترک کنم ولی تا پنجاه و پنج سالگی باز به این کار ادامه دادم در پنجاه و پنج سالگی و ۶۰ سالگی نیز باز تصمیم گرفتم که دیگر کنار بروم ولی چنانکه ملاحظه می کنید هنوز به این کار ادامه میدهیم و تصور میکنم تا موقعیکه ماشین بدن من کار میکند از این کار دست نکشم مگر اینکه روزی بیاید که رئیس ارکستر، دیگر حضور مرا در روی صحنه جالب نداند. راستش را بخواهید گاهی اتفاق می افتد که وقتی وارد صحنه میشوم با خود میگویم: پیرمرد بس کن ولی بناگهان شغف و تشویق تماشاچیان مرا بوجود می آورد و ناگهان خود را سی چهل سال جوان تر حسن میکنم بعین مثل اینکه تماشاچیان مرا سحر کرده باشند.

بر حسب معمول در سن ۷۹ سالگی هیچ پیرمردی نمیتواند فرم بدنش را حفظ کند ولی رعایت نظم و ترتیب و تعادل فرم بدن مرا حفظ کرده است. من هرگز در هیچ چیزی افراط نکرده ام و هر وقت يك شب در يك میهمانی فی المثل در میخواری افراط کرده ام وقت خواب، خود را ملامت کرده ام و تصمیم گرفته ام که شب های دیگر این افراط را جبران کنم.

منشی مخصوص او «فرد» تعریف میکند: «موريس وقتی برای اجرای نمایشات خود وارد شهر تازه ای میشود قبل از هر کار ابتدا مدتی در شهر بگردش می پردازد و مقداری هدیه و اشیاء لوکس خریداری میکند و چون به هتل خود بازگشت، از قید لباس آزاد

می شود و حتی شام را در تخت خواب خود صرف می کند و پس از تماشای چند برنامه تلویزیون بيك استراحت کامل می پردازد و تنها ساعت يك بعد از ظهر فردا پس از اینكه نه ساعت مختصری خورد، آماده تمرین می گردد.»

سی سال پیش موريس گاهی روزانه يكصد عدد سیگار دود میکرد ولی سی سال است که سیگار را ترک کرده و لب به آن نمیزند. يك روز از او سؤال کردند عقیده اش در مورد پول چیست؟ آوازه خوان فرانسوی در جواب گفت: «میدانم که بین مردم شایع است که من مرد خسیسی هستم. اما حقیقت این است که من نمیخواستم و نمیخواهم در زندگی دستم را بروی این و آن دراز کنم البته من آدم مقتصدی هستم و این هم صفتی است که همه فرانسوی ها به آن اشتها دارند. يك روز در هالیوود وقتی دو گلاس فربنکس برای شوخی و تفریح مرا با لباس اسمو کینگ به استخر انداخت خیلی عصبانی شدم این عصبانیت، فقط و فقط از این جهت بود که من هیچ میل نداشتم لباس قشنگم را که بآن می نازیدم خراب به بینم گوا اینکه در آن موقع من از جمله گران ترین هنرپیشه های جهان از لحاظ دریافت دستمزد بشمار میرفتم!

چندی پیش برای ۱۷ آواز که در مونر آل اجرا کردم ۵۰۰ هزار فرانك جدید فرانسه

(۷۵۰ میلیون تومان) دریافت کردم.

ثروت موريس شوالیه حساب و کتابی ندارد، آنها که با او نزدیکند آنرا به صد میلیون فرانك جدید فرانسه (۱۵۰ میلیون تومان) تخمین میزنند.

موريس بعلت بدی هایی که از اعضای خانواده خود در ایام جوانی دیده به آنها اعتنائی ندارد. ولی در عوض او دوستان بیشماری دارد که همه باو علاقه دارند.

موريس شوالیه با همه خستی که باو نسبت می دهند یکی از مهمان دوست ترین فرانسویان است در مهمانی هایی که ترتیب میدهد میهمانانش اغلب شخصیت های معروف بین المللی هستند که موريس داستانهای جالبی از آنها در خاطر اش آورده است.

موريس شوالیه از کمک به هنرمندان بازنشسته و از کار افتاده نیز غافل نیست.

او از سال ۱۹۵۲ ویلای معروف خود بنام «لالوک» را که چهارصد هزار فرانك جدید فرانسه (۶۰۰ هزار تومان) ارزش دارد، تحت اختیار هنرمندان پیر و از کار افتاده قرار داده است.

موريس در مورد سیاست يك روز می گفت: من نه موافق کسی هستم نه مخالف کسی من نه موافق مرا می هستم نه مخالف مرا می من در



موريس شوالیه در اوان جوانی با «مستنک» زنی که از چهارده سالگی عاشقش بود.



موریس شوالیه با «میری ما تیو» :
باید باو درس زندگی بدهم !

من هنوز نسیف سال را هر شب کار میکنم ولی هر وقت بخانه مراجعت می نمایم کاهلا باسراحت می پردازم من حالان تلاش زیاد را دوست ندارم چون آنچه را که باید بگویم تاکنون گفته ام.

وامادر مورد مرگ من هم گاهی درمورد مرگ فکر میکنم. چون هر چند روز یک بار خبر مرگی از آشنایان را در روزنامه میخوانم. من از مرگ نمیترسم من فقط از یک چیز وحشت دارم. من میل ندارم زشت بمیرم. من میل دارم که حتی مرگ من با زیبایی باشعف و باخوشی توام باشد من حتی حاضریم با یک کمپانی تلویزیونی قرارداد ببندم که او اجازه داشته باشد از مرگ من فیلمبرداری کند در آن لحظه من سعی خواهم کرد که با تبسم بمیرم و بگویم «آقایان، خانم خدا حافظ برای همیشه» این آخرین آرزوی من است ولی مثل فرانسه که موریس شوالیه سمبل آن است در ۸۰ سالگی هم موریس شوالیه خیال مردن ندارد و مثل فرانسه که سمبل آن است موریس شوالیه خیال دارد ابدی باشد.

پرویز لادین

موریس می گوید :

«وقتی مادرم فوت کرد بعین مثل اینکه نصف گلبول های بدن من از بین رفته باشد. چند شبانه روز کارم گریه وزاری بود. اولین موقیعت من در آواز در ۱۷ سالگی در شهر مارسی آغاز گردید سپس به کافه معروف الدورادو و فولی برژه دعوت شدم و بالاخره موفق گردیدم که با میسنکت آواز خوانی که از ۱۴ سالگی عاشقش بودم وارد صحنه شوم زندگی من با اختراع دو چرخه، اتومبیل، هواپیما، عکاسی و رادیو و تلویزیون همراه بوده است و اگر جنگ ها و بیماری ها و عشق ها و بمبارانهای هیروشیما و ناکازاکی ربه آن اضافه کنیم، یک دنیا حادثه در وجود من خلاصه می شود.

اغلب آوازه خوانان جوان امروز گاهی از اینکه من هنوز بر سر پا ایستاده ام بمن کج نگاه می کنند ولی من جای کسی را تنگ نکرده ام آنها هم اگر بجای تقلید از آوازه های آمریکائی یک راه و روش اصیل انتخاب کنند آنوقت خواهند دید که موقیعتشان کمتر از من نخواهد بود.

با این همه، تقلید هم اگر باندازه باشد، بد نیست.

دوستان خوب من فرانک سیناترا و سامی دیویس جونیور هستند آنها گاهی از آوازه های من تقلید میکنند من هم تصمیم گرفته ام که در برنامه های آینده ام در پاریس از تقلید سامی دیویس جونیور «از من و آوازه هایم» تقلید کنم.

من هنوز احساس پیری نمیکنم من هنوز هر شب در هر نقطه جهان اگر بخوام میتوانم آواز بخوانم و نمایش بدهم و انرژی این کار را دارم.

تمام عمر خود به هیچ حزب و دسته ای تعلق نداشته ام. من نباید هم طرفدار کسی باشم چون شغل من این است که فرانسه را زیبا و قابل خواستن جلوه بدهم خیلی از جوانان و آوازه خوانان امروزی نظیر شاعران، هنرمندان و وابسته به یک طرز فکر خاص هستند این امر البته مربوط به خود آنهاست اما من خودم را از نظر فکری و سیاسی و روشنفکری آنقدر پیشرفته و با سواد نمیدانم که تصمیم بگیرم یا تشخیص بدهم که حق با کدام جبهه است من در زندگی این امر را درک کرده ام که انسان برای اینکه بتواند بزندگی ادامه بدهد و خوب زندگی کند در درجه اول باید با خودش موافقت حاصل کند و بعد باید کار کند.

ولی با وجود اینکه موریس معتقد است که در سیاست مداخله نمیکند بعد از جنگ اخیر از طرف رادیوی لندن متهم به همکاری با آلمانها شد و اگر دفاع جانانه «آراگون» از او نبود، شاید این اتهام باین آسانی ها، دست از سر او بر نمی داشت.

با اینکه موریس خود را مرد سیاسی نمیداند ولی همه میدانند که از طرفداران پروپا قرص مهندس فرانس است.

با اینکه میگوید من از سیاست کناره می گیرم ولی در یادداشت هایش با احساسات و شعف بسیار جریان شامی را تشریح میکند که بدعوت ژنرال دوگل، با حضور عده زیادی از سفرای خارجی صرف کرده است آنشب ژنرال در تمام مدت مهمانی او را «استاد عزیز من، استاد عزیز من خطاب میکرد و سه روز بعد ژنرال دوگل یک عکس بزرگ خود را برای موریس شوالیه فرستاد که این کلمات بخط ژنرال زیر عکس دیده میشود.

» به آقای موریس شوالیه یک قریحه بزرگ، یک شخصیت فعال، یک مرد بتمام معنی موفق با صمیمیت - امضاء شارل دوگل «



«لالو» کاخ باشکوه او، آسایشگاه هنرمندان باز نشسته و از کار افتاده!

وزیر دادگستری سخن میگوید.

«... بدقت آنچه نوشته بودید خواندم و واقعا هم خوشحال شدم بخصوص از اینکه بدقت نظر و توجهی که باین قانون متمرقی نشان داده اید و حالا هم مایل هستم با نقاداتی که شده ماده بماده رسیدگی کنیم منتهی مقدماً باید دو موضوع را درباره این قانون بگویم...»

ساعت نزدیک ظهر بود دکتر جواد صدر وزیر دادگستری در اطاق بزرگ وزارت که اگر در آن روزهائی که عدلیه را میساختند متوجه بودند که روزگاری میرسد که این کاخ با عظمت هم برای دادرسی مردم کافی نیست بدون شك اطاق وزیر عدلیه را باین بزرگی نمی ساختند نشسته بود با یک لیوان شیر و چند بیسکویت که معلوم نبود غذای اصلی و یا پیش غذای وزیر دادگستری را تشکیل میداد...!

دکتر صدر بسخنان خود ادامه داد و افزود:

«... آن دو موضوع یکی این است که در بسیاری موارد تعدد بود که قانون صراحت نداشته باشد و عدم صراحت را عدم توجه قانونگذار تلقی نکنید بلکه مصلحت ایجاب میکند که ماده بهمین صورت باشد و دیگر اینکه قانونی که ابتدا بساکن و بدون سابقه تصویب میشود مثل هر کار دیگری امکان اینکه تمام جهات و نکات دقیق آنهم مورد نظر باشد وجود ندارد و بسیاری از همین مسائل که شما طرح کرده اید قابل پیش بینی نبوده و محاکم هنگام اجرای قانون متوجه آن شده اند و بنا بر این این قانون هم مثل سایر قوانین حقوقی جزائی قابل تجدید نظر و اصلاح میباشد... و از اینها گذشته قانون حمایت خانواده مربوط به فرد فرد ملت ایران است و این افراد هر يك دارای طرز تفکر خاص هستند و نتیجه این میشود

که اختلافات خانوادگی بهیچوجه ضابطه ای نداشته باشد و باید این اختلافات جدا جدا در دادگاه مطرح شود تا پس از چند سال بتوان رفته رفته بطرز تفکر مردم و انگیزه دعاوی خانوادگی پی برد. و این قانون هم بر همین اساس پی ریزی شده و سعی شده آنچه که قابل پیش بینی هست در مواد گنجانیده شود ولی بعید نیست دو ماه یا یکسال دیگر طرز تفکر پنجوی شود که موارد جدیدی برای این قانون لازم باشد. و بهر صورت در امور خانوادگی و زناشویی همانطور که دوستی و علاقه زن و شوهر ضابطه ای ندارد و نمیتوان درجه بندی کرد در مورد دعاوی خانوادگی هم واقعا همینطور است و آنقدر این دعاوی متنوع است که میتوان ادعا کرد هر يك در جای خود قابل مطالعه است و چون قانون باید بطریقی تصویب و اجرا شود که شامل عموم باشد بهمین دلیل در خیلی از موارد از صراحت خود داری شده تا عمومیت داشته باشد...»

دکتر صدر آنگاه آن شماره مجله را که تحت عنوان «اینها مشکلات کار است» مقاله ای داشت از روی میز برداشت و گفت:

«... همانطور که نوشتید من از محاکم آمار خواستم تا بدانم علل و جهت دعاوی خانوادگی چیست و وقتی این آمارها رسید میتوانیم تقریباً نحوه اختلافات مردم را بدانیم ولی در حال حاضر بدو دلیل این آمارها هم کمک شایانی نمی کند اول اینکه این آمارها مربوط به ماه اول و دوم است و زمان زیادتری لازم است تا با مراجعه افراد انگیزه های اختلاف روشن گردد. دوم اینکه فعلاً این کار مربوط به تهران است و مربوط به تمام مملکت نیست چون این قانون را در سراسر مملکت در يك زمان شروع نکرده اند که آمار از همه جا برسد البته این آمارها که رسید و مطالعات لازم روی آن انجام شد آن وقت میتوان به نقائص این قانون بیشتر وارد شد و رفع نقص کرد... و اینرا

هم اضافه کنم که قانونگذار هنگام تصویب این قانون توجه بیک مسئله مهم روانی هم کرده و آن این بود که این قانون بعکس قوانین دیگر مورد توجه تمام مردم است و لواشکه فعلاً مشمول آن نباشند برای مثال توجه همه مردم بقانون آئین دادرسی مدنی یا قانون مجازات قاچاقچیان جلب نمیشود چون عده کثیری از مردم سروکاری با این قبیل قوانین ندارند و چه بسا که یکبار هم در عمرشان فرصت مطالعه آنرا پیدا نکنند، اما قانون حمایت خانواده اینطور نیست قانونی است که همه مردم با آن سروکار دارند و یا بهر حال با آن سروکار پیدا می کنند و این قانون مربوط به زندگی مردم است و اگر از اطفال که از نظر سن شایستگی اینکار را ندارند بگذریم سایر افراد مملکت اعم از زن یا مرد نسبت باین قانون صاحب نظر هستند و با توجه و علاقه بدان نگاه می کنند...»

البته منکر این نیستیم که اجرای این قانون با بستگی کاملی که بزندگی مردم دارد در آغاز کار مشکلاتی را در بر دارد و لسی این مشکلات بیشتر ناشی از حساسیت تغییر وضع است همانطور که فرضاً همین روزها که در کشور سوئد وضع رانندگی را عوض کرده اند مشکلاتی پیدا شده ولی رفته رفته وقتی مردم عادت کردند مقداری از مشکلات بخودی خود از بین میرود و مقدار دیگر هم با تغییر مواد قانون و یا اضافه کردن مواد جدید از بین خواهد رفت...»

جلسات ماهانه

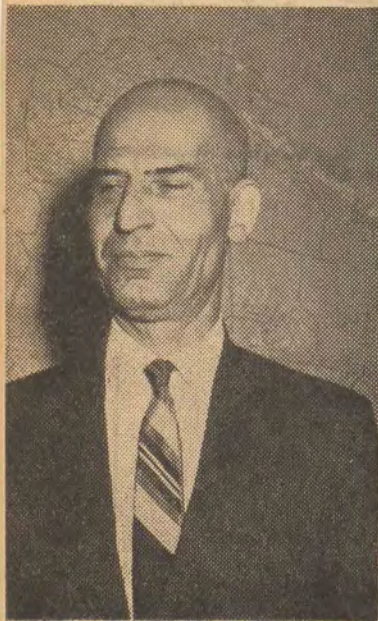
دکتر صدر آنگاه بماده اول قانون و انتقاداتی که بدان شده اشاره کرد و گفت:

«ما جلسات ماهیانه ای با قضات محاکمی که این قانون را اجرا می کنند داریم و من در نخستین جلسه عین این مقاله را برای آنها خواهم خواند و مشکلات کار را با خودشان هم در میان میگذارم ولی در همین ماده يك اینکه نوشته اید چرا بکلی

در دعاوی خانوادگی آئین دادرسی رعایت نمیشود البته دلیل دارد. چندماه روی این قانون بحث شد و همه اطراف و جوانب کار بررسی گردید و صلاح در این دیده شد که مردم در این مورد تابع مقررات پریچ و خم آئین دادرسی نباشند و زن یا مرد روی يك تکه کاغذ هم بتواند اعتراض را بنویسد و حتی بیاید در دادگاه و شفاهاً اقامه دعوی کند و تقریر نویس دادگاه با مدیر دفتر آنرا صورت مجلس کند و دست قاضی هم باز است که اگر فرضاً ۱۰۰ نفر مراجعه کرده اند و بعلمت ضیق وقت نمیتواند بتمام آنها در یکی دو ساعت رسیدگی کند برایشان نوبت تعیین کند ولی همین قاضی وقتی ببیند فرضاً در يك دعاوی خانوادگی وضع اطفال موجب نگرانی است خارج از نوبت با آن دعوا رسیدگی نماید و فی المثل کار تقاضای ساده دو نفر را که فوریت ندارد بروز بعد موکول کند...»

و اینکه اعتراض شده که اگر دادخواست در تهران رد شود طرف میتواند بجایهای دیگر برود و یا در تهران حق دارد دادخواستهای مکرر بدهد، این امر مورد نظر قانون گزار بود و شك نیست اگر يك نفر آن قدر لجاجت کرد که هر چه دادخواست او را رد کنند باز دنبال کند لابد يك مشکلی در کارش هست که باید رسیدگی کرد اما بهر حال برای اینکه در این کار ضابطه ای باشد که فرضاً اگر زن در تهران بود و شوهر در آبادان چه دادگاهی صلاحیت رسیدگی دارد، در همین کنفرانسهای ماهیانه مطرح میکنیم و تکلیف اینکار را روشن خواهیم کرد.

لکن بهر صورت قانون گزار تعدد داشته که برای اینکار بهیچوجه تشریفات آئین دادرسی رعایت نکرد و قاضی مختار باشد بهر طریقی که میخواهد رسیدگی کند و حتی ممکن است این رسیدگی را از نظر وضع خانوادگی بشخص دیگری و اگذار کند و یا فرضاً



در اینجا با توجه به صحنه‌ای که روز قبل در یکی از دادگاه‌ها دیده بودم و مردی که زن خود را سه طلاق داده بود، يك «محلل» آورده بود ولی رئیس دادگاه می‌گفت: طبق قانون باید این «محلل» هم تمکن مالی داشته باشد و هم «قدرت اجرای عدالت» و چون ندارد نمیتواند «محلل» شود. اشاره کردم و گفتم:

- در مورد «محلل» که زن داشته باشد و بخواهد این «وظیفه» را قبول کند آیا این تشریفات باید رعایت شود؟

وزیر دادگستری با خنده گفت: مردی که پس از دادن سه طلاق باز هم میخواهد همان زن را بگیرد این زحمت را هم بکشد که محلل بدون زن پیدا کند تا این مشکل برایش پیدا نشود والا همان چند ساعت «محلل» شدن هم تعدد زوجات است و باید قانون را مراعات کنند ۱۰۰

در مورد اطفال

وزیر دادگستری افزود: «اما در مورد اطفال متأسفانه ما قانونی که تکلیف طفل را روشن کند نداشتیم قانونی بود که پدر تا يك سن و دختر تا يك سن دیگر در اختیار زن یا شوهر باشند ولی بهر حال وضع طفل روشن نبود با این قانون كاملاً وضع معیشت طفل روشن شده است و دست قاضی باز گذارده شده با توجه به مصلحت طفل او را به مادر یا پدر یا بستگان دور و نزدیکش و یا بالاخره يك شخص مورد اعتماد بسپارد و هزینه او را هم تامین کند و بنا بر این با توجه به ارتباط خانوادگی باید طفل را بدست يك شخص مطمئن سپرد... البته اگر برای سرپرستی اطفال مؤسساتی داشتیم بهتر بود اطفال در اختیار این قبیل مؤسسات قرار داده شوند اما چون نداریم فعلاً این امر را هم بهمه دادگاه گذارده ایم شاید وقتی مؤسساتی برای اینکار درست شد بآن مؤسسات سپرده شوند...»

گرفتن رسید جهیزیه ۱۰۰

در مورد ماده ۱۵ آئین نامه یعنی تهیه صورت دقیقی از جهیزیه و گرفتن رسید از شوهر قبل از ثبت ازدواج در محضر وزیر

را بدادگاهها بکشند و شاید کمتر اتفاق بیفتد که مردی بپاید در دادگاه بگوید فقط بخاطر اینکه من از زندگی با این زن سیر شده‌ام میخواهم طلاقش بدهم در حالیکه متأسفانه طبق آمار موجود در انگیزه تقاضای طلاق خانمها این مسئله وجود دارد و با این ترتیب صلاح در این بود که وضع بهمین متوال باقی بماند و دادگاه بر این امر نظارت کند.

رسیدگی میکنیم..

اما در مورد میزان مدت «ترك زندگی خانوادگی» که مورد اعتراض قرار گرفته که چرا حداقلی برای آنها تعیین نشده مدت دو ماه در کمیسیون روی این مطلب و روی جرائمی که مغایر با حیثیت خانوادگی است بحث شد و سرانجام مصلحت در این دیده شد که مدت قید نگردد کما اینکه در قانون شرع هم وجود ندارد.

ترك خانواده برای مدت يك روز و حتی یک ساعت هم ممکن است زیان آور باشد این است که با توجه با وضاع و احوال خانواده این امر بمعده قاضی دادگاه گذارده شده تا هر چه مصلحت دید عمل کند و در باره ارتکاب جرایم مغایر با حیثیت خانوادگی هم نمیتوان ضابطه‌ای داشت و این امر هم بمعده خود قاضی است چون چه بسا يك جرم کوچک که برای دیگران عادی است برای يك خانواده زننده باشد و برای مثال دزدی برای خانواده‌ای که شوهر یازن بدفعات بهمین خاطر گرفتار شده مغایر با حیثیت خانوادگی نیست ولی چه بسا که بازداشت يك مرد با اتهام دزدی خانواده او را سرشکسته کند. بنا بر این تمام این مسائل در کمیسیون مطرح شد و حالا هم در این زمینه در جلسه ماهانه‌ای که داریم مذاکره خواهیم کرد.

همه ازدواج مجدد است!

در مدت بذل مدت در عقد انقطاع و فسخ و غیره بهر حال «صینه» هم باید ثبت شود چون آن هم تعدد زوجات است و اگر مردی رعایت قانون را نکند همان مجازات را باید ببیند.

منشی دادگاه یا خودش یا شخص مورد اعتماد را بفرستد بمحل اقامت طرفین و از همسایگان و افراد دو طرف و حتی بقال سرکوچه از وضع داخلی زن و شوهر پرسش کند و یا بوسیله تلگراف و تلفن تحقیق نماید و خلاصه بهر راهی که امکان رسیدگی هست برود تا انگیزه جدائی را پیدا کند و آن وقت عادلانه قضاوت کند. و طبیعی است وقتی ما میخواهیم دست قاضی تا این حد باز شود دیگر رعایت آئین دادرسی امکان ندارد.

هنوز مرد میتواند!

دکتر صدر آنکه بماده یازده قانون اشاره کرد و با انتقادی که از آن شده مبنی بر اینکه با این ماده تمام قدرت قبلی مرد بر زن بقوت خود باقی است حتی ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی که می‌گوید:

مرد میتواند در وقت که بخواهد زن خود را طلاق بدهد. چنین پاسخ داد:

«در قانون مدنی این ماده وجود دارد و ما هم نخواستیم آنرا نسخ کنیم درست است که مرد میتواند زن خود را طلاق بدهد اما نه مانند گذشته و بدون اطلاع بلکه باید بدادگاه بپاید و دلایل خود را بگوید و دادگاه هم وظیفه دارد که سعی در سازش کند. اگر مساعی دادگاه بجائی نرسد آن وقت گواهی عدم امکان سازش را صادر میکند و بنا بر این باید بگوییم این ماده نه نسخ شده و نه قدرت مطلقه سابق خودش را دارد بلکه بجای خود باقی است منتهی استفاده از آن مشمول تشریفات مراجعه بدادگاه شده است.»

وزیر دادگستری در اینجا باین اعتراض که:

اگر بنا بود برای مرد این قدرت محفوظ بماند چه لزومی داشت برای این قانون این همه تلاش بشود پاسخ داد:

«آمار نشان داده که تقاضای مردها برای طلاق خیلی کمتر از زن‌هاست و بخاطر حفظ حیثیت اجتماعی هم که شده مردها نمیخواهند مسائل خانوادگی خود

دختر کرملین و استالین

(۳)

« روز ۲۱ آوریل ۱۹۶۷ میلونها
« آمریکائی روی صحنه تلویزیون خود
« زن جوانی را دیدند که لبخند دلربایی
« بر لب داشت و در قمرودگاه گندی از
« هواپیما پیاده شده. این زن ۴۲ ساله
« کسی بجز سوتلانا دختر دیکتا تور سابق
« شوروی نبود که از هندوستان ورم و
« سوئیس به آمریکا آمده بود، او در
« ۱۹۶۳ در بیمارستان مسکو با مردی که
« از خسانوادهای سرشناس هند و از
« کنونیستهای منعصب بود، آشنا شد.
« این آشنایی به عشق و دلدادگی منتهی
« شد و دوطرفه سرانجام تصمیم به ازدواج
« گرفتند. لیکن دولت شوروی با ازدواج
« آن دو موافقت نکرد.

« در شماره های گذشته نوشتیم که در
« پاسخ این سؤال که: «سوتلانا استالین
« کیست؟»
« آقای کوسینگ در نیویورک پاسخ
« داده بود: «آدمی که روحاً علیل و
« بیمار است.»
« مارتین ایون» که در مطالعه تاریخ
« کمونیسم معاصر جهان تخصص دارد، در
« زندگی گذشته «سوتلانا» کاوشهایی
« بعمل آورده و کتابی در این باره نوشته
« است بنام: «سوتلانا دختر استالین» که
« خلاصه ای از قسمتهای اول آن در دو
« شماره گذشته منتشر شد. اینک بقیه آن.

ترجمه: رضا عقیلی

در لابلای اوراق دفتر خاطرات

هیچکس بیاد ندارد که در دوران زناشویی پدر «سوتلانا» با مادرش مانند هر زن و شوهری روزهای خوشی وجود داشته باشد. تا آنجا که «سوتلانا» و دیگران بیاد دارند، روزی نبوده است که اوقات آن دو بدون نزاع و مراغه سیری شده باشد.

در اکتبر سال ۱۹۳۲ همسر جوان استالین دانست که یکی از دوستان عزیز خانواده بنام «افریم کوارسکی» که سال قبل باخذ نشان لنین ناائل شده بود، متهم به «خرابکاری» و «جاسوسی» شده است. لذا شخصاً و بدون اطلاع استالین به تحقیق پرداخت و باین نتیجه رسید که اتهامات وارده به «کوارسکی» بی اساس و کذب محض است. سپس موضوع را با استالین در میان گذاشت. استالین بجای اینکه جواب همسرش را بدهد، فرمان داد که بدون کمترین تاخیر «متهم» را تیرباران کنند.

«آلکساندر اورلوف» عضو سابق پلیس مخفی شوروی تعریف میکند:

«همه میدانستند که روابط بین استالین و همسرش خوب نیست و دائماً باهم در نزاع و کشمکش و جنگ وجدالند. استالین تماماً در حضور همسرش بازبان «لاتی» صحبت می کرد و کلمات مستهجن بکار میبرد و شوخیهای

بسیار رکیک میکرد بطوریکه هیچ زنی هر قدر هم که بی بند و بار باشد، قادر به تحمل آنها نبود. در حضور مهمانان همسرش رادست میانداخت و او را تحقیر میکرد و در سر میز شام و یا هنگام مشروبخوری او را در انظار دیگران خوار و خفیف میساخت.

چندتن از شهود دیگر تعریف میکنند که چگونه استالین با زنان زیبایی که «کپ-او» پلیس مخفی برایش تهیه میکرد، در گوشه ای دنج، در بروی خود می بست و با آنان به عیش و عشرت می پرداخت. گاهی اوقات «نادیا» سرزده وارد میشد و شوهرش را با زنان هرزه غافلگیر میکرد. در این گونه مواقع جنگ وجدال و حشتمناکی بین ایشان در می گرفت و استالین در حضور فواحش

نیمه عریان و افسران مست، به همسرش دشناهای رکیک میداد و با کمال وقاحت و بیشرمی حتی او را کتک میزد.

روز نهم نوامبر ۱۹۳۲ در منزل وروشیلف شب نشینی بپا بود که استالین و همسرش نیز حضور داشتند. بحث بر سر سیاست کشاورزی در گرفت و «نادیا» زبان با انتقاد گشود. استالین او را بیاد ناسزا گرفت و در سر میز غذا در تمام طول شب از اذیت و آزار او خودداری نکرد. فی المثل سر میز شام، از آن طرف میز خمیرهای نان را که گلوله کرده بود بطرف نادیا پرتاب میکرد و نیز فحشهای رکیک باو میداد. نادیا یک ساعت بعد از نیمه شب بتنهائی به آپارتمان خود در کرملین

استالین و زنی نادیا، در ۱۹۳۴ در یک «پیک نیک» رفت. مربی بچه ها که نامش «نا تالیا تروشینا» بود دید که «خانم» روی تخت خوابش نشسته است. همسر استالین باو گفت:

«دیگر چانم بلیم رسیده است. من دیگر برای او نه فقط یک موجود بشری نیستم بلکه از نظر او از حیوان هم کمترم تنه ا را می که در پیش دارم همانا مرک است. یکی از همین روزها می بینی که من مسموم یا کشته شده ام و یا بر اثر حادثه ای که قبلاً ترتیب آن داده شده است بقتل رسیده ام. دلیل ندارد که اینقدر صبر کنم تا مرا بکشند.»

«اندکی بعد صدای گلوله از آپارتمان استالین برخاست. مربی بچه ها خود را بدرون



دوستانه، نادیا با شوهرش شوخی می‌کند، استالین می‌خندد، دوستان شاهد حالند... ولی آنال به پایان نرسیده، نادیا دیگر نیست، او خودکشی کرده است.

خدمتکاری که همراهش بود «آلکساندر - سر گیونا» نام داشت و او همان خدمتکاری است که نزدیک سی سال است در این خانواده خدمت می‌کند. و هم او بود که حتی در مرکز کرملین، افکار و عقاید مذهبی را در دخترک تلقین می‌کرد بطوریکه اثرات آن امروزه پدیدار گشته است.

«کرملین» بزبان روسی بمعنای «قلعه و حصار» است و اکنون به محله‌ای اطلاق می‌کنند که قریب بیست و پنج هکتار وسعت دارد و شهری واقعی در درون شهر مسکو است. بقول «نادیا» دیوارهای قطور آن، سمبول کامل انزوا و کناره جوئی بود که رهبران شوروی در آن بسر می‌بردند.

کمیسر در جواب گفت :
- این واقعه چندان اهمیتی ندارد
- ولی با وجود این .
- بلی، او بر اثر ابتلاء به آپانندیسیت
حاد در گذشته است .
روزنامه نگار با تعجب به کمیسر شوروی
گفت :

- امروزه با پیشرفتی که در طب و جراحی
شده کمتر اتفاق می‌افتد که کسی بر اثر آپانندیسیت
بمیرد .

- مع هذا او بر اثر این بیماری مرده
است !
آنروز دخترک شش ساله‌ای سوارترین
میشد تا نزد مادر بزرگش به «گوری» برود.

اطاق انداخت و دید «نادیا» در کف اطاق
غرق در خون افتاده است. افسر کشیک فوراً
سر رسید و اونیز «نادیا» را دید که بالباس
شب مشکی در کف اطاق بی‌جان افتاده و
رولوری در کنار جسد اوست .

عده دیگری گفته اند که استالین اندکی
بعد از همسرش بخانه برگشت . مجدداً نزاع
شدیدی بین آن دو در گرفت. و ممکن است
استالین در آن موقع «نادیا» را خفه کرده و بعد
گلوله‌ای در مغزش شلیک کرده باشد البته
هیچکس این واقعه را چشم ندیده است.

روز بعد یکی از خبرنگاران اتریشی از
کمیسر امور خارجه شوروی پرسید :
- آیا خانم نادیا «الیویا» مرده است؟

وقتی انسان قدم بداخل کرملین گذارد و از در «بورویستسکی» در میدان سرخ وارد آنجا شود خواه ناخواه از عمارت «موسسه صغار» گذشته و بخانه‌ای دوطبقه میرسد که ظاهر چندین بزرگی ندارد. ژوزف استالین قسمتی از دوران حکومتش را در همین عمارت گذرانید و «سوتلانا» ی خرد سال در بازگشت از «گوری»، دوران پر نشاط کودکی‌اش را در اینجا گذرانید.

عمارت مزبور بنائی محقر است که در قسمت فوقانی آن یک پلکان کوچک و یک راهروی تنگ و تاریک به اطاق دیکتاتور منتهی میشود. در قسمت رخت‌کن که محل انتظار مراجعین بود پالتوی سنگین خاکستری رنگی که همه کس آنرا می‌شناخت آویخته بود و این همان پالتوی بود که استالین موقعیکه در انتظار عمومی نمایان میشد، بر تن میکرد. «چریل» که در سال ۱۹۴۲ از این عمارت بازدید کرده و مهمان استالین بود، در خاطراتش نوشته است که این آپارتمان چهار اطاق داشت که یکی از آنها دفتر کار استالین و دیگری کتابخانه بزرگی بود. روی میز دو تصویر دیده میشد که اولی تصویر لنین و دومی تصویر دو نفر بود که استالین آن‌دو را از تمام دنیا بیشتر دوست میداشت. این دو نفر «ک» مادر استالین و «سوتلانا» دختر استالین بود. بدیوار لوحه‌ای که یادگار لنین بود آویخته بود و در آن نوشته شده بود: سرت را بپنداز پائین و راه خودت را دنبال کن، حرف زدن و پر حرفی را بمردم واگذار

مرک مادر بزرگ!

«سوتلانا» در این خانه محقر با تزئین خشن آن، بزودی «مدبر و کدبانو کوچولوی» خانه رهبر شوروی شد. دخترک پدرش را «پاپوشکا» صدا میزد. موقعیکه استالین شب بخانه بر میگشت دخترک با مهر و علاقه کودکانه دوان دوان با استقبال پدر می‌شتافت. بوی چرم و توتون از این گرجستانی دره «بوسوری» متصاعد بود و این بوی خودمانی و آشنا با خاطراتی که اوائل کودکی در ذهن انسان نقش می‌بندد، توام بود.

«الکساندرا» خدمتکار وفادار «سوتلانا» که بدخترک آشپزی مقدماتی را یاد میداد، غالباً فرصت موقعیتی برای اینکه هنر خویش را بمعرض نمایش بگذارد بدست نمی‌آورد. زیر اغذای روز و شب و ناهار معمولاً از آشپزخانه «کرملین» می‌آمد و هر خوراکی از آنجا میرسید بدلائل امنیتی مورد آزمایش شیمیائی قرار می‌گرفت و یکی از کارشناسان و

شیمیست‌های پلیس مخفی آنرا امتحان میکرد تا مبادا به سم آلوده شده باشد. گاهی اوقات استالین به ییلاق یا به «سوچی» واقع در کنار دریای سیاه برای استراحت میرفت. در این قبیل مواقع دستمال بزرگی بسرش می‌بست و آنرا گره میزد و در تمام ساعات روز با دخترش بازی مخصوصی میکرد که بی‌شبهت بنوعی بولینگ نبود، و بازی مورد علاقه او یکی همین بازی و دیگری بیلیارد و شطرنج بود. او همواره محبت باطنی و عمیقی در درون خود نسبت بدخترش احساس میکرد مخصوصاً بعد از مرگ «نادیا» این محبت فزونی گرفت، چرا؟ آیا پشیمانی و تاسف بدرون وی راه یافته بود. و میخواست دو عامل عشق و احترام را که از مادرش دزدیده بود بدخترش پس بدهد؟ آیا بهمین دلیل بود که بدخترش عشق می‌ورزید و بساو احترام میگذاشت؟

باین ترتیب در حالیکه خارج از چهار دیواری کرملین همه جا بوی خون بمشام میرسید و تصفیه‌های خونین اتحاد شوروی را بلرزه درآورده بود در درون دیوارهای کرملین دخترکی شاد و خندان که فرق در محبت پدری بود، از این سو با نسو میدوید و فریادهای با نشاط کودکانه سر میداد. او تصویر زندگی کم و بیش واقعی ژوزف استالین رهبر مستبد شوروی بود. چون بخانه می‌آمد، دخترک رابروی زانوانش می‌نشاند و برایش از ماجراهای «تاو ریل» قهرمان گرجی که باو «شوالیه پوست پلنگی» لقب داده بودند قصه میگفت.

در همین ایام در روزهای سال ۱۹۳۷ به‌مرد شماره یک شوروی اطلاع دادند که مادرش «اکاترینا» در «گوری» واقع در گرجستان سخت بیمار است. وقتی این خبر باورسید کاروانی از پزشکان و جراحان متخصص با هواپیما به «تفلیس» پرواز کردند ولی دیگر خیلی دیر شده بود و معالجات مؤثر واقع نشد و «ک» چشم از جهان پوشید.

مرک مادر بزرگ، آخرین رشته‌ای که دخترک را به گذشته متصل می‌ساخت، قطع کرد. استالین پس از اطلاع از واقعه مرک مادر، از کرملین، به مقر تابستانی خود نقل مکان نمود و تمام وعده‌های ملاقاتی که با سران روسیه داشت، برهم‌زد و بگوشه‌انزو پناهنده شد. در این عزلتگاه، هیچ مصاحب و رفیقی بجز «سوتلانا» نداشت. «بریا» همان مرد خونخوار و شومی که پایه‌گذار تمام تصفیه‌های دوران استالینی بود و کلا بدست وی صورت گرفت، شبی بدیدار ارباب و سرور مطلق العنان خود رفت. «احمد حمیه» مستحفظ قوی هیکل استالین که اصالتش بود و نیروی جسمانی خارق‌العاده داشت، بعدها صحنه‌های

اعجاب‌انگیزی از این ملاقات را تعریف کرد. او میگفت: استالین با حالتی مالیخولیائی مدتی از دوران کودکی خود برای سوتلانا صحبت کرد. کم‌کم سوتلانا روی زانوان دیکتاتور خوابش برد و «بریا» ی جلاد بملایمت و آرامی، دخترک را از روی زانوی اربابش بغل کرد و آهسته او را باطاق خواب برد و روی تخت خوابش نهاد.

استالین بعضی از تعطیلاتش را در کشتی تفریحی خود در دریای سیاه با تفاق سوتلانا می‌گذرانید. عکسی از سال ۱۹۳۴ در دست است که استالین را در درون کشتی تفریحی نشان میدهد که پشت سر دخترش ایستاده و مرد دیگری لبخند زنان در کنار وی ایستاده است. دیکتاتور روسیه نیز در این عکس، لبخند بر لب دارد. این مرد که کلاه ملوانی بر سر دارد کسی بجز «کیروف» دوست صمیمی استالین و خانواده‌اش و رهبر حزب کمونیست در لنینگراد نیست که اندکی پس از آن در همان سال یعنی در اول دسامبر ۱۹۳۴ در دفتر کار خود واقع در لنینگراد بقتل رسید.

این عکس خانوادگی، استالین را پدری بامهر و محبت و دخترش را بالباس ملوانی و «کیروف» را باطمینان کامل و بدون کمترین سوغظ و بی‌اعتمادی نشان میدهد و معرف دوران سراسر وحشت و «ترور» و مملو از حوادث خونینی است که ایام کودکی سوتلانا در آن خلاصه میشود. این دوران، دوران تصفیه و اتهام، دوران محاکمات دستوری، دوران تبعید و اعدام و بالاخره دورانی خونین بود که «سوتلانا» کمترین اطلاعی از فجایع مرگباری که در خارج از چهار دیواری منزل اتفاق می‌افتاد نداشت.

«سوتلانا» ی خردسال هر روز میدید که یکی از همبازیهایش «تحلیل می‌رود» بزودی دانست که نیا بستی با هیچیک از کودکان معصومی که باوی همبازی بودند، صمیمیت برقرار کند و بداند ادا بستگی پیدا کند تا رنج جدائی برایش آسان باشد موقعیکه به سیزده سالگی رسید، کشف تازه‌ای نمود: «گالیا» دخترک خرد سالی بود که در سر کلاس با او روی یک نیمکت می‌نشست و مدت سه سال بوده که با هم دوست بودند. یکروز صبح «گالیا» گریه‌کنان بمدرسه آمد و به «سوتلانا» گفت که شب گذشته پدرش را بازداشت کرده‌اند و با تضرع و الحاح به سوتلانا التماس نمود که نزد پدرش شفاعت کند تا او از زندان خلاص شود. «سوتلانا» دلش بحال همکلاسش سوخت و سر میز ناهار موضوع را با پدرش در میان نهاد و گفت: - مسلماً اشتباهی رخ داده و پدر «گالیا» را بیگناه دستگیر کرده‌اند. استالین جوابش را نداد و همچنان

دختر کرملین و استالین

مدرسه حق تحصیل داشتند و چه بسا هر روزی امکان داشت که پدرانشان به ردیف «خائنان» و «ضدانقلابیون» در آیند. بنابراین ترک تحصیل شاگردان آن مدرسه امری عادی بود و «سوتلانا» همبایستی بآن عادت میکرد. کم کم یاد گرفت که هر روز صبح نگاهی به روزنامه‌ها بیندازد و نام کسانی را که اعدام شده‌اند بخواند و همین موضوع با او آموخت که دیگر نباید از ناپدید شدن بعضی از همکلاسانش تعجب کند.

در پائیز سال ۱۹۳۹ طبق پیمانی که بین هیتلر و استالین بسته شد، روسها قسمت شرقی لهستان را تصرف کردند و آلمانها از طرف غرب برای کشور حمله نموده و آنجا را متصرف شدند سپس هر دو دیکتاتور تلگرافات تبریک یکدیگر مخابره کردند.

استالین که در آن موقع شصت سال داشت در اوج قدرت بود و بخود اعتماد کامل داشت. سوتلانا در آن موقع سیزده ساله بود. در تئاتر «بالشو»ی مسکو بمناسبت سالگرد تولد او باله‌ای بنام «سوتلانا» ترتیب داده بودند که عموم رجال شوروی و شخص استالین در آن حضور داشتند.



استالین با دو فرزندش «واسیلی» و «سوتلانا» : به نظر نمی‌رسد که این پدر آرام و ملایم یک دیکتاتور مخوف و وحشت‌آور باشد.

کشف امریکا !

— بس مادرم «نادیا» چه آمد ؟

این سؤال بود که «سوتلانا» از دیکتاتور شوروی کرده بود.

در ۱۹۴۳ به هیچ‌ده سالگی رسیده بود ولی روابطش با پدرمانند گذشته آزاد نبود به علاوه دختر جوان بزودی متوجه شد که تحت مراقبت دقیق پلیس مخفی قرار گرفته است. روزی در کتابخانه‌ها نشکاف مقاله‌ای با انگلیسی خواند که درباره مرگ مادرش نوشته شده بود. از همان لحظه سایه شک و تردید او را فرا گرفت و تخم سوءظن بر دلش آغاز روئیدن کرد. موقعیکه سؤال بالا را با پدرش در میان گذاشت استالین از جواب دادن باو شانه خالی کرد و جوابی سرسری باو داد. او هیچوقت یک توضیح قانع کننده و روشن درباره مرگ «نادیا» بدخترش نداد. از آن بعد روابط پدر و دختر مانند گذشته نبود. مضافا به اینکه «سوتلانا» پی برد که تحت نظارت پلیس مخفی قرار گرفته و تمام تلفنهایش کنترل می‌شد و کلیه کارهایش را به پدرش گزارش میدادند.

«استالین» که اصولا آدمی شکاک و سوء ظنی بود، ترسید دخترش را مانند دو پسرش «ژاکوب» و «واسیلی» از خود جدا کند.

«ژاکوب» یا «یاشا» در ۱۹۰۵ بدنیای آمد و ثمرا و لین ازدواج استالین است. مادر «ژاکوب» زنی بنام «اکاترینا اسوانیدزه» بود که بسال ۱۹۰۹ درگذشت.

من و از رفقای دوران خدمت من در ارتش بود اما امروزه همه اینها را فراموش کرده و به صف دشمنان انقلاب رفته و یک خائن ضدانقلابی شده است !

پس از چند لحظه سکوت، با صدائی گوش خراشتر، افزود :

— باید او را نابود ساخت ، باید او و امثال او را مثل شیش له کرد این قبیل افراد نباید زنده بمانند.

«سوتلانا» اعتماد کمور کسورانه‌ای نسبت به پدرش داشت. روز بعد وقتی در مدرسه با «گالیا» روبرو شد، سعی کرد مثل استالین قیافه و حالت جدی بخود بگیرد. وقتی «گالیا» نتیجه وساطت و اقدامش را برسد با اخم و ترش رویی جواب داد.

— پدرت دشمن ملت است !

و این جمله را چنان بلند ادا کرد که سایر همکلاسانش نیز شنیدند فوراً همگی مثل اینکه دستوری بآنها ابلاغ شده باشد، از «گالیا» دوری جستند.

دخترک بینوا، که گسویی بعلت ابتلاء به بیماری و حشمتناك طاعون همه از او کناره گرفته بودند، سرش را پائین انداخت و آهسته بطرف کلاس رفت و چون داخل کلاس شد کیف و کتابش را برداشت و مدرسه را برای همیشه ترک گفت :

مدرسه‌ای که «سوتلانا» در آن بتحصیل اشتغال داشت، یکی از مدارس نمونه بود و فقط فرزندان رجال یا بزرگان شوروی در آن

مشغول بریدن گوشت بود «سوتلانا» از سکوت پدرش تعجب کرد و بر اصرار خود افزوده از او خواهش کرد که لااقل به «ان.ك.و.د» پلیس مخفی، دستور دهد که تحقیقات بیشتری بعمل آورد چه بسا که پلیس مخفی اشتباه کرده باشد.

استالین با سردی و لحنی خشک گفت : — «ان.ك.و.د» هرگز اشتباه نمیکند. «سوتلانا» بنای گریه و زاری گذشت، و گفت :

— آخر من «گالیا» را خیلی دوست دارم، گالیا را خیلی دوست دارم !

استالین با لحن آرام و ملایمی با توضیح داد :

— ممکن است تو کسی را دوست داشته باشی ولی از این بعد باید با او ترک دوستی کنی و با او دشمن بشوی. لابد به اهمیت انقلاب کاملاً واقف هستی، نه ؟ و مسلماً مایل نیستی که انقلاب به شکست منتهی شود، اینطور نیست ؟ بنابراین تو باید هر اتفاقی که میافتد، بخوبی درک کنی ..

ولی پدر «گالیا» هم در راه انقلاب و بخاطر انقلاب جنگ کرده و خودت روزی بمن گفتی که از رفقای ارتشی تو بوده و با هم مثل برادر بودید.

استالین بسی مقدمه مشتش را روی میز کوید و فریاد زد :

— بس کن ! کافی است ! باه، او مثل برادر

استالین پس از مرگ همسرش، «ژاکوب» را بکلی فراموش کرد و تا بعد از انقلاب از او یاد نمی کرد و از بابت وی نگرانی نداشت ولی بعد از جریان انقلاب «پاشا» را به کرملین احضار کرد و در حقیقت او را در آنجا زندانی نمود. «پاشا» که سرایا عقده روحی بود و از محبت مادری و عطف پدري بی نصیب مانده بود، اینک که خود را در کرملین زندانی می دید، حالت عصیان بوی دست داد و در سال ۱۹۲۵ که جوانی بیست ساله بود، تصمیم بخود کشی گرفت. «استالین» در مقابل اقدام نومیدانه او عکس العمل خاصی نشان داد و با بیرحمی هر چه تمامتر برای اغوا و تشجیع وی بنا بودی خود، هر دم در حضور او به نزدیکانش می گفت: «او حتی عرضه خود کشی هم ندارد!»

لیکن موضوع دیگری در میان بود، نامادری «پاشا» یعنی همسر دوم استالین با پاشا فقط چهار سال اختلاف سن داشت. استالین که سرایا سوعظن بود، برای اینکه مبادا رابطه صمیمانه ای بین او و همسرش نادیا برقرار شود، برای جدا کردن آن دو نفر در آپارتمان کوچک «کرملین» دست به هر عملی زد و سرانجام «پاشا» را به قفقاز فرستاد تا در آنجا يك کارخانه تراکتورسازی را اداره کند.

در سال ۱۹۴۲ که «پاشا» بدرجه نایب - سرهنگی رسیده بود، با سارت آلمانها در آمد. هیتلر پیشنهاد کرد که او را با مارشال پائولوس که زندانی روسها بود معاوضه نماید. اما استالین باین پیشنهاد اصلا جواب نداد. در جریان سالهای اخیر جنگ «سوتلانا» امیدوار بود برادر از مادر سوی خود را که بارها در زمان کودکی او را روی زانو ان خود نشانیده و با بهوای انداخت دوباره ببینند. لیکن استالین با عدم موافقت با پیشنهاد هیتلر در حقیقت حکم محکومیت و نابودی فرزندان را امضاء کرده بود. «پاشا» هرگز بر وسیه بازنگشت و در زندان «داخائو» در همان لحظاتی که آمریکائیهها به اردوگاههای اسرا رسیده و آنها را آزاد میکردند چشم از جهان فرو بست. «استالین» نسبت به «واسیلی» فرزندان نادیا و برادر «سوتلانا» بیش از «پاشا» عطف و پدرانه نشان داد. «واسیلی» مدتی در کرملین و «سوچی» همبازی «سوتلانا» بود. اما بعداً موقعی که به چهارده سالگی رسیده بود، و یکسال پس از مرگ مادرش روزی ناگهان از کانون خانوادگی گریخت. روح طغیان از صفات ممیزه و از مختصات زندگی «واسیلی» بود. او از اجتماعات و جروب بحث های سیاسی گریزان بود و از هر چه پدرش دوست میداشت، دوری می جست. در هیجده سالگی وارد خدمت ارتش شد و در سال ۱۹۴۸ عکسی از او در روزنامه ها منتشر شد که زیر آن نوشته شده

بود: «تیمسار سرتیپ واسیلی استالین فرزند نخست وزیر شوروی». در این عکس او را در کنار هواپیمای خویش نشان میداد که دفیله هوایی را در اول ماه مه در مسکو رهبری میکرد. پس از مرگ پدرش، در گمنامی کامل بسر میبرد و دیگر کسی نامی از او نمی شنید. از قسمت فرماندهی او را برکنار کردند و از خدمت «آکتیف» اخراج شد. سپس در سال ۱۹۶۲ در سن چهل و سه سالگی در يك حادثه اتومبیل در «قازان» خود کشی کرد.

سالهای جنگ اثرات فراوانی روی فرزندان استالین گذاشت. بنا به گفته بعضی منابع موثق احتمال دارد «سوتلانا» در سال ۱۹۴۲ به آمریکا سفری کرده و مدتی در سفارت شوروی در واشنگتن نزد «لیتوینوف» که در آن موقع سفیر کبیر بود، اقامت نموده باشد. می گویند قصد او از این مسافرت، تکمیل زبان انگلیسی بود. در طول همین سفر به آمریکا بود که در سن هفده سالگی «آمریکا» را کشف کرد و از این کشور حسرتی برداش نشست که هیچگاه آنرا فراموش نکرد. لیکن در این باره هیچ مدرک و دلیلی در دست نیست و تنها خود سوتلانا است که می تواند حقیقت ماجرا را روشن کند.

يك ماجرای عشقی!

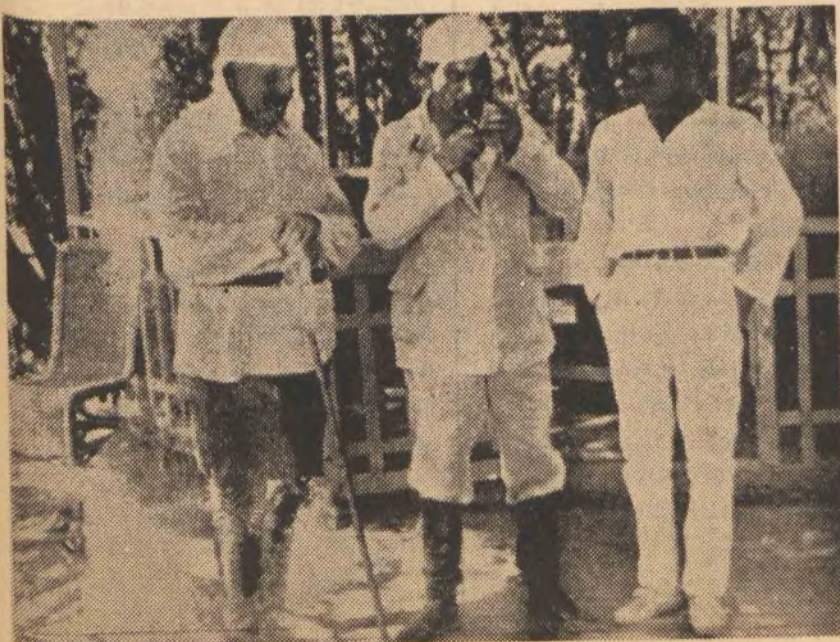
در همین سال ۱۹۴۲ بود که وینستون چرچیل مدت کوتاهی در کرملین، با سوتلانا ملاقات نمود. همان نخست وزیر شوروی در خاطراتش

نوشته است:

«آپارتمانی محقر و ساده بود. ابتدا چشمم به زنی بسیار مسن افتاد که ظاهر خدمتکار بود (بدون شك مقصودش الکساندرا سرگیوونا بود) و سپس دختر جوان زیبایی گندمگون که با احترام و ادب استالین را بوسید، وارد شد. در برق نگاهش شیطنت و ناقلای مشهود بود، دختر استالین ابتدا بشقاها راسر میز چید ولی موقعیکه سر میز برای غذا خوردن نشستیم، او از اطاق خارج شد...»

«سوتلانا» درست در سنی بود که می خواست رخنه ای در حصار این زندان طلائی که پدرش بدور او کشیده بود، ایجاد کند. استالین طاقت تحمل هیچکس را نداشت ولی نتوانست از حضور دشمنی که از وی بیمناک بود اجتناب نماید. این دشمن مرد جوانی بود که «سوتلانا» در دانشگاه با او آشنا شده بود و نامش «الکسی کیلر» و شغلش سناریو نویسی بود. هر دو شیفته و دلداره یکدیگر گشتند و با هم قرار ازدواج گذاشتند.

در شب سالگرد هفدهمین سال تولد «سوتلانا» که قرار بود جشنی بپا گردد در فاجعه ای بوقوع پیوست. در همان روز بود که استالین مخالفت خود را با عشق و ازدواج دو دلداره اعلام نمود. اندکی بعد «سوتلانا» اطلاع پیدا کرد که پلیس مخفی شوروی «کیلر» را با اتهام «جاسوس انگلستان» آن هم در زمانی که اتحاد شوروی و انگلستان خود متحدین یکدیگر محسوب میشدند. به اردوگاه کار اجباری اعزام نموده است و تا استالین زنده بود، او



استالین و میکویان و آنوکیدزه: میکویان دستمالی بر ندارد. ولی آنوکیدزه، هم رزم و هم بزم و تقلد استالین و یکی از شهود ازدواجش، چندی بعد تیر باران می شود.

دختر کرملین و استالین

روی نیمکت راحتی در اتاقی که دیوارهایش مزین به عکسهای بریده شده از روزنامه‌ها بود، دراز کشیده و بولکانین و مالنکوف و خروشچف اطرافش حلقه زده بودند.

کله‌های گرگ!

سه سال بعد که خروشچف به بمقام نخست وزیری رسیده بود در کنگره حزب، استالین رامتهم به «سوءظن» شدید نمود و او را «قاتل هزاران هزار مردم شریف و بیگناه شوروی» خواند اما آن روز که بر بالینش ایستاده بود، چشمانش مملو از اشک بود.

وقتی سوتلانا وارد اتاق شد به آن سه نفر به سردی سلام کرد و همیشه از این سه نفر متنفر بود. تمام نگاهش متوجه «غول» هفتاد و دو ساله بود که بروی نیمکت راحتی آرمیده و قادر بر حرکت و حرف زدن نبود. اما نگاهش بطرز وحشتناکی جاندار و باروح بود.

«استالین» در سالهای آخر عمر از ترس جان و از عدم اعتمادی که باطرافیان داشت در انزوایس میبرد. در این عمارت سه اتاقه

خواهد گرفت. این پیش بینی در ۱۹۵۳ تحقق یافت و «مالنکوف» بمقام نخست وزیر رسید. «سوتلانا» همیشه به «مالنکوف» کراهت و انزجار قلبی خود را علناً ابراز می نمود. چهار سال بعد که «مالنکوف» سقوط کرده بود، شوهر سوتلانا بمقام ریاست دانشگاه «روستوف» رسید. لیکن مدتها بود که این زن و شوهر از هم جدا زندگی می کردند و سرانجام کارشان به طلاق منتهی شد. ثمره این ازدواج دخترکی بنام «اکاترینا» بود.

روز دوم مارس ۱۹۵۳ «سوتلانا» چندین بار به آپارتمان پدرش تلفن کرد تا خبری از او بدست آورد و حالش را بپرسد. زیرا او که نگران حال پدرش بود اطلاع پیدا کرد که پیشرفت بیماری «تصلب شرائین» سلامت پدرش را بخطری انداخته است. همچنین دانست که در اطراف بستر این بیمار «غول آسا» مبارزه ای شدید برای بدست آوردن قدرت در گرفته است. هر بار که تلفن زنگ میزد یکی از افراد گارد گویی را بر میداشت و بی آنکه جوابی به پرسش «سوتلانا» بدهد، ارتباط تلفنی را قطع می کرد و گویی را سر جایش می گذاشت. موضوع مهمی که نه «سوتلانا» و نه مردم جهان از آن بی اطلاع

نیز در آن اردوگاه بسر میبرد و پس از مرگ دیکتاتور، او را آزاد نمودند.

موقعیکه «کیلر» ناپدید شد، «سوتلانا» مستقیماً رودر روی پدر ایستاد و باو گفت حالا که با ازدواجش با «کیلر» موافقت نکرده، خیال دارد با جوان دانشجویی بنام «گشورگی موروزوف» ازدواج کند. «موروزوف» یهودی بود. استالین از شنیدن این خبر بقدری خشمگین شد که حد و حصر نداشت برای آدمی ضدنژاد یهود، مثل استالین، این ازدواج سروصدا بپا می کرد و یک «پروکاسیون» واقعی بوجود می آمد ولی سرانجام جواب مثبت داد. شاید بداند که دیدن نمیتواند دلدادگان دخترش را یکی بعد از دیگری به اردوگاههای کار اجباری بفرستد.

ازدواج «سوتلانا» با «موروزوف» همانطور که انتظار میرفت خوشبختی بسیار نیاورد. «سوتلانا» فقط بداند جهت با این جوان ازدواج کرد که از خانه پدری بگریزد. این یک تظاهر نمایی از استقلال بود. پس از دو سال که از ازدواج آن دو گذشت، سوتلانا با داشتن یک پسر، از همسرش جدا شد و بخانه پدری برگشت. در سال ۱۹۴۸ دوباره ازدواج کرد. اما این بار با موافقت کامل استالین بود زیرا داماد «یوری ژدانف» فرزند «آندره ژدانف» معاون استالین و دومین شخصیت شوروی بود این ازدواج بنا بموقعیت روز صورت گرفت.

دردوران استالین، ازدواج در میان طبقه رجال عیناً مانند دوران فراعنه در مصر و دوران پادشاهان فرانسه و مهاراجه های هندی بود. بدین معنی که طبقات بالا سببی داشتند با دخترانی از همان طبقه ازدواج کنند.

«یوری ژدانف» نه زیبا بود و نه دلپذیر بلکه از نظر فکری آدمی روشن فکر بود و بطوریکه بعدها «سوتلانا» نوشته است:

«افکار و جمله ها مانند چرخهای یک ماشین در مغزش می چرخیدند بی آنکه اندکی جای خود را تغییر دهند».

هنوز چند ماه از ازدواج آن دو نگذشته بود که پدر «یوری ژدانف» در سوم اوت ۱۹۴۸ درگذشت. مرگ «آندره ژدانف» یا «استالین ثانی» از نظر سیاسی واجد اهمیت فراوانی بود. رقیب او بنام «گشورگی مالنکوف» که میدان را بلامنازه دید محبت استالین را نسبت بخود جلب کرد. بهنگام تشییع جنازه رقیب سرسخت و دشمن دیرینش در کنار استالین دیده میشد و از آن بیعد وارث و جانشین بی چون و چسرای دیکتاتور شوروی گردید. همه کس میدانست که «مالنکوف» بعد از استالین زمام امور را بدست



استالین و کیروف و سوتلانا: کیروف دوست صمیمی استالین، چندی بعد در دفتر کارش در لنینگراد بقتل میرسد. اما خیلی ها معتقدند توطئه زیر سر استالین بوده است.

در عرض روز چندین بار جای خود را عوض میکرد و از این اتاق به اتاق دیگر نقل مکان می نمود و هر یک از این اتاقها در عین حال هم دفتر کار و هم اتاق نشیمن و هم اتاق خواب و همه بهم شبیه بودند. در هر یک از اتاقها میز درازی بود که مملو از نامه و کتاب و مجله و روزنامه بود و یک میز راحتی در کنار هر میزی قرار داشت. هیچکس نمیدانست که او در کدامیک از این اتاقها غذا می خورد، در کدامیک می خوابد و یا کار میکند.

استالین در روزهای آخر عمر و قبل از خونریزی مغزی روی تکه های کاغذ کله گرگ با دندانهای درشت نقاشی میکرد.

بودند این بود که استالین در شب دوم مارس دچار خونریزی مغزی شده بود. خبر این حادثه را در هیچ چاپ منتشر نکردند و آنرا کاملاً پنهان نگاه داشتند. عاقبت روز چهارم مارس ساعت ۲ صبح اولین اعلامیه پزشکی منتشر شد. سحرگاه آن روز یکی از منشی های کرملین نزد «سوتلانا» که در آن موقع باشوهرش در خارج از کرملین زندگی میکرد، رفت و باو گفت:

«بمن دستور داده شده که شمارا ببالین پدرتان ببرم»
- کجا؟ به کرملین؟
- نه، به خانه «کوئتسفو»!
باین ترتیب سوتلانا در این خانه بیالاقی برای آخرین بار پدرش را دیده استالین

احتضار بود، معه‌ها همه‌از او واهمه داشتند. آیا توطئه‌ای علیه او بعمل آوردند؟ آیا او را کشتند؟ در خارج از اتحاد شوروی سر و صدا پیچید که روزهای آخر، توطئه کنندگان استالین را بقتل رسانیدند. اخیراً این سؤال را با «سوتلانا» در میان گذاشتند و بمحض اینکه سوتلانا وارد نیویورک شد در باره صحت و سقم شایعه مزبور او را سؤال پیچ کردند. دختر استالین در جواب گفت:

«آنچه مسلم است اینست که پدرم بیمار بود و همین بیماری او را از پا درآورد و سرانجام بمرگش منتهی شد. هیچ عامل دیگری در مرگ او دخالت نداشته‌است.»

معه‌ها برای بعضی از مردم مسلم است که ژوزف استالین قربانی يك «جنایت پزشکی» شده و چون از او نفرت و وحشت داشته‌اند، تعمداً او را «کشته‌اند» بدین معنی که وقتی دچار خونریزی مغزی شد او را بحال خود گذاشتند تا بمیرد و درمان خاص این بیماری را در باره او اعمال نکردند، انگیزه آنها در اینکار وحشت و هراس بود و بس.

بی‌اعتمادی استالین در سالهای آخر عمر بجائی رسیده بود که بتمام اطرافیانش سوءظن پیدا کرده بود. هیچکس از این سوءظن، مصون نبود پزشکان و روانکاوانی که بعداً در باره استالین مطالعات دقیقی بعمل آورده‌اند، جملگی روی این نکته اتفاق نظر دارند که وی «جنون مردم‌آزاری» داشت و این جنون آزار و اذراء بود که او را زنده نگاهداشته بود. تمام اطرافیانش حق داشتند که تصور میکردند روزی نوبت آنها فرا خواهد رسید که قربانی سوءظن او گردند.



استالین، روز بروز رو بقدرت می‌رفت، و بتدریج از زندگی خانوادگی دور می‌شد.

«کریشنامون» سفیر کبیر وقت هند در شوروی تعریف میکند:

«شب هفدهم فوریه ۱۹۵۳ بدیدار استالین رفتم. وی در حین گفتگو تکه‌تکه کاغذی را که مقابلش بود پراز کله‌های گرگ نمود این تصاویر حالت تهدید آمیزی داشتند.»

«سوتلانا» مدت بیست و چهار ساعت بر بالین پدر نشست. استالین در خانه «کونفسو» در حال نزاع بود در صورتیکه کرملین سخت مشغول فعالیت بود. کار میکردند، به تلفن‌ها جواب میدادند، به حسابها رسیدگی میکردند با وجودیکه دیکتاتور شوروی در حال

در شماره آینده:

همی تلانا و کتاب

«بیست نامه بیک دوست»

بررسی کتاب

قضیه اینطور شروع شده: هیچکس از هیچ جا خبر تازه ای نداشت و هر کسی بکاری مشغول بود. مردم بعضی کتاب می نوشتند و یا خودشان و یا بوسیله ناشر به چاپخانه میدادند و چاپ میکردند و بپازاری آوردند و از دو حال خارج نبود یا فروش میرفت و نفعی هم به مؤلف یا ناشر میرسید یا در کتاب فروشیها «بامیکرد» و این بود تا در اواسط تابستان ۱۳۴۵ یکروز وقتی مؤلف یا ناشر کتاب را به چاپخانه برد چاپخانه گفت «تا اجازه چاپ کتاب از طرف فرهنگ صادر نشود ما کتاب را چاپ نمیکنیم» این چاپخانه همین را گفت و چاپخانه دیگر هم همین را. مردم فقط اینطور خبردار شدند که «قرار شده است هر کتابی که برای چاپ به چاپخانه ها تسلیم میشود اجازه چاپ آن هم همراهش باشد» و چاپخانه ها توضیح دادند (کسی دیگر توضیحی و خبری نداده بود) که باید کتاب را در دو نسخه نوشت و به اداره بررسی مطبوعات در وزارت فرهنگ و هنر برد و یک نسخه اش را همراه با اجازه چاپ آن پس گرفت و آنوقت به چاپخانه مراجعه کرد.

شاید وزارت فرهنگ و هنر آئین نامه و مقرراتی و قوانینی برای این التزام داشت اما این خبر و دستور آئین نامه در هیچ روزنامه و مجله ای چاپ نشده بود و رادیو اعلام نکرده بود و ناشرین و کتاب نویسان این خبر و دستور و قرار را از طریق چاپخانه ها و بطور شفاهی کسب کردند. این ماجرا در میان نویسندگان و لوله انداخت و در این گیرودار پای جراید بمیان آمد و سرو صداهائی راه افتاد و حرفهائی زده شد تا بعد از چندین هفته گفت و شنید گفتند که هیئت دولت تصویب نامه ای صادر میکنند و آئین نامه ای تهیه میشود و اعلام میشود و این سخت گیری بی فایده از پیش پای کتاب برداشته میشود و آنها از آسباب ها افتاد و گفت و شنید ختم شد و همه با انتظار و وعده هائی که همه شفاهی بود و فقط خود جراید آنها ثبت میکردند ماندند. این سابقه کار بود برای اطلاع خوانندگانی که احیاناً این سوابق را بخاطر ندارند. در مدت این انتظار

همچنان کتابها به اداره بررسی وزارت فرهنگ و هنر میرفت و بر میگشت و چاپ میشد، به آنکه از این کار هیچ نتیجه ای عاید دولت باملت بشود اما قراری بود و عمل میشد و جز این چاره نبود.

من در شماره های دهه دوم بامشاد جدید اشاره ای کردم که موازی با این قرار و آئین برخی تبعیض ها و بعضی ملاحظات دیگر پیش خواهد آمد. و آمد که برای استناد باید گفت: بعضی کتابها را تا دو نسخه نبود قبول نمیکردند ولی برای برخی از کتابها همان یک نسخه را دیدند و مسترد کردند - بعضی کتابها در ظرف پنج روز مسترد شد و بعضی دیگر یکماه و بیشتر هم معطل شد. در بعضی کتابها هیچیک از کلمات رکیک یا رنگ و بودار آن حذف نشد (که پر بود از آنها مانند سنگ صبور چوبک) و در بعضی دیگر چنان مته را بخشخاش گذاشته بودند (و اگر خشخاش ممنوع است میتوان گفت ازن) که نوشته یا رو از حین انتفاع مورد نظر نویسنده افتاده بود، بعضی از کتابهای کمک درسی را وزارت فرهنگ و هنر اجازه چاپ داد ولی بعضی دیگر را نمیدانیم به چه دلیل به وزارت آموزش و پرورش اجازه داد و اجازه داده نشد و این شد که حق بعضی از ناشران بنبغ بعضی دیگر پایمال شد. و غیره و غیره و اینها دلیل آن بود که یک معیار و مقیاس جامع و مانعی در دست برسان محترم نیست و سلیقه ها متفاوت است و غیره و غیره و لابد تصور میفرمائید که وضع کماکان ادامه دارد. اما وضع بدتر شده و در میان کماکان و کما یکنون معلق مانده است. اوضاع از این قرار است که یکی دو هفته است اداره بررسی، کتاب برای بررسی قبول نمیکند و میگویند چاپ کتاب آزاد است و اینطور گویا و انمود میشود که اگر کتابی نامطلوب باشد بعد جمع آوری میشود و این پیشنهاد بنده هم بوده که آقای دکتر چینی بآن اعتراض داشتند اما از طرف دیگر با اینکه اداره بررسی میگوید اجازه لازم نیست چاپخانه ها همچنان اصرار دارند که تا اجازه چاپ همراه کتاب نباشد ما نمیتوانیم چاپ کنیم و بعضی از کتاب نویسان که چاهشان به دریا راه ندارد مانده اند معطل که تکلیف

چيست و بعضی از چاپخانه ها هم که التزامی و امضائی داده اند مانند اندرگردان و اگر شما میدانید که چرا اینطور است منهم میدانم.

ونکته ای هست که میشود به آن توجه کرد: روزنامه اطلاعات ستونی دارد با عنوان «جواب نامه های مردم» و ستونی با عنوان «شکایات مردم» و ما هر شب میخوانیم که شخصی شکایت کرده است: لامپ چراغ خیابان فلان سوخته است چرا عوض نمیکند، و فردا اداره برق جواب میدهد که لامپ عوض شد خاطر مبارک آسوده باشد. دیگری شکایت میکند که خرابه پشت منزل ما زباله دانی شده و فردا شهرداری جواب میدهد که خرابه ملک شخصی است و زباله را مردم ریخته اند شهرداری نریخته. دیگری شکایت میکند که ایستگاه اتوبوس سر کوچه ما را برداشته اند و ما باید پیاده راه برویم. و فردا شرکت واحد جواب میدهد که ایستگاه را با وارد شدن اتوبوسهای جدید دوباره دایر میکنیم و از این قبیل...

و آنوقت ما می بینیم که در ظرف یکسال و اندی که اینهمه در باره بررسی کتاب و مشکلات آن درج را بد بحث شده و اینقدر خبر و اثر بدون معرفی راوی برای تغییر و تبدیل این مقررات بمردم وعده داده شده و حالا که کار قدیمی کوسه تروریش پهن تر شده هنوز که هنوز است هیچ دستگاهی و هیچ مرجعی در اینخصوص اظهار نظر نکرده و لام از کام برنگرفته و مثلاً وزارت فرهنگ و هنر همچنانکه اول کار اعلامیه ای منتشر نکرد و راهی پیش پای نویسندگان و ناشران نگذاشت حالا هم یک کلمه نمیگوید و نمیفوسد که مردم چه باید بکنند و تکلیف چیست؟ آیا کار کتاب و نویسندگی و سواد و فرهنگ و صنعت نشر و چاپ بقدر یک لامپ سوخته یا یک زباله دانی یا یک ایستگاه اتوبوس اهمیت ندارد؟ اگر چاپ کتاب بدون بررسی آزاد است چرا این را اعلام نمیکند و چرا چاپخانه ها کتاب قبول نمیکند و چرا دستگاهها با هم هماهنگی ندارند و اگر مقررات بررسی همچنان به قوت خود از نظر وزارت فرهنگ و هنر باقی است چرا کتاب را برای بررسی قبول نمیکند؟ و آیا وزارت فرهنگ و هنر حتی بقدر اداره برق و شرکت واحد و شهرداری زبان ندارد که جوابی به این شکایات بدهد؟ ★ ماخ

آگهی حصر وراثت

آقای نوراله ایلولیان بشناسنامه ۳۶۶۲۳ حوزه ۲ تهران از دادگاه بخش تهران درخواست گواهی انحصار وراثت نموده و توضیح داده مرحوم حبیباله ایلولیان بشناسنامه ۲۵۱۷ در ۱۰ مرداد ۴۵ فوت شده و ورثه عبارتست از متقاضی و یعقوب بشناسنامه ۳۶۶۲۴ حوزه ۲ تهران و داود بشناسنامه ۴۵۲۸۸ حوزه ۹ تهران پسران و فرنگی خانم بشناسنامه ۳۶۶۲۵ حوزه ۲ تهران دختر که در زمان حیات پدر بخانه شوهر رفته و منظر خانم اسرائیل کوهن بشناسنامه ۳۷۴۸۳ حوزه ۹ تهران زوجه دائمی که نام خانوادگی سایرین ایلولیان میباشد پرونده در شعبه اول بشماره ۱۳۵۳۴۶ ثبت و مراتب سه نوبت متوالی ماهی یکمرتبه در روزنامه رسمی و محلی آگهی میشود تا چنانچه اعتراضی بود و یا وصیت نامه ای از متوفی نزد کسی باشد ظرف سه ماه از تاریخ نشر اولین آگهی بدادگاه تقدیم دارد.

دادرس شعبه اول دادگاه بخش تهران

بروجردی

۳-۲

آگهی حصر وراثت

آقای محمد علی فروتن نیا بشناسنامه ۱۶۸۷۳ حوزه ده تهران از دادگاه بخش تهران درخواست گواهی انحصار وراثت نموده و توضیح داده مرحوم توران دوات گر بشناسنامه ۳۹۹۷۶ در ۴۵/۱۱/۲۵ فوت شده و ورثه عبارتست از متقاضی زوج و بانو قمر فتحعلی بیگ سلطانیه بشناسنامه ۲۸۳۹۳ حوزه ۸ تهران خواهر پرونده در شعبه اول بشماره ۴۳۴/۴۶ ثبت و مراتب سه نوبت متوالی ماهی یکمرتبه در روزنامه رسمی و محلی آگهی میشود تا چنانچه اعتراضی بود و یا وصیت نامه ای از متوفی نزد کسی باشد ظرف سه ماه از تاریخ نشر اولین آگهی بدادگاه تقدیم دارد. ۳-۳

دادرس شعبه اول دادگاه بخش تهران

آگهی حصر وراثت

آقای گوگردیروسیان بشناسنامه ۵۰۶ حوزه ۲ تهران از دادگاه بخش تهران درخواست گواهی انحصار وراثت نموده و توضیح داده مرحوم ژرین ماردیروسیان بشناسنامه ۱۹۵۵۴ در ۱۵ بهمن ۴۵ فوت شده و ورثه عبارتست از متقاضی و مگردیج ماردیروسیان بشناسنامه ۳۲۲۹۳ حوزه ۲ تهران پسران متوفی پرونده در شعبه اول بشماره ۱۰۵۷۴۶ ثبت و مراتب سه نوبت متوالی ماهی یکمرتبه در روزنامه رسمی و محلی آگهی میشود تا چنانچه اعتراضی بود و یا وصیت نامه ای از متوفی نزد کسی باشد ظرف سه ماه از تاریخ نشر اولین آگهی بدادگاه تقدیم دارد.

دادرس شعبه اول دادگاه بخش تهران

بروجردی

۳-۲

آگهی حصر وراثت

آقای منوچهر شکوریان بشناسنامه ۲۳ حوزه ۷ تهران از دادگاه بخش تهران درخواست گواهی انحصار وراثت نموده و توضیح داده مرحوم حسن شکوریان بشناسنامه ۱۱۲۸۱ در ۲۸ بهمن ۴۵ فوت شده و ورثه عبارتست از متقاضی و فریورز بشناسنامه ۳۴۲ حوزه ۷ تهران پسران و پریشوش بشناسنامه ۴۴۱ حوزه ۲ تهران و افسر (پوشات) بشناسنامه ۱۱۲۸۴ حوزه ۷ تهران دختران و تاج الملوك خانم بشناسنامه ۱۱۲۸۳ حوزه ۷ تهران زوجه دائمی که نام خانوادگی آنها شکوریان میباشد پرونده در شعبه اول بشماره ۴۶ ثبت و مراتب سه نوبت متوالی ماهی یکمرتبه در روزنامه رسمی و محلی آگهی میشود تا چنانچه اعتراضی بود و یا وصیت نامه ای از متوفی نزد کسی باشد ظرف سه ماه از تاریخ نشر اولین آگهی بدادگاه تقدیم دارد.

دادرس شعبه اول دادگاه بخش

تهران بروجردی

۳-۲

آگهی حصر وراثت

آقای دکتر مصطفی صدرطه هوری بوکالت از طرف صوفیه خانم ثریای رشیدی بشناسنامه ۳۸۳۶۴ حوزه ۲ تهران از دادگاه بخش تهران درخواست گواهی انحصار وراثت نمود و توضیح داده که مرحوم عزیز شریفی بشناسنامه ۲۵۴ در ۲۸/۹/۴۵ فوت شده و ورثه عبارتست از موکله زوجه دائمی و نوش آفرین قنبریا طلعت بشناسنامه ۱۹۹۲۱ حوزه یک رضائیه خواهر پرونده در شعبه اول بشماره ۳۷۴۸۴۵ ثبت و مراتب سه نوبت متوالی ماهی یکمرتبه در روزنامه رسمی و محلی آگهی میشود تا چنانچه اعتراضی بود و یا وصیت نامه ای از متوفی نزد کسی باشد ظرف سه ماه از تاریخ نشر اولین آگهی بدادگاه تقدیم دارد.

دادرس شعبه اول دادگاه بخش تهران

بروجردی

۳-۲

آگهی حصر وراثت

آقای ربت موقریانپور بشناسنامه ۱۰۵۸ حوزه تبریز از دادگاه بخش تهران درخواست گواهی انحصار وراثت نموده و توضیح داده مرحوم آیت موقریانپور بشناسنامه ۵۷۲۵۶ در ۱۶/۱۲/۴۵ فوت شده و ورثه عبارتست از متقاضی و ورش بشناسنامه ۴۲۹۰ حوزه ۱۲ تهران و وارطان بشناسنامه ۳۵۵۴ حوزه ۱۲ تهران و آبراهام بشناسنامه ۷۲۹ حوزه ۷ تبریز و بطروس بشناسنامه ۱۴۱ حوزه تبریز و آلفریک بشناسنامه ۳۵۱ حوزه ۵ تبریز و آلبرت بشناسنامه ۳۳ حوزه ۷ تبریز پسران و آناییدامارکور بشناسنامه ۵۷۳۸۶ حوزه ۵ تبریز زوجه دائمی که نام خانوادگی سایرین موقریانپور میباشد پرونده در شعبه اول بشماره ۱۰۰۹۴۶ ثبت و مراتب سه نوبت متوالی ماهی یکمرتبه در روزنامه رسمی و محلی آگهی میشود تا چنانچه اعتراضی بود و یا وصیت نامه ای از متوفی نزد کسی باشد ظرف سه ماه از تاریخ نشر اولین آگهی بدادگاه تقدیم دارد.

دادرس شعبه اول دادگاه بخش تهران

بروجردی

۳-۲

۴۴۸۱-م الف

آگهی حصر وراثت

آقای احمد پارسا بشناسنامه ۶۱ حوزه
تهران ازدادگاه بخش تهران درخواست
گواهی انحصار وراثت نموده و توضیح داده
مرحوم محمد پارسا بشناسنامه ۴۶۸ در
۱۹۱۱/۴۵ فوت شده و ورثه عبارتست
از مقتضای و فرخ دین بشناسنامه ۴ حوزه
اراک و محمود بشناسنامه ۳۲۵ حوزه
تهران و فروردین بشناسنامه ۵۹ حوزه
تهران پسران و زهره اشناسنامه ۸۸۸ حوزه
تهران و مهری بشناسنامه ۴۷۰ حوزه
تهران دختران و خانم جان خانم بشناسنامه
۵۵۹ حوزه ۶ اراک زوجہ دائمی که نام
خانوادگی آنها پارسا میباشد پرونده در
شعبه اول بشماره ۴۶۰ ثبت و مراتب
سہ نوبت متوالی مہی یکمرتبه در روزنامہ
رسمی و محلی آگہی میشود تا چنانچہ اعتراضی
بود و یا وصیت نامہ ای از متوفی نزد کسی باشد
ظرف سہ ماہ از تاریخ نشر اولین آگہی
بداد گاہ تقدیم دارد .

**دادرس شعبہ اول دادگاہ بخش -
تهران بروجردی**

۳-۲

۴۴۸۰-م الف

آگهی حصر وراثت

بتاریخ ۱۱/۳/۴۴ بانوکبری چاوشی
مفخم بشناسنامه شماره ۱۵۹۴۹ حوزه ۵
تبریز از دادگاه بخش تهران درخواست
گواهی حصر وراثت نموده که شعبه اول
ارجاع و بشماره ۲۶۰۸/۴۳ ثبت گردیده
و توضیح داده که مرحوم محمود پذیرش
بشناسنامه ۲۳۸۶/۲۳ در تاریخ ۳۱/۳/۴۳ فوت
شده و ورثه آن مرحوم عبارتست از مقتضای
زوجہ دائمی و فہیدہ بشناسنامہ ۶۸ حوزه ۲
تبریز و ملیحہ بشناسنامہ ۶۲۹ حوزه ۲
تبریز و فریدہ بشناسنامہ ۹۴ حوزه ۲ تبریز
و منیجہ بشناسنامہ ۳۸۸ حوزه ۲ تبریز و
پروین بشناسنامہ ۱۳۰ حوزه ۲ تبریز و
اشرف خانم بشناسنامہ ۱۶۴ حوزه ۲ تبریز
و مہین بشناسنامہ ۳۳۲ حوزه ۲ تبریز
دختران و محسن بشناسنامہ ۳۶۳ حوزه ۲
تبریز پسر کہ نام خانوادگی آنها پذیرش
میباشد پروندہ در شعبہ اول بشمارہ
۲۶۰۸/۴۳ ثبت و مراتب سہ نوبت متوالی
ماہی یکمرتبه در روزنامہ رسمی و محلی
آگہی میشود تا چنانچہ اعتراضی بود و یا

۴۴۹۴-م الف

آگهی حصر وراثت

بانوفریده راحت بشناسنامه ۳۲۹ حوزه
۵ تهران از دادگاه بخش تهران درخواست
گواهی انحصار وراثت نموده و توضیح
داده مرحومہ شمس الملوک کیقبادی بشناسنامہ
۱۸۱۹۶ در ۲۱/۱۲/۴۶ فوت شدہ و ورثہ
عبارتست از متقاضیہ و ژالہ بانو راحت
بشناسنامہ ۹۸ حوزه یک اراک دختران
پروندہ در شعبہ اول بشمارہ ۹۸۴۶ ثبت
و مراتب سہ نوبت متوالی ماہی یکمرتبه
در روزنامہ رسمی و محلی آگہی میشود تا
چنانچہ اعتراضی بود و یا وصیت نامہ ای از
متوفی نزد کسی باشد ظرف سہ ماہ از تاریخ
نشر اولین آگہی بداد گاہ تقدیم دارد .
**دادرس شعبہ اول دادگاہ بخش تهران
بروجردی**

۳-۲

۴۴۹۳-م الف

آگهی حصر وراثت

آقای فتحعلی برادران معتمدی بشناسنامه
۶۹۲۹ لاهیجان از دادگاه بخش تهران
درخواست گواهی انحصار وراثت نموده و
چنین توضیح داده مرحومہ فرح گل سرخی
بشناسنامہ ۱۲۵۱۷ در ۲۲/۳/۴۶ فوت شدہ
و ورثہ عبارتست از مقتضای زوج و ابوطالب
برادران معتمدی بشناسنامہ ۳۵۲ حوزه
۲۴ تهران و عبدالہ برادران معتمدی
بشناسنامہ ۲۸۰ حوزه ۱۹ تهران پسران
پروندہ در شعبہ اول بشمارہ ۱۴۸۲۴۶ ثبت
و مراتب سہ نوبت متوالی ماہی یکمرتبه
در روزنامہ رسمی و محلی آگہی میشود تا
چنانچہ اعتراضی بود و یا وصیت نامہ ای از
متوفی نزد کسی باشد ظرف سہ ماہ از
تاریخ نشر اولین آگہی بداد گاہ تقدیم
دارد .

**دادرس شعبہ اول دادگاہ بخش تهران
بروجردی**

۳-۲

وصیت نامہ ای از متوفی نزد کسی باشد ظرف سہ ماہ
از تاریخ نشر اولین آگہی بداد گاہ تقدیم دارد .
**دادرس شعبہ اول دادگاہ بخش تهران
بروجردی**

۳-۲

۴۴۸۰-م الف

آگهی حصر وراثت

آقای ابوالفضل اکبر زاده دارندہ
شناسنامہ شماره ۸۲۸ فرزند محمد
از این دادگاہ درخواست حصر وراثت
نمودہ و چنین توضیح دادہ محمد اکبر زادہ
در تاریخ ۲۲/۱۲/۴۴ در ساوہ محل اقامت
دائمی خود بدرود زندگی گذشتہ و ورثہ آن
مرحوم عبارت از چہار پسر بنام ابوالفضل-
احمد - ابوالقاسم - ابوالحسن - بانو خانم
کوچک عیال دائمی شہرت دائمی اکبر زادہ
و غیر از آنان ورثہ دیگری نداشتہ و ندارد
اینک با انجام تشریفات مقدماتی درخواست
من بورا در سہ نوبت پی در پی ماہی یکمرتبه
آگہی مینماید تا ہر کسی اعتراضی دارد و
یا وصیتنامہ از متوفی نزد او باشد از تاریخ
نشر نخستین آگہی ظرف سہ ماہ بداد گاہ
تقدیم و الا گواہی صادر و ہر وصیتنامہ جز
سری و رسمی کہ بعد از این موعد ابراز شود
از درجہ اعتبار ساقط و بلا اثر خواہد بود .

دادرس دادگاہ شہرستان ساوہ

۳-۲

۴۷۱۳-م الف

آگهی حصر وراثت

بانوحکیمہ خطیبی بشناسنامہ ۶۵۲۶
حوزہ یک زنجان از داد گاہ بخش تهران
درخواست گواہی انحصار وراثت نمودہ و
توضیح دادہ مرحوم غلامحسین فرہومند
بشناسنامہ ۲۹۵۶۷ در ۱۶/۳/۴۶ فوت
شدہ و ورثہ عبارتست از مقتضایہ زوجہ دائمی
و زہرا اقتصاد بشناسنامہ ۹۱۲۸ حوزه یک
خوی و شاپورو اختر خانم حیرتی بشناسنامہ
۱۲۶۱۵ حوزه ۵ تبریز و فاطمہ حیرتی
بشناسنامہ ۱۲۶۱۶ حوزه ۵ تبریز خواہران
و مہدی حیرتی بشناسنامہ ۱۲۶۱۳ حوزه ۵
تبریز و عباس حیرتی بشناسنامہ ۱۲۶۱۲
حوزه ۵ تبریز برادران پروندہ در شعبہ
اول بشمارہ ۱۵۵۴۶ ثبت و مراتب سہ
نوبت متوالی ماہی یکمرتبه در روزنامہ رسمی
و محلی آگہی میشود تا چنانچہ اعتراضی بود
و یا وصیت نامہ از متوفی نزد کسی باشد ظرف
سہ ماہ از تاریخ نشر اولین آگہی بداد گاہ
تقدیم دارد .

۳-۲

دادرس شعبہ اول دادگاہ بخش تهران

آگهی حصر وراثت

آقای محمود میرطاهری بوکالت از
از طرف بانومیری طوماس دارنده شناسنامه
شماره ۸۴۵ صادره از حوزه اهواز ازدادگاه
بخش تهران درخواست گواهی انحصار
وراثت نموده و چنین توضیح داده مرحوم
آلکزاندر طوماس دارای شناسنامه شماره
۸۴۴۶ صادره از حوزه يك اهواز در تاریخ
۱۳۱۳/۱۲/۴ در تهران اقامتگاه دائمی خود
فوت شده و ورثه عبارتست از موکله و بانو
سونه طوماس دارنده شناسنامه شماره ۸۴۴۹
حوزه يك اهواز و بانو آنا طوماس دارنده
شناسنامه شماره ۸۴۴۸ حوزه يك اهواز
دختران و آقای هایگاز طوماس دارنده
شناسنامه ۱۷ حوزه اهواز پسر و بانو
افسانه طوماس دارنده شناسنامه شماره ۸۴۴۷
حوزه يك اهواز زوجه دائمی و ورثه منحصر
حین الفوت آن مرحوم میباشد پرونده در
شعبه اول بشماره ۱۶۳۰۶ ثبت و مراتب
سهنوبت متوالی ماهی یکمرتبه در روزنامه
رسمی و محلی آگهی میشود تا چنانچه
اعتراضی بود و یا وصیتنامه ای از متوفی
نزد کسی باشد ظرف سه ماه از تاریخ نشر
اولین آگهی بدادگاه تقدیم دارد .
دادرس شعبه اول دادگاه بخش تهران
۳-۲ بر و جردی

۴۷۰۴ - م الف آگهی حصر وراثت

بانومعصومه مولائی بشناسنامه ۲۵۸۰۶ حوزه
۱ زنجان ازدادگاه بخش تهران درخواست
گواهی انحصار وراثت نموده و توضیح داده
مرحوم یوسف مولائی بشناسنامه ۳۸۹ در
۱۲۲۹/۵/۴ فوت شده و ورثه عبارتست از
مقاضیه زوجه دائمی و ایران بشناسنامه
۳۲۳۹۴ حوزه يك زنجان و توران بشناسنامه
۵۸ حوزه يك زنجان و فاطمه بشناسنامه ۳۱۰
حوزه يك زنجان دختران و قاسم بشناسنامه
۵۲۰ حوزه ۲ زنجان پسر که نام خانوادگی
آنها مولائی میباشد پرونده در شعبه اول
بشماره ۱۸۳۲۶ ثبت و مراتب سهنوبت
متوالی ماهی یکمرتبه در روزنامه رسمی و
محلی آگهی میشود تا چنانچه اعتراضی بود و
یا وصیت نامه ای از متوفی نزد کسی باشد ظرف
سه ماه از تاریخ نشر اولین آگهی بدادگاه
تقدیم دارد .
۳-۲ دادرس شعبه اول دادگاه بخش تهران-

اطلاعیه

سازمان آب منطقه ای تهران

قابل توجه ساکنان محترم شمیران واقع در محدوده زیر :
۱- شمالا بر جنوبی خیابان پادبین خیابان های نخجوان و علم
۲- جنوبا بر شمالی خیابان علم بین خیابان های پاد و دوراهی
نیاوران

۳- غربا از قسمت های زیر :

الف - بر شرقی خیابان نخجوان بین خیابان های مژگان و پاد
ب - بر شرقی خیابان مژگان بین خیابان های نیاوران و نخجوان
ج - بر شرقی خیابان نیاوران بین دوراهی نیاوران و خیابان
مژگان

پیرو آگهی شماره ۶۱ مربوط بقبول درخواست انشعاب آب مورخ
۱۳۳۱/۳/۴ مجددا با استحضار میرساند با آنکه مدت قبول درخواست انشعاب
در این ناحیه منقضی گردیده و بلحاظ رعایت کسانی که به جهاتی تاکنون برای
درخواست انشعاب مراجعه ننموده اند و یا بعلت عدم پرداخت بدهی خود بابت
سفته های معوقه از نصب انشعاب مستغلات آنان خودداری شده است مدت قبول
درخواست انشعاب تا آخر شهریورماه جاری تمدید میشود .

بنابراین کسانی که در این ناحیه تا کنون از آب تصفیه شده بهره مند
نشده اند می توانند با استفاده از این مهلت در تصفیه حساب گذشته اقدام و یا در این
فرصت مراجعه و درخواست انشعاب نمایند . بدیهی است چنانچه تا آخر وقت
اداری روز پنجشنبه ۱۳۳۰/۶/۴ به باجه مرکزی سازمان آب منطقه ای تهران
واقع در خیابان جنوبی پارک شهر جهت تشکیل پرونده مراجعه نمایند این ناحیه
مشمول مقررات خارج از نوبت خواهد شد و نصب انشعاب بطور خارج از نوبت
زودتر از سه ماه بعد از تقاضا مقدور نخواهد بود .

سازمان آب منطقه ای تهران

شما که خانه شخصی ندارید

بوسیله صندوق پس انداز مسکن بانك رهنی
ایران میتوانید صاحب خانه شوید .

چنانچه بتدریج یا یکجا در صندوق پس انداز
مسکن پس انداز نمائید صندوق يك برابر و نیم مبلغ
پس انداز را برای خرید و یا ساختمان خانه شما وام
پانزده ساله خواهد داد . از وجود این سازمان
استفاده کرده برای خود و یا فرزندان در یکی
از شعب بانك رهنی ایران در تهران و شهرستانها
حساب پس انداز مسکن افتتاح فرمائید .

بانك رهنی ایران



ساعات کار بانک بازرگانی ایران

از مشتریان محترم تمنی دارد تاریخ اول مهر ماه ۴۶ تا اطلاع ثانوی برای انجام کلیه امور بانکی در ساعات زیر مراجعه فرمایند.

صبح ها : از اول مهر ماه تا ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ الی ۱۳۰۳ پنجشنبه ها ۱۳۰۵ الی ۱۲۳۰

عصر ها :

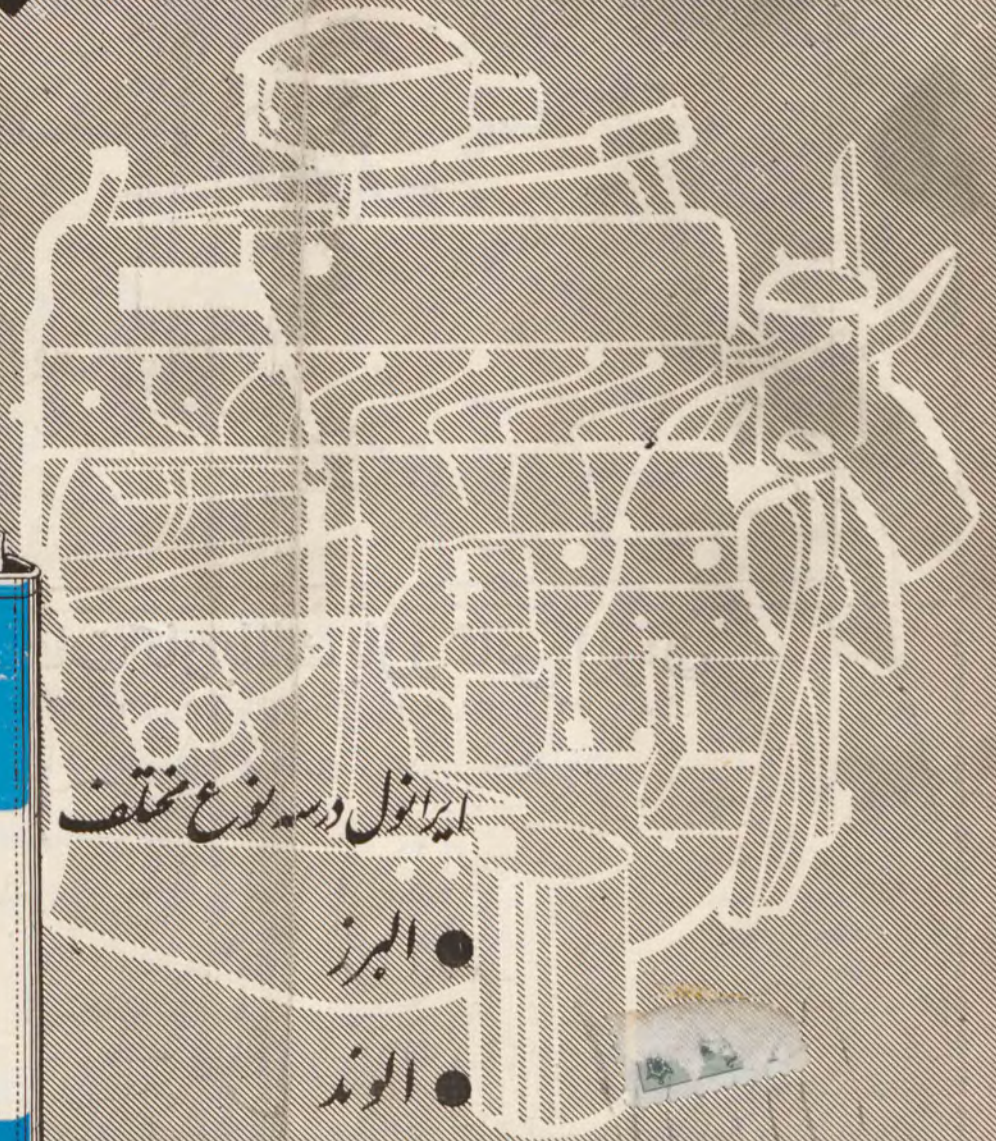
۱۴ الی ۱۸	مهر ماه و آبان ماه
۱۵۳۰ الی ۱۷۳۰	آذر - دی - بهمن ماه
۱۶ الی ۱۸	اسفند و فروردین ماه
۱۶۳۰ الی ۱۸۳۰	اردیبهشت ماه

ضمناً شعب زیر :

شعبه شماره ۴ (رازی) - ۷ (بهار) - ۱۰ (لاله زار نو) - ۱۱ (کاخ) - ۱۲ (دانشگاه تهران) - ۱۳ (نادری)
 ۱۶ (هما یون) - ۱۷ (دانشگاه ملی) - ۲۰ (سیروس) - ۲۳ (خیابان ری) - ۲۸ (خیابان آذربایجان) - ۲۹ (خیابان گرگان)
 ۳۰ (بازار امیر) - ۳۱ (شهپاز) - ۳۲ (کوروش) - ۳۸ (شاهپور) - ۳۹ (بازار آهن گرها) - ۴۰ (انبار گندم) - شهری
 تجریش - قلهک عصرها یک ساعت بیش از ساعات بالامقتوح خواهند بود . شعب ۷ (بهار) - ۱۰ (لاله زار نو) - ۲۷ (میدان
 بهارستان) - ۲۹ (خیابان گرگان) در روزهای جمعه و تعطیل با استثنای ایام سوگواری صبح ها از ساعت ۹ الی ۱۱
 آماده برای دریافت و پرداخت وجوه مربوط بحسابهای پس انداز و جاری خواهند بود . بانک بازرگانی ایران



ایرانول عمر موتور را زیاده میزند



ایرانول در سه نوع مختلف

• البرز

• الوند

• الموت